وما ينطق عن الهوىٰ ان هو الا وحي يوحىٰ

در بيان ميمنت اقتران همايون انجام فرحت عنوان تصنيف منيف حقيقت آگاه طريقت دستگاه عارف بالله
جناب مولوی محمد نور الله صاحب ادخله الله فی الجنان کتاب لاجواب ازالة القناع عن وجوه السماع مسمی

نزہت عشاق

حسب اجازت مستجمع کمالات انسانی مظهر آیات [illegible] جناب مولوی محمد مظهر الله صاحب سبحانی
نبیره جناب مصنف وبسعی و کوشش [illegible] خلف الصدق جناب مولوی محمد مظهر الله صاحب

در مطبع منشی نول کشور واقع لکھنؤ بزیور طبع گردید

اطلاع ع - اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہیں انمیں بعض کتب تصوف فارسی کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب تصوف فارسی		مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہلوی تحشی مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔	۷ر
انیس الارواح - از حضرت شیخ معین الدین چشتی۔	[illegible]	حدیقہ حکیم سنائی معروف بہ الٰہی نامہ تحشی جدید کاغذ سفید گندہ۔	[illegible]
کلمۃ الحق - از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق از ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل و دفع شکوک۔	۸ر	ایضاً - کاغذ خاکی۔	[illegible]
مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سرہ۔	[illegible]	کیمیائے سعادت - از امام غزالی رح معروف متداول۔	[illegible]
مکتوبات حضرت شرف الدین یحیی منیری قدس سرہ۔	۱۰ر	ہدایت المومنین - رسالہ در بیان بیعت صالحین از ملا معین الدین۔	ار
مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی۔	[illegible]	مطالب رشیدی - از حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ۔	۱۰ر

فہرست کتاب ازالۃ القناع عن وجوہ السماع الملقب بہ نغمۂ عشاق و الموزخ بنغمۂ قدوسی در تحقیق حل وحرمت غنا و مزامیر و معازف و ملاہی

تصنیف مولوی محمد نور احمد الچشتی الصابری القدوسی الرحمانی نور اللہ مرقدہ

وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

در زمان میمنت اقتران ہمایون انجام فرحت عنوان تصنیف منیف حقیقت آگاہ طریقت دستگاہ عارف باللہ
جناب مولوی محمد نور اللہ صاحب ادخلہ اللہ فی الجنان کتاب لاجواب ازالة القناع عن وجہ السماع مسمی بہ

تحفۂ عشاق

حسب اجازت مستجمع کمالات انسانی مظہر آیات سبحانی جناب مولوی محمد مظہر اللہ صاحب رحمانی
نبیرہ جناب مصنف و بحسن سعی و کوشش بلیغ جناب مولوی طفیل احمد صاحب خلف الصدق جناب مولوی محمد مظہر اللہ صاحب

در مطبع منشی نول کشور واقع لکھنؤ مزین بہ طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد للسمیع الذی له الغناء والشکر للغنی الذی له الملک والبقاء نام ناطقه آرای
کہ بنشید کن غلغله جمال در چار سوے کون و مکان انداخته و به ترانه الست بربکم ولوله
جلال در گنبد چرخ برین بلند ساخته بهوی هویت ذات وجوب صفاتش ساز هستی ترنم ریز و
به زغوله تفنن شورش نفوس و ارواح به ترانه بلی زمزمه بیز بلبلان لبان اهل حجاز و عراق با آهنگ
لا اله الا الله لبریز وارغنون ابدان به اوتار عروق و تار راوتار نواے لیس فی الکاینات
الا هو نغمه خیز سوسیتا رستقا مرغان چمن نغمه وحده لا شریک له سراست بل لب هر گاه و
برگ گاه بر وحدت و جلالتش گواه زمزمه انا ربکم الاعلی جان در تن دمیده و نغمه خمرت
طینة آدم بیدی اربعین صباحا خلعت خلافت پوشانیده اگر صداے نفخت فیه من روحی
بارغنون ابدان کوک نکردی نغمه انا الحق از لب حلاج سر برنکشیدی هر که سر قل الروح
من امر ربی نفهمیده مختوم به ختم الله علی قلوبهم گردیده نحن دلاویز نحن اقرب الیه من
حبل الورید جان در تن رقاص است و بناله درد آمیز ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

نفس را از مضایق جسمانی خلاص گوش گردون چه شنیده کرمی از گردش نیا سیده و دیده انجم چه دیده که سر بیداری بچشم کشیده هر حرکت را اسولی یار است و هر صوت و صدا را نغمه دیگار مثنوی

ای پر از سوز از تو هر سازی	وز تو هر پرده راست صد رازی	ای بهر پرده از تو صد نیرنگ
وی بهر نغمه از تو صد آهنگ	ای تو بی پرده و پرده دری	پرده داری و هم تو پرده دری
از تو صد جلوه در وجود شهود	هست از تو نمود جمله وجود	بزم پیرا و رزم آرائے
هر دمی تازه جلوه فرمائے		

۱۳ نعت النبی صلعم

و درود نامحدود بر عندلیب شیرین زبان که نشید انا افصح العرب و العجم از کامش برکشیده و لحن زینوا القرآن باصوات مستکثر نغم گردیده نغمه گهربار لیس منا من لم یتغن بالقرآن از زبان صداقت بیان اوست و ترانه تعلموا القرآن و تغنوا به منسوب است بآن زبان او کریمه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در شان او و حدیث ما اذن الله لشیء کاذنه لنبی یتغنی بالقرآن از لب گوهر فشان او بیچارگی نغمه سرایان آرزو را شفاعت نغمه او بکشتی آل و اصحابش صلوات الله علیهم فرما رہایت پرتو انتظم

شمع بطحا چراغ بیت حرم	صدر و بدر جهان جهان کرم	شه گردون سریر انجم جیش
مشتعل فروز دودمان قریش	بو البشر خوشه خرمن او	روضه خرم به بوی مسکن او
در رسالت مدرس ادریس	در سعادت ساعد برجیس	راکب کشتی هدایت نوح
ساکن جودی ولایت روح		

صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

۱۴ سبب تالیف کتاب

اما بعد میگوید احقر العباد محمد نور الله ابن محمد مقیم الدین العبد الغفوری نسباً و الاعظم پوری موطناً و البحر الوفی مسکناً و الحنفی مذهباً و الچشتی الصابری مشرباً و القدوسی الرحمانی مسلکاً که بر ضمیر منیر نغمه سرایان سرابستان حال و نغمه خوانان دبستان قال و مقال اظهر من الشمس و ابین من الامس است که در باب سماع و غنا قدیماً و حدیثاً و اعتقاداً و عملاً اختلافی بین العلما درگشته

و در زمان متاخرین با وجود شهرت حرمت تغنی سماع خواص و عوام رواج پذیرفته و آین امر نظر ظاهر
بینان موجب طعن و تشنیع در شان متبعین و ارباب علم و یقین میشد خصوصاً درین زمان
که حضرت پیر و مرشد برحق عاشق مطلق شمع انجمن اسرار پروانه روی دلدار مستغرق صدای
کن فیکون کاشف اسرار و الله یعلم وانتم لا تعلمون شهسوار میدان عشقبازی تند خرام بادیه یگانگی ازرق
کاسر اصنام غیر و غیریت ناصب خیام وحدت و وحدانیت مرکز دایره پرکار وجود مهبط تجلیات انوار و شهود
زیب چار بالش لاریبی صدر نشین محفل مشاهدات غیبی طایر هوای لامکانی سایر عالم سبحانی
ذبیح خنجر رضا و تسلیم جرعه چش سکین من الی الله بقلب سلیم فرشته در صورت انسان عین نور
ذات رحمان شیر بیشه محویت و فنا غضنفر بادیه لا احصی ثنا مدرک اسرار من رآنی امین از
رحمت لن ترانی دلش مصبوغ بصبغة الله روحش مصروف فثم وجه الله محو جذبات جلال
ربوده نفحات جمال غواص بحر معانی مبرا از ترهات ما اعظم شانی مدرس زبر عشق و عرفان محدث
حقایق وجد و وجدان قبله طالبان فضل و شهود فارغ از تشنیع و نمود ساقی خمخانه اسرار
سرشار باده بیخمار غزال صحرای الوهیت شهباز هوای هویت سر حلقه جرعه کشان
کاس وصال جام دلش از باده عشق لبریز و مالامال مرد میدان جاهدوا فی سبیل الله
قاتل غیر الله بصمصام لا اله الا الله قولش بکتاب و سنت موید ناظر جلوه مطلق در مقید
نشانه خدنگ عشق نیرنگ ربوده نفحات مطلق از نیرنگ جامع فضایل انسانی مستجمع کمالات
نفسانی مظهر فیوض ربانی مصدر آیات رحمانی کاشف عطایای اطلاق و تعین ملتسی برد ای
حق الیقین خیمه نشین مضطبه اشراق سبو کش خمخانه حسن اخلاق قایل کلمة الحق منهمک در هستی
مطلق خوشترین نقش نگارستان چشت بهین ثمره آورده آدم از بهشت مورد خطاب
من یؤتی الحکمة فارس مضمار طریقت و شریعت دانای رموز کاف و نون آشنای غوامض تجرید و تفرید

عارف معارف وحدت وجود و عالم عالم بطون و شهود و پرده کشاے عرائس مدارک و تنزیل
مفسر معانی کتاب و سنت بلا تقریب و تاویل احتیاطش مستحب را واجب شمرده و انقباضش
مکروه را معصیت گمان برده واقف غوامض دین متین افتخار کافۂ سلسلین چراغ افروز
بزم توحید مصباح شبستان تجرید چهره پرداز عرائس حق الیقین صورت طراز معانی اطلاق
تعیین پرده برانداز صور مطالب جمیل نقاب کشاے مخدرات برهان و دلیل نخلبند
چمنستان حقیقت شهسوار عرصۂ معرفت آئینه دار عروس مثل و اشباح کاشف عطایاے
ماهیات نفوس و ارواح دُر یکتاے بحر صفوت و صفا محیط مرکز علم اعلی چهره بند شکسته حالان
مرهم نه خسته بالان دستگیر بیچارگان دلدار غمخوارگان معدن الجود و الاحسان منبع البر
والامتنان حامی الحرمین هادی الثقلین قطب زمان حضرت مولانا و مرشدنا و سیدنا شاه عبدالرحمان
ادام الله ارشاده و افاضته بادام الملوان مثنوی

پیر ارشادی که از تاثیر قول
افگند در مجمع ابلیس هول
پیر نورانی که از مستی او
مست و بیخود شد کسی کو یافت بو
پیر ربانی که چون خنده کند
مردهٔ صد ساله را زنده کند
پیر حقانی که چون دست نهد
جان تو از نفس و شیطان وا رهد
پیر تحقیقی که چون از کار او
نور می بارد همه گفتار او
جهد کن تا مست نورانی شوی
تا ز تقلیدی بتحقیقی روی

جناب ممدوح هستی خود را فنا فی الله کرده و باقی بالله گشته و از قرب فرایض بقرب نوافل
پیوسته در خانۂ خدا مسکن گزیده و فارغ از محنت این و آن گردیده و دامن همت از
لذائذ عالم برچیده و غنچه وار خود را در خود کشیده و در سایۂ رحمت رب العالمین آرمیده
همونجا استماع سرود وصلال که موجب ازدیاد حال و ممد حصول کمال است بلا اسفر مینماید
بنا بر آن بیشتر عوام و بعض خواص را با وصف ارادت و عقیدت ظاهری سوء ظن پیدا میشود

و آثار بدگمانی هویدا چنانچه روزی فاضلی در محفل فیض منزل بتحقیق مسئلهٔ غنا متوجه گردیده
عند المناظره چهار دعوی بگذارش رسانیده اول اینکه بر حرمت غنای مطلق اجماع مجتهدین
اربعه است دوم اینکه احادیث اباحت سماع که در بخاری و مسلم وغیره کتب صحاح مرویست
نزد فقها معتبر نیست سیوم اینکه روایات اباحت غنا و دف و بربط و عود وغیره هر انچه
که علمای شافعیه نوشته اند قابل اعتماد نیست و بمقابله قول امام ابوحنیفه حنفی یا قول
مجتهدی اعتبار را نشاید چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابوطالب مکی وغیره که علمای فقه و فقیه
اند قول آنها لایق استناد نیست چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط پیموده چهار
دعوی مذکوره خلاف جمهور علما و مخالف شریعت بیضا نموده بنا بر آن از حضرت مولانا
دام ظلهم و برکاتهم این کمترین خدام بشرف ارشاد و الایمای تالیف رساله در تحقیق
مسئلهٔ سماع بر وفق اصول و فروع که جمهور علما بر خلاف آن نباشند مشرف گشته خاکسار
با وصف کم مایگی و بی بضاعتی حسب الحکم مطاع واجب الاتباع و امتثال ارشاد لازم
الانقیاد بتحریر این رساله ذخیره اندوز سعادت گردیده و آنرا بر مقدمه و ابواب ثلثه
و خاتمه مرتب ساخته بازالة القناع عن وجوه السماع موسوم به نغمهٔ عشاق ملقب گردانید
مقدمه مشتمل است بر سه افاده افادهٔ اول در معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا و تغنی
و فرق میان هریک افادهٔ ثانی در بیان تغنی که در قرآن مطلوب و مرغوب است و
تغنی که در فن موسیقی مستعمل است افادهٔ ثالث در بیان اینکه اصل سماع از کی
شروع گشته و پیش از زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم هم در شرایع سابقه بود یا نه
باب اول در اباحت سماع و آن مشتمل است بر دو فصل فصل اول در احادیث
ثبتهٔ سماع آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سماع صحابه کرام علیه و علیهم السلام و آن فصل مخ

اسم و لقب کتاب و سنه تصنیف آن

است بفصول ثلاثہ فصل اول در ذکر اقسام ثلثہ حدیث و اینکہ حال منکر ہر یک قسم
چیست و ستر تیج بر قول مجتہد فصل ثانی در ثبوت اجماع بر اباحت غنا بر وفق قاعدہ
اصول مشتہر با اینکہ جملہ افعال نبی مقتدی بہ است و ادنے منزلت افعال نبی اباحت
است فصل ثالث در ابطال احتمالات ثلاثہ کہ مدعی حرمت را بہ اباحت متوہم میگردد
بسہ وجہ یکے اینکہ در صحت احادیث کلام کنند دوم اینکہ بعد قبول صحت ادعاے
نسخ اباحت نمایند سیوم اینکہ علماے خلف را قادح افعال سلف پندارند فصل دوم
در آثار و اخبار مثبتہ سماع مجتہدین اربعہ و تلامذہ آنہا و دیگر فقہا و ائمہ دین از تابعین تبع
تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین باب ثانی در روایات کتب معتبرہ فقہیہ و اقوال
ائمہ دین کہ در اباحت غنا و ضرب دف و طبل وغیرہ دلالت مباحہ وارد گشتہ و آن
مشتمل بر چہار فصل است فصل اول در ذکر روایات اباحت از کتب اہل سنت
فصل دوم در روایات اباحت از کتب امامیہ فصل سوم در تحقیق معازف و مزامیر
و ملاہی مشتمل بسہ قانون قانون اول در معنی لغوی و عرفی معازف و مزامیر و ملاہی و ملاعب
قانون دوم در اقسام ملاہی و ملاعب و بیان احکام ہر یک قانون سوم
در انواع مزامیر و معازف و احکام ہر یک در تحلیل یا تحریم فصل چہارم در ابطال دعوے
چہارم مدعی یا اینکہ بر قول علماے صوفیہ اعتماد نیست باب ثالث در جواب
آیات و احادیث و روایات فقہیہ کہ علماے محرمین از ان بر حرمت غناے مطلق
تمسک میکنند و تکفیر مباشر آن مینمایند و افراط و تفریط نمودہ در حق و باطل خلط
میسازند و آن مشتمل است بر دو ضابطہ در اصول حدیث و اصول فقہ و ہدایات چند
ہدایہ اولے در ذکر آیاتے کہ از ان اہل تحریم حرمت غنا استنباط میکنند و جواب آن

هدایهٔ ثانیه در ذکر احادیث موضوعه که دال بر تحریم غنا هستند و بیان موضوعیت آن از روے کتب معتبره هدایهٔ ثالثه در ذکر احادیثے که در کتب صحاح هرگز یافته نمی شوند مگر در کتابهاے مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در بعضے رواة آن حفاظ حدیث طعن کرده اند هدایه رابعه در ذکر احادیثے که اهل تحریم تعصبًا اختراع و افترا کرده شهرت داده اند و نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمی شود هدایهٔ خامسه در ذکر احادیثے که در تحریم غناے مقترن بمنکرات در کتب صحاح یافته می شود و دیگر منکرین تعصبًا تحریم آن را در حرمت غناے مطلق مے پندارند خاتمه در آثار و فواید سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکرات اربعه تذکرهٔ اولی در آثار و فواید سماع که موجب وجد و رقص و طرب سامع میگردد تذکرهٔ ثانیه در احادیث و اقاویل علما که در باب وجد و طرب وارد گشته تذکرهٔ ثالثه در شرایط سماع و اسباب محرمه آن که اهل شریعت بدان تصریح نموده اند تذکرهٔ رابعه در آداب سماع که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و هذا اوان الشروع فی المقصود ٭ هان مستمعان خموش باشید + آماده صد خروش باشید + مثنوی

مثنوی آغاز نغمهٔ عشاق

می سرایم نغمهٔ عشاق را	تا بوجد آرم همه آفاق را	مدتے جان و دل خود سوختم
تا که من این نغمه را آموختم	لیکه پنهان داشتم این راز را	چونکه می جستم کسے دمساز را
مدتے این رازها در سینه ماند	مدتے در خاک این گنجینه ماند	لیک تا کے سر عشق ماند خفی
آیهٔ لا تکتمون شد منجلے	خود بخود این نغمه آخر شد عیان	گشت آشوب زمین و آسمان
کوه را این نغمه سازد همچو کاه	جسم را این نغمه سازد همچو آه	نیست این آواز ناقوس صنم
هست این آواز لبیک حرم	برهمن زان بگسلد زنار را	میگدازد این همه پندار را
میزند گاهی صنم را بر صنم	میزند گاهی سر خود را بهم	دور اندازد ز خود ناقوس را

بیزند باهم کف افسوس را | مرده میگوید دم عیسیست این | یا ندای عالم بالاست این

مقدمه مشتمل است بر سه افاده افاده اول در معنی سماع و غنا بدانکه معنی سماع بالفتح در لغت ذکر مسموع و بالکسر مسموع مذکور نیکو و همچنین هست معنی سمع بالفتح والکسر قال فی القاموس السمع حس الاذن و الاذن وما وقر فیها من شیء تسمعه والذکر المسموع ویکسر کالسماع ودر اصطلاح عبارت است از مسموع مطبوع که حادث شود از حسن صوت و کلام موزون ومعنی لغوی تغنی وغنا سرود گفتن و آواز طرب دهنده روح فی القاموس والغناء ککساء من الصوت ما طرب به وکسماء رمل وغناء الشعر وبه یفید تغنی ومعنی عرفی تحریک وترجیع آواز است بالحان وضم کردن تصفیق مناسب آن قال القهستانی فی جامع الرموز شرح المختصر الغنا بالقصر والمد لغة التغنیة یقال غنی تغنی تغنیه و بالفارسیه سرود گفتن وعرفا تردید الصوت بالالحان فی الشعر و انضمام التصفیق بالالحان ومناسبة التصفیق لها انتهی برین تقدیر میان سماع وغنا فرق اعتباری است وبعضی غنا را مخصوص کرده اند باستماع اشعاری که در ذکر اغانی باشد با حسن صوت چنانچه مولانا فخر الدین زرادی گفته است ان السماع دون الغناء لانه استماع الاشعار التی یکون فی ذکر الغوانی مع حسن الصوت فالسماع مطلق والغناء مقید والمطلق خارج عن حکم المقید فاذا کان السماع فارغا عن وصف الغناء فهو مباح بالاتفاق لانه مجموع من الصوت الحسن والکلام الموزون واسماعها فی الشرع جایز بلا خلاف اذ کل واحد منهما حسن المعنی فی عینه انتهی و قال ابو طالب المکی مثله پس از معنی لغوی و اصطلاحی سماع وغنا فرق بین بیان هر دو واضح گردید و بدریافت رسید که نزاع و خلاف فیما بین العلما در تغنی بمعنی سرود گفتن است

افاده اول از افادات سه‌گانه مقدمه در معنی سماع و غنا

افادہ ثانیہ در سماع کہ عبارت از سرود شنیدن قول جمیل است باحسن صوت (۲۰) در بیان فرق درمیان تغنی محمود و مذموم

باید دانست کہ در حدیث صحیح آمده است زینوا القرآن باصواتکم یعنی آرایش دہید
قرآن را بآوازہاے خود ہا و نیز فرمود صلے اللہ علیہ وسلم لیس منا من لم یتغن بالقرآن
نیست از ما ہر کہ تغنی نکند بقرآن و نیز فرمود تعلموا القرآن وتغنوا بہ بآموزید قرآن را
وتغنی کنید بدان و ہم در حدیث آمده ما اذن اللہ لشیٔ کاذنہ لنبی یتغنی بالقرآن یجہر بہ
یعنی گوش نمی نہد و استماع نمیکند حق تعالی ہیچ چیز را ہمچو گوش نہادن و استماع کردن
وے پیغمبر نیکو آواز را کہ تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآن را وجہر میکند بدان و نیز در
مدح خوش خوانی ابوموسی اشعری رض فرموده است اعطی مزمارا من مزامیر آل داؤد
یعنی داده شده است ابوموسے گلوے خوش از خوش آوازیہاے آل داؤد علیہ السلام
ازین ہمہ حدیث معلوم میشود کہ مطلق تغنی در شرع محمود و مرغوب است بلکہ اداے
قرآن بدان مطلوب معہذا در بعضے احادیث وارد شده کہ قرآن را بطور غنا خواندن
جایز نیست حتے کہ تصریح نموده اند کہ اگر تالی قرآن قصدا بالحان موسیقیہ ادا
نماید آثم و بزہ کار میگردد و عمل و اعتقاد بہر دو حدیث متعارض و متناقض کہ دال بر مدح
و ذم غنا ہستند غیر ممکن پس بنا بر توفیق بین الاحادیث تحقیق اینمعنی مقدم افتاد کہ
غناے محمود کیست و مذموم چیست تا میان تجوید قرات و ترجیع کہ در غیر کلام مجید
مستعمل است فرق بین میسر آید بدین ضرورت نقل کلام صاحب مدارج النبوۃ کہ (۲۱) نقل کلام صاحب مدارج النبوۃ در فرق ...
درین خصوص است اینجا واجب افتاد و آن اینست اختلاف کرده اند علماے
در مسئلہ تغنی بقرآن بعضے مطلقا جایز دارند یعنی اگرچہ لازم آید افراط در مد و اشباع
حرکات و مانند آن و اگرچہ بقوانین موسیقی باشد و بعضے مطلقا منع کنند وحق کہ مرکز دائرہ

اعتدال

انصاف است آنست کہ تطریب و تغنی بر دو وجہ است یکے آنکہ اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بے تکلف و تمرین و تعلیم بلکہ چون گذاشتہ شود با طبعش بیارد آن تطریب و تلحین را و این جایز است اگرچہ بیارد و بر زیادت تزیین و تحسین چنانکہ گفت ابوموسی رضی اللہ عنہ اگر من میدانستم کہ تو میشنوی زیادت میکردم تزئین و تحسین را و کسیکہ ہیجان میکند او را طرب و حنت و شوق مالک نمی شود نفس خود را و صبر نمیتواند کرد از تطریب و تحزین و تزئین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نہ متطبع و کلف است نہ متکلف و اینست مراد بصوت عرب و لحن عرب و این قسم از تغنی است کہ میکردند آنرا صحابہ و می شنیدند آنرا و این تغنی محمود است کہ متاثر میگردد بدان تالی و سامع و وجہ ثانی آنکہ بصناعتے از صنایع موسیقی باشد کہ نیست در طبایع سماحت بدان و حاصل نمیشود مگر بہ تکلف و تصنع و تمرین چنانکہ آموختہ میشود بانواع الحان موسیقیہ بسیطہ و مرکبہ بر ایقاعات مخصوصہ و اوزان مخترعہ کہ حاصل نمیشود مگر بتعلم و تکلف و اینست کہ مکروہ داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرأت باین وجہ و ہر کسیکہ علم است او را باحوال سلف میداند قطعاً کہ ایشان مبرا اند از الحان موسیقی کہ تکلف کردہ شود بآن بر ایقاعات و حرکات موزونہ معدودہ محدودہ و ایشان پرہیزگارتر اند کہ بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند آنرا بلکہ میخواندند بہ تحزین و تطریب و تحسین صوت و این امریست مرکوز در طبایع و نہی نکردہ است از ان شارع بلکہ ارشاد کردہ است بآن و خواندہ است مردم را بدان و خبر دادہ است از استماع حق سبحانہ بسوے آن و فرمودہ کہ نیست از ما ہر کہ تغنی نکند بہ قرآن ذکر ہذا کلہ فی المواهب اللدنیة انتہی افادہ ثالث در انکہ مشروعیت

[illegible]

سماع از زمان انبیاے سابقین تا عهد خاتم النبیین علیه و علیهم السلام اجمعین شده
آمده است چنانچه اخبار بدان در کتب سلف و خلف مسطور است از اجله علماے حنفیه رح
متقدمین مخدوم علی ابن عثمان الغزنوی در کشف المحجوب و از متاخرین شیخ عبد الحق
دهلوی در مدارج النبوت انچه درین خصوص نوشته اند مشتی نمونه از خروارے نقل
کرده می آید تا ناواقفین را انتباهی فزاید صاحب کشف المحجوب در باب سماع می
مینویسد بدانکه سماع را اندر طبایع حکما مختلف است همچنانکه ارادت اندر دلها مختلف
است و ستم باشد که کسے آنرا بر یک حکم قطع کند و جمله مستمعان بر دو گروه اند یکے معنی
شنوند و دیگر آنکه صوت شنوند و اندرین هر دو اصل فواید است و آفات از انچه
شنیدن اصوات غلیان آن معنی باشد که اندر مردم مرکب بود اگر حق بود و اگر
باطل باطل کسے را که مایه طبع فساد بود انچه بشنود همه فساد باشد و جملگی این معنے
اندر حکایت داؤد علیه السلام بیاید که چون حق تعالے او را خلیفه خود گردانید او را
صوتے خوش داد و حلق او مزامیر گردانید و کوهها را رسایل وے گردانید تا حدیکه
وحوش و طیور از کوه و دشت بسماع آواز وی بیامدندے و آب از رفتن بایستادے
و مرغان از هوا همی افتادندے و اندر آثار است که یک ماه آن خلق اندر صحرا
هیچ نخوردی و اطفال نه گریستندے و شیر نخواستندے و هر گاه که خلق از انجا باز گشتندے
بسیار مردم از لذت کلام و صوت و لحن وے مرده بودندے تا حدیکه گویند که یک بار
هفت صد کنیزک عذرا بشمار آمده بود که مرده بودند و دوازده هزار پیر نیز مرده بودند
الی آخر الحکایت و تفصیل این حکایت شیخ عبد الحق علیه الرحمة در مدارج النبوت — حکایت مزامیر [illegible] داؤد علیه السلام
آورده که چون میخواست داؤد علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل که بخواند زبور را

بر ایشان گرسنه میشد تا هفت روز نمی خورد و نمی نوشید و نمی آید زنانرا بستر امر می کرد
سلیمانرا که ندا در میداد در کرانها و گوشها و پشتها و کوه ها و رودها که داؤد می نشیند
فلان روز و تکلم میکند بعد از ان بیرون آورده می شد براے وے منبر بسوی صحرا
پس می نشست بران و سلیمان استاده می بود بر سر وے و می آمدند انس و جن
و طیور و وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را
پس شروع میکرد داؤد در ثنا بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و می خواند زبور را پس میمرد
طائفه از شنوندگان پس از ان شروع میکرد او در نوحه کردن بر گنهگاران پس میمردند
طائفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت میگفت مر او را
سلیمان یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان
بر روے می افتاد داؤد و بیهوش میگشت و برداشته می شد بر سریر و برده میشد
بسوے خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر کرا خویشی و دوستی بود با مرده بجوید او را
و بیرون آرد پس می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و پسران و
برادران خود بر می داشتند و می بردند بشهر و چون بهوش می آمد داؤد روز دوم میپرسید
از سلیمان و میگفت چه کردند اے سلیمان عباد اسرائیل پس میگفت مرد یا نبی الله فلان
و فلان و می شمرد نامهاے ایشانرا پس دست بر سر میزد و نوحه میکرد داؤد و میگفت
اما خشم میگیری تو خدایا بر داؤد که نمرد همراه آنها بمردند از خوف تو با شوق تو پس بود
داب داؤد همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد درینحال تا آنکه خواست خداے عزوجل
انتهی و نیز در همین معجزه حسن صوت خداوند سبحانه امتنانا می فرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ
مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ و در تفسیر قوله سبحانه الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ

القول فیتبعون احسنه و همچنین در تفسیر واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق مفسران تصریح نموده‌اند که مراد سماع است سماع
قرآن باشد یا ذکر از مواعظ و حکم چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره
در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست
دران دو کس از اهل ایمان و این سماع مستجلب رحمت است از پروردگار رحیم انتهی
پس معلوم شد که اباحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست و نیست اختلاف
مگر در تغنی و در صدر معنی لغوی و اصطلاحی غنا و تغنی گذشت و باجتماع لغت و اصطلاح
مطلقا غنا از چهار صورت بیرون نیست یکے ترنم و تکلم شخصے بکلام موزون و الحان طرب
افزون برائے تنشیط خاطر خویش دوم سرائیدن او برائے استماع دیگرے بدون
آنکه آنرا پیشه گرداند یا نفعے بدان بهرساند سوم سرائیدن او برائے شنوانیدن
غیرے بطریق کسب و حرفت و طمع و اخذ و اجرت چهارم شنیدن آواز خوش و
کلام موزون و صدائے طرب انگیز از انسان باشد یا از وحش و طیر خواه از
آلات غنا از هر جنس که باشد اگرچه از قول مدعی مذکور حرمت جمیع اقسام مسطوره
مفهوم میگردد لیکن حکم شرعی هر یک قسم در باب دوم معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
هرچند بسا امور متعلقه مبادی باقی اند که تاخیر آن از مقدمه موجب توحش در فهم
بعضی احادیث و روایات که در دلایل اباحت منقول میگردد خواهد شد مگر ازانجا که مقدمه
طول می کشید و اصل مقصد که بیان اباحت سماع است بعید میگردید لهذا آنچنان
امور را در تمهید استدلالی که برابطال تحریم در باب سوم می آید ذکر کرده خواهد شد
بحوله سبحانه

باب اول در اباحت سماع و آن مشتمل ست بر دو فصل

فصل اول در احادیث مثبتہ سماع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و سماع صحابہ کرام بحضور وی
علیہ السلام اگرچہ احادیث درین باب بطرق مختلفہ بسیار مروی اند لیکن با کتفا
میکنیم در اینجا بذکر احادیث صحیحہ کہ در کتب صحاح یافتہ می شود و آن دوازدہ حدیث
اند بنا بر تسہیل فہم خاص و عام معہ ترجمہ ذکر کردہ می آید **الاول** عن انس بن مالك
رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مر ببعض ازقۃ المدینۃ مروی است
از انس بن مالک رض کہ بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بگذشت بسوے بعضے
کوچہاے مدینہ فاذا ھو بجوار یضربن بدفھن پس ناگاہ رسید بدختران کہ می زدند
دف را و یتغنین و یقلن و سرود میکردند و میگفتند نحن جوار من بنی النجار یاحبذا محمد
من جار ما ئیم دختران از بنی النجار کہ قبیلہ ایست معروف از انصار و مادر عبد المطلب
بن ہاشم جد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ان قبیلہ بود اے خوشا حال محمد را صلی اللہ
علیہ وسلم از جہت ہمسایہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اللہ یعلم انی احبکن پس
گفت نبی صلعم کہ خداے تعالے خوب میداند کہ من دوست میدارم شمارا اخرجہ
ابن ماجہ آورد این حدیث را ابن ماجہ قزوینی کہ محدث ست معروف از ثقات محدثین این
حدیث بر غنا و با دف علی الاطلاق بلا تخصیص تقریب عید و سرور وغیرہ دلالت صریح دارد
الثانی عن الربیع بنت معوذ بن عفراء رض قالت جاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم فدخل
حین بنی علی مرویست از ربیع دختر معوذ بن عفراء کہ از انصار بود گفت کہ آمد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم پس در آمد وقتیکہ بنا برمن واقع شد یعنی بعد از شب زفاف فجلس علی
فراشی کمجلسك منی پس بنشست بر بستر من مانند نشستن تو بقرب من فجعلت
جویریات لنا تضربن بالدف پس دختر گان کہ از قوم ما بودند دف زدن شروع کردند

فصل اول از ابواب اباحت در احادیث مثبتہ سماع پیغمبر و سماع خلفاء راشدین علیہم السلام

حدیث شنیدن پیغمبر صلعم غنا با دف از زن بالتخصیص عید وغیرہ تقریبات در کوچہ و سماع مغنیات

ویندبن من قتل من ابائی یوم بدر و ندبہ میکردند کسانرا کہ کشتہ شدہ بودند از پدران ما روز
بدر و دران ندبہ اشعار رجز بودند کہ بدان تشجیع میکردند بر قتل اذ قالت احدٰھن
چون گفت یکے از ایشان وفینا نبی یعلم ما فی غد و درمیان ما پیغمبر الیست کہ میداند چیزیرا
کہ فردا باشد فقال علیہ السلام دعی ھذا وقولی الذی کنت تقولین بگذار این سخن را و بگوی
انچہ میگفتی قبل یعنی بسماع کہ بدان می پرداختی مشغول باش و این مضمون کہ مناسب
حال پیغمبران نیست ازان احتراز نمائی چرا دعاے علم غیب خاصہ خدا است
و حدیث مسطور نیز صریحا دلالت بر حلت غنا میکند اخرجہ البخاری فی کتاب النکاح
الثالث عن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہا زفت امراۃ الی رجل من الانصار فقال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم یا عائشۃ ما کان معکم لھو فان الانصار یعجبھم اللھو مرویست
از عائشہ صدیقہ رض کہ بعروسے فرستاد زنے را بسوے مردے از انصار
پس فرمود رسول صلی اللہ علیہ وسلم اے عائشہ رض نبود با شما کسیکہ باشد باوے لہو
زیرا کہ انصار را خوش می آید قسم لہو کہ عبارت از غنا است ازین حدیث معلوم می شود
کہ اطلاق لہو بر غنا و حلال صحیح است **الرابع** عن ابن عباس قال انکحت
عایشہ ذات قرابۃ لھا من الانصار فجاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
اھدیتم الفتاۃ قالوا نعم نکاح کردہ داد عایشہ زنے را از اہل قرابت خود کہ از
انصار بود پس آمد پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم پس فرمود فرستادید آن دوشیزہ را
یعنی بخانہ زوج مردمان گفتند آری قال ارسلتم معھا من یغنی قالت لا فرمود
فرستادید با او کسے را کہ تغنی کند عائشہ گفت کہ نہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان الانصار قوم فیھم غزل فلو بعثتم معھا من یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم

۱۵ حدیث در اثبات ... انصار است و لہو ... بر غنا اطلاق ... [illegible]
۱۶ حدیث ... در شادی و نکاح ... [illegible]

فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستیکه انصار قومی اندکه درایشان غزل بسیار است
یعنی رغبت باشعار مطربه بسیار میدارند پس کاش میفرستادید صحبت عروس شخصی را
که میگفت و ادا میکرد این مضمون که بطریق تهنیت ومبارکبادی گفته می شد آمدیم
بشما آمدیم پس زنده دارد ما را خدا تعالی و زنده دارد شما را اخرجه ابن ماجه فی کتاب
النکاح **الخامس** عن عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال ما فعلت فلانه یتیمه کانت عندها روایت است از عائشه صدیقه رض بدرستیکه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چه حال فلان زن شد که یتیمه بود نزد عائشه پرورش می یافت
فقالت اهدیناها الی زوجها عائشه گفت که عروس ساخته فرستادم او را بطرف زوج
او قال فهلا بعثتم معها بجاریة تضرب بالدف وتغنی فرمود پس چرا نه فرستادید صحبت
آن دختری که میزد دف را و می سرائید قالت عائشه ماذا القول قال تقول اتیناکم
اتیناکم الحدیث عائشه گفت که چه میگفت یعنی آن سراینده فرمود که میگفت اتیناکم اتیناکم
یعنی آن کلمات تهنیت که تفسیرش بالا گذشت اخرجه الحافظ تقی الدین محمد بن الشیخ
العالم مجد الدین علی بن وهب القشیری فی کتابه اقتباص السول الخ بسنده
و این حدیث متقارب اللفظ والمعنی باحادیث سابقه است کما مر **السادس**
یا عائشة اتعرفین هذه فقالت لا یا نبی الله قال هذه قینة بنی فلان تحبین ان تغنیک
فغنتها ای عائشه ایا می شناسی این زن را پس گفت عائشه نه ای پیغمبر خدا فرمود
این مغنیه فلان قوم است دوست میداری که بسراید برای تو پس سرائید برای
او فقال النبی صلی الله علیه وسلم قد نفخ الشیطان فی منخریها پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که دم کرد شیطان در سوراخهای بینی او و مراد از نفخ شیطان در منخریش

۱۷ حدیث متضمن اینکه بر نبودن غنا و دف همراه عروس پیغمبر خدا زجر فرمود

۱۸ حدیث متضمن اینکه پیغمبر صلعم قصدا عائشه صدیقه را بر حال مغنیه آگاه ساخته غنایش شنوانید

کنایه از تکبر واعجاب نفس وبیست که آن زن بوقت سرائیدن خود درحالت کمال
طرب وغلبه سرور راه تکبر واعجاب نفس که از عمل شیطان است سلوک نمود وظاهر است
که اینحالت اگر درحالت قرآن خواندن و ذکر وتسبیح کردن عارض شود هم ممنوع است
و درحدیث آمده است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه ونفثه وهمزه وتفسیر
نفخ تکبر آمده است از امیرالمومنین فاروق اعظم رضی الله عنه ذکره البخاری واگر اینجمله
اخیر دلالت برحرمت غنا کند منافی صدر حدیث خواهد شد که مفید حلت است فتنبه
ولاتکن من الغافلین رواه النسائی **السابع** عن بریدة بن الحصیب الاسلمی
رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما رجع من بعض مغازیه
جائت جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردک الله سالما
ان اضرب بین یدیک بالدف واتغنی از بریدة بن الحصیب اسلمی رض روایت آمده
که بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه مراجعت فرمود از بعض مغازی خود
آمدش کنیزکی سیاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه من نذر کرده بودم که اگر باز
گرداند ترا خدا تندرست دف زنم روبروی تو وتغنی کنم فقال لها ان کنت نذرت
فاضربی والافلا پس گفت اورا اگر نذر کرده پس بزن ورنه مزن چراکه حاجت بآن
نیست واین اشاره بعدم رغبت آنوقت است وتوهم اینمعنی که لفظ والا فلا
دلالت میکند برآنکه غنا برای ایفای نذر درست بود وسوای آن جایز نباشد
باطل است زیراکه حکم بایفای نذر دلیل است بر اباحت مطلقه چه اگر غنا حرام
بودی پیغمبر خدا صلعم برای ایفای نذر بدان امر نکردی بل بنا بر کفاره نذر ارشاد
فرمودی چراکه کفاره یمین و نذر حرام منصوص بنص قرآنی است حکمی برخلاف آن

۱۹ [illegible] پیغمبر صلعم [illegible] برای ایفای نذر [illegible]

از پیغمبر صلعم امکانے نداشت در ینمقام شیخ عبدالحق رح در ترجمہ مشکوٰۃ مینویسد بدانکہ علما
را در دف زدن اختلاف است بعضے مباح داشتہ اند مطلقاً و بعضے مکروہ گفتہ اند مطلقاً
و بعضے مباح داشتہ اند در عرایس و عیاد و مانند آن از سرورہاے مشروع و مذہب
صحیح مختار ہمین است و بعضے در انچہ جلاجل دارد و ندارد فرقے نہادہ اند و گفتہ اند
کہ اول مکروہ است باتفاق و این حدیث دلیل اباحت ضرب دف است زیراکہ
آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم امر کردہ بوفاے نذر آن و دف بنذر واجب است
و مقرر شدہ است کہ نذر نمی باشد مگر بچیزی کہ از جنس طاعت و قربت است و این
مذہب جمہور ائمہ است و نزد حنفیہ کافی است بودن آن مباح و نذر نزد ما اینجا
بمباح است و ا ما نذر بمعصیت جایز نیست باتفاق پس دلالت کرد حدیث براباحت
ضرب دف بلکہ بر بودن او مستحب و در ما نحن فیہ ہمچنین است زیراکہ سرور بمقدم شریف
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و سلامت وی قربت و عبادت است و دلالت کرد
بر آنکہ سماع اصوات النساء بغنا مباح است اگر خالی باشد از فتنہ کذا قالوا و
آنحضرت صلعم تعرض نکرد بذکر تغنی و ہمین فرمود کہ اگر نذر کردۂ بزن دف یا بجہت آنکہ
تغنی در ذکر تابع دف بود چون حکم دف ذکر کردند حکم وے نیز معلوم باشد یا بجہت آنکہ
تغنی مباح است شبہہ کہ ہست در دف است اگر او را نذر کردہ بکن فافہم فجعلت
تضرب فدخل ابوبکر رضی اللہ عنہ وھی تضرب ثم دخل علی رضی اللہ عنہ
وھی تضرب ثم دخل عثمان رضی اللہ عنہ وھی تضرب پس شروع کرد دف زدن
پس در آمد ابوبکر رضی اللہ عنہ درحالیکہ میزد دف پیشتر در آمد علی رضی اللہ عنہ درحالیکہ
ضرب دف میکرد پیشتر در آمد عثمان رضی اللہ عنہ در آن حال کہ می زد دف را

ثم دخل عمر رضی اللہ عنہ درحالت دف زدنش فالقت الدف تحت استہا وقعدت
پس بیانداخت دف زیر مقعد خود و بنشست بر آن فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ان الشیطان لیخاف منک یا عمر پس فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدرستیکہ
شیطان ہر آئینہ میترسد از تو اے عمر انی کنت جالسا وھی تضرب فدخل ابوبکر
وھی تضرب ثم دخل علی وھی تضرب ثم دخل عثمان وھی تضرب فلما دخلت
انت یا عمر القت الدف رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث حسن صحیح غریب
ترجمہ زیراکہ من نشستہ بودم وآن دف میزد پس داخل شد ابوبکر پس علی پس عثمان
وآن بدستور دف میزد ہرگاہ داخل شدی تو ای عمر انداخت دف را روایت کردہ است
آنرا ترمذی وگفتہ کہ اینحدیث حسن وصحیح وغریب است نقل کردہ است اینحدیث را
صاحب مشکوۃ در مناقب حضرت عمر رض مخفی مبادکہ درینحدیث از لفظ ان الشیطان
لیخاف منک یا عمر وہمچنان از فقرہ ان الشیطان لیفر من ظل عمر کہ بحدیث دیگر آمدہ
بعضے مردم را خلجانے می شود بسہ وجہ یکے آنکہ در تشبیہ مغنیہ بشیطان مظنہ حرمت
غنا میگردد دوم آنکہ عجب است کہ شیطان از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خایف
نگشتہ واز عمر رضی اللہ عنہ خوفناک شد سوم آنکہ درین منقبت افضلیت حضرت عمر رض
بر نبی صلی اللہ علیہ وسلم لازم میآید وآن خلاف اجماع امت است جواب خلجان
مذکور آنست کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم درضمن تصحیح حضرت عمر رض
خوف وہراس جاریہ را بخوف شیطان از جناب فاروق رض تشبیہ دادہ است
واین لفظ بر معصیت بودن غنا دلالت نمیکند چہ ضرور نیست کہ ہر عمل شیطانی معصیت
باشد زیراکہ بر بعضے افعال انبیاء علیہم السلام اطلاق عمل شیطانی در قرآن مجید آمدہ است

۳۰ جواب شبہات منکرین از لفظ ان الشیطان لیخاف منک یا عمر پیدا میشد

چنانچہ آیۂ کریمہ فوسوس لہما الشیطان وکذا وما انسانیہ الا الشیطان وہمچنین فوکزہ موسی فقضی علیہ قال ہذا من عمل الشیطان ظاہر است وغیر ممکن کہ افعال انبیاء معصومین معصیت باشد پس معلوم شد کہ ہر عمل شیطانی معصیت نیست آری معصیت ہر البتہ عمل شیطانی است وہرگاہ غنا بادف عمل شیطانی از قسم مباحات شد محذوری لازم نیامد و اگر کسے گوید کہ معصیت نبودن غنا سبب اینی وجسارت مغنیہ بودہ باعث مخافت او گویم کہ بسبب خوف واندیشہ مغنیہ چند امور میتواند شد یکے اینکہ در ابتدائے اسلام ہنگام تحریم خمر از معازف وملاہی وغیرہ وتذکرات خمر مطلقاً ممانعت شدہ بود حتی کہ از استعمال ظروف خمر نیز وجناب عمر رض دراجرائے حکم تحریم اہتمام بسیار میفرمودند اگرچہ بعد راسخ شدن حرمت خمر در ذہن مسلمین رفع ممانعت آوانی وغیرہ مسکرات خمر از شارع گردیدہ بود مگر جاریہ حبشیہ بزعم خود دف را منجملہ معازف ممنوعہ پنداشتہ باندیشہ سیاست سابقہ از جناب عمر رض مخفی کردہ باشد دوم آنکہ میتواند کہ جاریہ مذکورہ گمان بردہ باشد کہ ایفائے نذر بمجرد تغنی بعمل آمد زیادہ صرف اوقات دران شاید خلاف مرضی حضرت عمر باشد لہذا از آمدن شان ساکت گردید سوم آنکہ جناب عمر رض کہ منصب احتساب میداشتند واشدہم فی امر اللہ مشہور بودند بعضے مردم در امور مباحہ نیز بحضور شان مرعوب میشدند پس رعب واندیشہ از جاریہ مذبورہ چہ تعجب است اما عدم مخافت جاریہ مذکورہ از نبی کریم وہر سہ خلفاے کرام علیہ وعلیہم السلام ومخافت او از خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ موجب تفضیل وی بر دیگری نمیتواند شد زیرا کہ مخافتے کہ عامہ را از محتسب و وزیر و میر تزک میباشد از پادشاہ رحیم وصاحب خلق عظیم نمیباشد ومجبول طبائع بنی آدم است کہ از شخصی کہ آثار جلال

درضبط وربط بسیار بوقوع می آید وبیشتر اوقات مواخذه شدید در امور وسیاستی
ازان شخص می بینند زیاده تر ازان مرعوب میشوند واز بطش وے ایمن نمیباشند بخلاف
شخصی که ظهور وغلبه صفت جمال دروی زیاده تر معاینه میکنند چنانچه حضرت موسی علیه السلام که نسبت به هارون
جلال بیشتر داشت وگریختن شیطان صفت ازان مفضول نه از فاضل نظیرش اذان است
که در حدیث صحاح وارد شده که وقتیکه موذن کلمات اذان ادا میکند شیطان ضرطه کرده
میگریزد ودر اثناء نماز هر وسوسه وخطره که باشد در ایقای آن دریغ نمی کند ودر
قطع صلوة قصوری نمیسازد وازین لازم نیامد که اذان افضل شود از نماز بالجمله ثابت است
که صحابه کرام از حضرت عمر رض بسبب جلالت وشدت ایشان در اسلام بسیار ملاحظه
میکردند وبعضے امور که مباحه میشدند از عمل آن باز میماندند ونظیر تام این قصه حدیث
است که صاحب مشکوة در مناقب حضرت عمر رضی الله عنه آورده است
عن سعد ابن ابی وقاص مرویست از سعد ابن ابی وقاص رض قال استاذن
عمر بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده نسوة من قریش یکلمنه
ویستکثرنه عالیة اصواتهن گفت راوی طلب اذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بر رسول خدا صلعم درحالیکه نزد آنحضرت زنان قریش بودند کلام میکردند از آنحضرت
چیزے طلب میداشتند دران افزونی میخواستند ودرانحال بلند میکردند آواز خود را
یعنی بحضور وی صلی الله علیه وسلم بے ادبانه و دلیرانه بآواز بلند گفتگو میکردند فلما استاذن عمر قمن
فبادرن الحجاب پس هرگاه طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه برخاستند آن زنان
وقصد حجاب کردند فدخل عمر ورسول الله صلی الله علیه وسلم یضحک پس داخل شد
عمر رض ودرانحال آنحضرت تبسم بودند فقال اضحک الله سنك یا رسول الله

پس گفت عمر رض دشمنان وار خداوندان تر آیا رسول اللہ فقال رسول اللہ عجبت من
هولاء اللاتی کن عندی فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب پس فرمود رسول خدا صلعم
تعجب آمد مرا ازین زنان که بودند نزد من یعنی بے حجاب و بے خطر پس ہرگاہ شنیدند آواز
تو گریختند از حجاب اندرون خانہ قال عمر پس فرمود عمر رض آن زنان را یا عدوات انفسهن
تہبنی ولا تہبن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اے دشمنان جانہائے خود آیا میترسید
از من و نمیترسید از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقلن انت افظ واغلظ پس گفتند
که تو درشت مزاج و سخت طبع ہستے یعنی در مواخذہ امور که از راہ بے ادبی در ان
اہمال رود فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایہا یا ابن الخطاب والذی نفسی
بیدہ ما لقیك الشیطان سالکا فجا الا سلك فجا غیر فجك بیفزا در سخن اے پسر خطاب
قسم بکسے که جان من بدست اوست و انخورد بتو شیطان رونده راہی مگر رفت راہی
که غیر راہ تست یعنی از راہ تو دور رو و رشده میگریزد و تو از دخل و تصرف شیطان ایمنی
و این بس منقبت حضرت عمر است رض و شک نیست که حصول این خوارق داخل
در معجزہ جناب نبوت است که یکے از اتباع وے باین مرتبه رسید و علی تقدیر التسلیم
اگر فضل جزیے خلیفه ثانی بر خلفاے دیگر علی نبینا و علیہم السلام لازم آید مخالف
عقیدہ اہل سنت نخواہد افتاد چه مراد از افضلیت نزد آنہا افضل کلی بمعنی استحقاق
اکثریت ثواب است پس رفع شد ہر سه وجوہ خلجان مذکورہ فافہم فلاتکن من
المتعصبین الثامن قالت عایشه رضی اللہ عنہا دخل علی ابوبکر رضی اللہ عنه
وعندی جاریتان من جواری الانصار گفت عایشه رض در آمد بر من ابوبکر رض و نزد
من دو دختر بودند از دختران انصار تغنیان ما تقاولت به الانصار یوم بعاث

می سرائیدند انچہ کہ گفتگو کردہ بودند بآن انصار روز بعاث و آن نام موضع است
بیرون مدینہ کہ قبل از بعثت دران جنگ عظیم بابین اوس و خزرج کہ از بطون انصار اند
واقع شدہ بود و آن اشعار از قبیل رجز بودند و لیستا بمغنتین و نبودند مغنیہ کہ عادت
و پیشہ ایشان غنا باشد بلکہ بطریق اظہار سرور و فرح در ایام عیدی می سرائیدند
قال ابوبکر رضی اللہ عنہ مزامیر الشیطان فی بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
گفت ابوبکر رضا یا مزامیر ہای شیطان در خانہ پیغمبر خدا صلعم و از مزامیر در آنوقت دف بود
چنانچہ در روایت دیگر آمدہ است و اطلاق مزامیر شیطان بجہت آن است کہ
شیطان از امثال این چیز با خوشوقت میشود و آلہ اغواے خود میداند ہرگاہ کہ در مجلس
شراب و غیرہ محرمات نواختہ میشود فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ابابکر
ان لکل قوم عیداً و ھذا عیدنا پس فرمود رسول صلعم اے ابوبکر بدرستیکہ براے
ہر قوم عیدیست و این عید ماست یعنی گروہ مسلمین اخرجہ البخاری و فی روایۃ
لہ دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و عندی جاریتان تغنیان لغناء بعاث فاضطجع
النبی صلعم علی الفراش و حول وجھہ و در روایتی از بخاری باین الفاظ آمدہ است کہ
در آمد بر من رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم و نزد من دو دختر بودند کہ می سرائیدند بسرود
بعاث پس بر پہلو شد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم بر بستر و بگردانید روے خود را
و این بجہت آن باشد کہ آن دو دختر مراہق بودند از دیدنش خود را مجتنب ساخت
و روے مبارک خود را ازان سوی بگردانید تا مبادا بر ایشان نظر افتد چہ آن نامحرم
بودند نظر بر ایشان عمدا انداختن حرام است و ازین مستفاد شد کہ زنے کہ پس پردہ
سرود کند سرود آن مباح است فدخل علی ابوبکر فانتھرنی و قال مزمار الشیطان

عند رسول الله صلی الله علیه وسلم ودر آمد بر من ابو بکر رض پس زجر فرمود مرا و توبیخ کرد
وگفت مزمار شیطان نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و وی رضی الله عنه معلوم کرد که آنحضرت
در خواب باشند که ممانعت نمیکنند یا ازین چیزها غافل شده رجوع بعالم غیب یا امور بواطن
فرموده باشند فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال دعهما پس متوجه شد
رسول خدا صلعم و فرمود بگذار ایشانرا یعنی از زجر و ممانعت مخفی نماند که از ظاهر این مقاله
شریفه مستفاد شده که آنحضرت از زدن دف و سرائیدن آن جواریها غافل نبودند
و لهذا متصدی جواب شده لب بتخصیص کشادند چنانچه از تحریرات سابق روشن گشت
فلما غفل غمزتهما فخرجتا پس هرگاه التفات کرد ابو بکر با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بامور دیگر فشردم آنجواری را پس بیرون رفتند و این برای آن بود که طلب سرور
و تنشیط خواطر هم حدی دارد چون بآن حد برسد می باید که از ان فارغ البال شده
بامور مهمه مطلوبه خود عنان عزیمت منعطف سازد و درین غمز وجهی دیگر هم می تواند شد
که هر چند اشتغال باین چیزها از شارع باباحت رسیده اما عائشه صدیقه را پاس ادب نبی
و صدیق اکبر منظور داشتن هم از ان مطلوب تر بوده و یا آنحضرت با صدیق اکبر در بعضی
مصالح و مبنیه استشاره میفرموده باشند و این سرود و نغمه با ضرب دف مخل آن میشد
چنانچه در وقت نماز و تلاوت قرآن اشتغال باین چیزها نبایست و کان یوم عید یلعب
فیه السودان بالدرق والحراب و بود روز عید که بازی میکردند دران روز حبشیان بسپرها
و نیزه های خورد الدرق جمع درقه بفتحتین سپری که از چرم ساخته شود و حراب علی زنة
فعال بالکسر جمع حربه بالفتح نیزه خورد فاما سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اما قال
لی تشتهین تنظرین فقلت نعم پس میگوید عائشه رضی الله عنها پس یا سوال کردم

من از رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم ویا خود فرمود مرا کہ خواہی کہ بہ بینی یعنی لعب سودان
و آن لعب بطریق مشق برائے کارپردازی جہاد بود پس عرض کردم کہ آری فاقامنی
وراءہ وخدی علی خدہ پس ایستادہ کرد مرا پس خود و رخسارہ من بر رخسارہ آنجناب
بود و این واقعہ قبل از تجدید حجاب بود وقال دونکم یا بنی ارفدہ و فرمود کہ شروع
کنید اے حبشیان یعنی لعب خود را حتی اذا مللت قال حسبک قلت نعم قال فاذہبی
تا آنکہ ملول شدم یعنی از طول قیام و تا دیر معائنہ کردن این لعب فرمود آیا بس است
ترا یعنی بہمین قدر اکتفا کردی و زیادت بران نکردی گفتم آری فرمود کہ برو یعنے
اندرون خانہ باید دانست کہ درین حدیث دلالت بر چند چیز است اولاً غناء و ضرب
دف در اوقات سرور مباح است ثانیاً لعب کہ بطریق مشق برائے جہاد و غیرہ باشد درست
است ثالثاً معائنہ آن لعب نمودن و استماع آن کردن تا سیری طبع جایز است
التاسع عن محمد ابن حاطب الجمحی مرویست از محمد بن حاطب کہ صحابی است از قوم
بنی جمح بالضم علی وزن زفر قبیلہ است از عرب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ وی نقل میکند از رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فصل ما بین الحلال والحرام الدف
والصوت فی النکاح فرق است درمیان حلال کہ نکاح است و حرام کہ زنا است
دف زدن و آواز خوش در وقت نکاح یعنی سرائیدن و نغمہ کردن مقصود ازین آنست
کہ در نکاح اعلان شرط است و آن دو قسم است یکے برائے حاضرین و آن بسبب
شہود حاصل میشود و دیگر برائے غائبین و آن از برائے دف و سرائیدن بہم میرسد
و ہر چند کہ این اعلان بامرے دیگر ہم میشود لیکن چون مالوف و معتاد آن قوم شدہ بود
لہذا بران اکتفا فرمودہ و حاجت بذکر چیزہائے دیگر نشد رواہ الترمذی روایت کردہ است

[illegible]

بحدیث را ترمذی رحمہ اللہ علیہ **العاشر** عن عائشہ رضـ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اعلنوا النکاح واجعلوہ فی المساجد واضربوا علیہ بالدفوف وفی روایۃ
بالغربال ای الدفوف مرویست از عایشہ رضـ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
آشکارا کنید نکاح را و بگردانید آنرا در مسجدہا کہ محل نزول رحمت الٰہی است و در نکاح
اینمعنی مطلوب میشود چون نکاح بنا بر امتثال حکم خدا و احیاے سنت سنیہ خیر الانام
ملحق بعبادت شدہ لہذا ایقاع آن در مسجدہا کہ جایگاہ عبادت است مناسب شد
و بزنید بران دفوفہا یعنی اعلان نکاح باین چیزہا چون مالوف و معتاد انصار شدہ بود
بنا بران امر باشتغال آن در وقت نکاح فرمودہ تا بہ تنشیط خواطر و تفریح طبایع حضار
مجلس از نیکار خیر فراغت نمایند و این امر براے اباحت است و بعضے باستحباب
و سنیت رفتہ اند و جمہور علماے محققین در مشروعیت آن بوقت نکاح اختلاف ندارند
و ہم برین قیاس در سایر اوقات سرور نیز **الحادی عشر** عن عامر بن سعد
قال دخلت علی قرظۃ بن کعب و ابی مسعود الانصاری فی عرس واذا جوار یغنین
فقلت ای صاحبی رسول اللہ صلعم و اہل بدر یفعل ہذا عندکم فقالا اجلس ان شئت
فاسمع معنا و ان شئت فاذہب فانہ قد رخص لنا فی اللہو عند العرس رواہ النسائی
کذا فی المشکوۃ مرویست از عامر ابن سعد گفت عامر داخل شدم بر قرظہ بن کعب
و ابی مسعود انصاری کہ ہر دو صحابی بودند در شادی و در آنجا دختران غنا میکردند
پس گفتم آنہا را کہ ای یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اہل بدر کردہ می شود غنا
بحضور شما پس گفتند ہر دو صحابی اگر میخواہی بنشین و بشنو ہمراہ ما و اگر نمیخواہی پس برو
و بدرستیکہ تحقیق رخصت دادہ شدہ است براے ما در لہو نزد شادی روایت کردہ است

آنرا افشای این حدیث دلالت دارد برانیکه بعد زمان آنحضرت صلعم صحابه بر اباحت غنا در
وقت سرور استمرار و استقرار داشتند و نیز موید اینمعنی است که هر لهو حرام نیست بلکه
اطلاق لهو بر فعل مباح نیز می آید فافهم ولا تغفل **الثانی عشر** روی الحافظ محمد
ابن طاهر فی کتابه صفوة التصوف بسنده الی عبد الله بن ابی ملیکة ان عایشه حدثتنا
انه کانت عند النبی صلی الله علیه وسلم امراة تغنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالقت
الدف وقامت فدخل عمر والنبی صلی الله علیه وسلم یضحک فقال بابی انت وامی ما
اضحکک یا رسول الله فذکر له الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع مما کان یسمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فسمع واحتج ابن طاهر به علی الجواز وقال لولا من رواته بکار
ابن عبد الله لحکمت بصحته والحقته بما فی الصحیحین لکن بکار متکلم فیه
انتهی کلامه قال الشیخ الامام العالم العامل المحقق کمال الدین ابی الفضل جعفر ابن
ثعلب الادفوی الشافعی رحمه الله علیه فی الامتاع بعد ذکر حدیث المذکور والکلام
فی بکار غیر قادح فیه وقد ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات وقال ابن الجوزی لا نعلم
قدحا فیه ورواه الخطیب من روایة عبد الرزاق عن بکار وجعل الضعف فیه
براوی اخر لیس فی طریق ابن طاهر وقد رواه الحافظ العالم الثقه محمد بن اسحق
الفاکهی فی تاریخ مکه من غیر طریق الخطیب ومن غیر طریق ابن طاهر فقال
حدثنا ابو یحیی عن ابی میسرة ثنا محمد ابن جحر ثنا عبد الجبار ابن الورد سمعت ابن
ابی ملیکه یقول قالت عائشة الی اخر الحدیث ففی هذا الطریق عبد الجبار بن الورد
بدل بکار ثقة انتهی **ترجمه حدیث** این است که روایت میکند حافظ محمد ابن طاهر
در کتاب خود که صفوة التصوف است باسناد خویش که مسلسل ست تا عبد الله ابن ابی ملیکه

گفت عبد الله که بدرستیکه عائشه رضی الله عنه حدیث کرده است او را که بتحقیق بود زنی
نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر بن خطاب
رضی الله عنه پس بانداخت مغنیه مذکوره دف را و برخاست پس داخل شد عمر
ابن خطاب رضی الله عنه دران حال که نبی صلی الله علیه وسلم ضحک میکرد پس گفت
عمر بن خطاب قربانت شود پدر و مادر من یا رسول الله چه چیز بخندانید ترا پس ذکر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت حال را پس گفت عمر رضی الله عنه نخواهم رفت
تا که بشنوم از ان قسم که شنیده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنید
همچنان فقط و احتجاج کرده است ابن طاهر باین حدیث بجواز غنا بادف و گفته
که اگر در راویان آن بکار ابن عبد الله نبودی هر آئینه حکم میکردم بصحت حدیث مذکور
و لاحق میکردم آنرا با حادیثی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم اند لیکن کلام کرده شده است
در بکار یعنی در بودن او موافق شرایط ملتزمه صحیحین گفتگو است لیکن صاحب امتاع
منظنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر قادح است در روی سه وجه
یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود منجمله ثقات ذکر کرده دوم اینکه ابن جوزی نیز گفته
که نمیدانم قدحی در بکار سوم اینکه خطیب همین حدیث را بروایت عبد الرزاق از بکار
نقل کرده و ضعف را درین حدیث بجهت راوی دیگر گفته که او نیست در طریق ابن طاهر
پس بکار نزد خطیب هم از ثقات ثابت شد و قطع نظر از ثقاهت بکار فاکهی در تاریخ مکه
باسناد صحیح همین حدیث را از عبد الجبار الورد بدل بکار روایت کرده و عبد الجبار ثقه است
بالاتفاق پس در صحت حدیث و وثوق اسنادش اشتباهی باقی نماند مخفی مباد که
اینحدیث برهان قاطع است مر اوهام منکرین را و مبطل است حیله متعصبین را

که مخصوص میگردانند اباحت سماع غنا بایام اعیاد و تقریبات سرور مباحه و اندیشه و
گریز مفنیه را از حضرت عمر رضی الله عنه دلیل حرمت می پندارند وجه بطلان حیل مذکوره
اینکه ازین حدیث و از حدیث هفتم که از ترمذی نقل کرده شد ثابت گردید که حضرت عمر
رضی الله عنه باین اصرار بحضور النبی صلی الله علیه وسلم سماع غنا با دف که بقول صدیق اکبر
رضی الله عنه در حدیث ثامن مزمار الشیطان بود کردند و در آنوقت هیچ تقریب از
اعیاد و ولیمه و ختان وغیره مشروطه فقها نبود پس اگر در ان مظنه حرمت بودی چرا حضرت
عمر رضی الله عنه بر شنیدن آن اصرار کردی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود کے
شنیدی و جناب عمر رضی الله عنه را بر استماع فعل حرام اجازت کے دادی پس
هر که سماع حضرت عمر را انکار میکند گویا که تکذیب این احادیث صحاح مینماید
فویل یومئذ للمکذبین واگر منکرین باین چنین احادیث صحاح هم ایمان نیارند
فبای حدیث بعده یومنون تنبیه هرچند سماع آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرغنا را با دف
در ایام تقریبات سرور و بلا تقریب و بغیر تخصیص زمان و مکان و زجر و ممانعت آنحضرت
بر منکران و اقتضاے خلفاے راشدین مر آنحضرت را در تخصیص چنانکه از احادیث
مذکوره مستفاد گردید براے اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر که دف بعض از ان مطلق است
کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار ازان نمیرسد چه این قسم انکار بلا ریب مزیل ایمان
است چراکه در ایمان تصدیق جمیع ما اتی به النبی شرط است و نومن ببعض ونکفر
ببعض بنص قرآنے صفت کفار آمده معهذا بعضے منکرین سماع انکار احادیث درین
پرده میکنند که ما را عقل و تمیز صحت و سقم احادیث نیست تا ناسخ را از منسوخ و
صحیح را از ضعیف جدا کنیم تکفل این عهده امام ابو حنیفه مجتهد ما رضی الله عنه

[illegible]

ذمہ خود گرفتہ است و از وی رضی اللہ عنہ باوصف مروی بودن آنہمہ احادیث حرمت سماع در کتب فقہی منقول شدہ است پس مدار تقلید وی رضا در حرمت می باید در احادیث نبوی ہر چہ باشد آن کاری نیست براے رہنماے این چنین منکرین و انکشاف پردہ غفلت از عقل ہمچو مقلدین مختوم کردن این فصل بفصول ثلثہ و بشرح و بسط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام ابو حنیفہ و تلامذہ وی و دیگر مجتہدین ثلاثہ و اکثر ائمہ دین از صحابہ و تابعین و تبع تابعین واجب افتاد تا از آن واضح گردد کہ عمل امام ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ برہمین احادیث بود و وی رحمۃ اللہ علیہ خود سماع شنیدہ است و گاہے بر حرمت آن نصی صحیح از وی نیامدہ و آنچہ از بعض کلام وے بعضے فقہا ہمچو صاحب ہدایہ بقیاس خود حرمت استنباط کردہ اند دیگر فقہاے محققین تخطیہ او نمودہ اند و بعضے آنرا بغناے مقترن بمنکرات کہ اتفاقاً حرام است حمل کردہ اند نقل اقوال و دلایل اہل تحریم و جواب شافی آن مشروحاً در باب سوم خواہد آمد انشاء اللہ تعالے اکنون مختوم کردہ میشود این فصل بفصول ثلثہ رجا کہ خاطر تحقیق طلب مستغنی از تطویل کلام ملول نشود فصل اول قال الاحمد الغزالی الذی امام عصرہ و مقتدا ء زمانہ فی کتابہ بوارق الالماع فی تکفیر من یحرم السماع فان قال المنکر علی تقدیر ثبت الاحادیث المنقولہ عن الصحابہ انا نتابعہم فی جمیع الصور الا فی السماع قلنا ھذا لا یجدی نفعاً لانہ حینئذ یکون حالہ مع الصحابہ کحال ابی لہب مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فانہ قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم انا نؤمن بقولک یا محمد ومن جملۃ قولک انا الا ومن فانا اصدقک فی ھذا فقال لہ ھذا لا ینفعک لان الایمان المعتبر ھو الایمان بجمیع ما اتی بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فکذلک حال من تابع

بعض اصحابه فی جمیع الاقوال الا فی السماع فانه لا ینفعه ولا یحصل له الا اهتداء وان
قال المنکران ابا حنیفه والشیخ السفیان حرما السماع فانا اتابعهما فی ذلک قلنا اولاً
لم یصح عن الامام قولاً فی التحریم وثانیاً ما روی عنه یلزمه حمله علی سماع الملاهی
المحرمة وسماع الغنا المضل الملهی لا علی الغناء المطلق والا لزم له جحد وان احدهما
اما الکفر او الفسق قطعاً وذلک لان الاحادیث باعتبار وصولها الینا ثلثة انواع
احدها متواتر الاصل ومتواتر الفرع کحدیث الصلوة والزکوة فجاحده کافر والثانی
حدیث احاد الاصل ومشهور الفرع کاحادیث المسلم والبخاری فجاحده فاسق والثالث
حدیث احاد الاصل واحاد الفرع کحدیث انا من الله والمومنون منی وغیر ذلک وما
ذکرناه من الاحادیث علی اباحة السماع من قبیل الثانی فمن انکر هذه الاحادیث
وجحدها فسق ومن رجح قول ابی حنیفه علی قول النبی صلعم کفر وثانیهما ترک ما
اشترط فی صحة العدالة واختیار ما لا یشترط من ذلک وذلک لان اخذ الفقه من
کتب الفقه ولا یشترط فیها عدالة الکاتب ولا عدالة الراوی فجاز ان الکاتب
فی النسخه الاولی او الثانیه زاد شیئاً او نقص فانه لا یعتمد علی ذلک خبراً بخلاف
الاحادیث النبویه فانه یشترط فی صحة رواتها العدالة ومن اختیار قولاً لم یشترط فی
صحة العدالة علی ما اشترط فیه ذلک کان سفیهاً اذ السفیه هو من لا یختار الاصلح لدینه
ودنیاه والسفه من وصف المنافقین حیث قال تعالی فی حقهم الا انهم هم السفهاء والمنافق
فی الدرک الاسفل من النار فیلزم من هذا ان من اختار قولاً منقولاً عن غیر النبی صلعم
واعرض عنه کان ماواه الدرک الاسفل من النار فاذن یلزم لمن حرم السماع بقول غیر
النبی صلعم وترک فعل النبی صلعم وقوله صلعم کان ماواه الدرک الاسفل من النار انتهی

کلامه رحمة الله علیه و برکاته و نیز از امام ابی حنیفه علیه الرحمة تصریح آمده است که اگر قول ما مخالف حدیث صحیح باشد بران قول عمل نباید کرد و موافق همان حدیث عمل باید نمود پس قول اینچنین مقلد منکر احادیث از روی اصول و کلیات دین عموماً و حسب قول امام اعظم رضی الله عنه خصوصاً مردود و نامقبول و مجهول و نامعقول است

فصل ثانی به ثبوت پیوست از احادیث مذکوره سماع غنا با دف و بلا دف از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قاعده اصول است که فعل نبی علیه السلام سوای زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مقتدی به است و ادنی منزلت افعال نبی افاده اباحت است چنانچه صاحب منار الاصول میگوید افعال النبی صلی الله علیه وسلم سوی الزلة اربعة اقسام مباح و مستحب و واجب و فرض والصحیح عندنا ان ما علمنا من افعاله صلعم واقعا علی جهة یقتدی به فی ایقاعه علی تلك الجهة و ما لم نعلم علی ای جهة فعله قلنا فعله علی ادنی منازل افعاله و هو الاباحة انتهی و به سبب اقتدای صحابه بدان ظاهر است که از قسم زلات نیست پس بمقتضای اصول مذکور اباحت غناء بالاتفاق ثابت گردید و بطلان دعوی اول مدعی که متضمن اجماع بر حرمت بود به ثبوت رسید

فصل ثالث بعد ورود احادیث مذکوره احتمال مناقشه منکرین بسه وجه متصور است یکی اینکه در صحت اخبار مذکوره کلام کنند دوم اینکه بعد قبول صحت ادعای نسخ اباحت نمایند سوم اینکه علامی خلف را قادح افعال سلف پندارند و بر طریق اصول و قوانین مسلمهٔ جمهور اهل سنت بهر سه وجه مذکوره مناقشه ممکن نیست اما مناقشه در صحت اخبار مذکوره مدفوع است باینکه احادیث مذکوره در کتب صحاح مروی اند و بر اعتماد و صحت آن کتب

اتفاق جمیع علما است حسب ترتیبی که در فن اصول حدیث مذکور است قال الشیخ شهاب الدین
ابو الفضل احمد بن علی العسقلانی الشهیر بابن حجر فی نخبة الفکر قدم صحیح البخاری
علی غیره من الکتب المصنفة فی الحدیث ثم صحیح مسلم لمشارکة للبخاری فی اتفاق
العلماء علی تلقی کتابه بالقبول ایضاً سوی ما علل ثم تقدم فی الارجحیة من حیث
الاصحیة ما وافق شرطهما لان المراد به رواتهما مع باقی شروط الصحیح ورواتهما
قد حصل الاتفاق علی القول بتعدیلهم بطریق اللزوم فهم مقدمون علی غیرهم
فی روایاتهم و شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة میگوید چون مراتب صحیح متفاوت است
و صحاح بعضے اصح از بعضے است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری
مقدم است بر سایر کتب مصنفه تا اینکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری
و بعضے مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور گویند که این ترجیح باعتبار حسن
سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم
در وضع و ترتیب و رعایت دقایق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج
صحت است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق آنست بدان میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی
مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعضے
توقف کنند در ترجیح یکے بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم کما
بینوه فی موضعه والله اعلم انتهی اما مناقشه با دعاے نسخ اباحت پس مدفوع است
باینکه حجت الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم و کیمیای سعادت
و نقاد احادیث شیخ مجد الدین فیروزآبادی مصنف قاموس در صراط المستقیم و ابو طالب مکی
در قوت القلوب تصریح نموده اند که حدیثے صحیح در تحریم غنا وارد نشده است

وقدوة الفقہاء والمحدثین شیخ عبدالحق دہلوی رضو در مدارج النبوة بمقام ذکر غنا گفتہ اند دوم طریق محدثین است و ایشان میگویند کہ ثابت نشدہ است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صحیح بلکہ ہرچہ وارد شدہ است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و ہمچنین آیات قرآنی اگرچہ تفسیر کردہ اند آنرا بعضے مفسرین بچیزیکہ دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر است کہ ذکر کردہ اند بعض ایشان از علما و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وے سبحانہ احل لکم الطیبات الخ و ہرکہ تفحص کتب خواہد کرد خواہد دانست کہ درین سخن جملہ علمای محققین از مجتہدین و مقلدین اتفاق دارند انتہی اما منا قشہ فاسد بعدم دلیل متاخرین اباحت مثبتہ متقدمین را مدفوع است باینکہ از مقررات اصول است ان الوفاق السابق یرفع اثر الخلاف اللاحق ولا یجوز للصدر المؤخر خلافا لقدر الصدر الاول وحدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم ثم یفشو الکذب نیز موید اصول مذکور است **وقال صاحب الھدایۃ** ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابۃ رضوان اللہ تعالی علیہم **وقال** ابوطالب المکی فی قوة القلوب سمع الغناء صحابی وتابعی ولم یزل اھل الحجاز یرخصون فیہ فی افضل ایام السنۃ فی الایام التی امر اللہ عبادہ فیہا بالذکر **ونقل** شیخ تاج الدین الفزاری **وابن قتیبۃ** اجماع اھل المدینۃ علیہ **ونقل** الشیخ عیسی ابن عبد الرحیم المحقق فی کتابہ ان الصحابۃ والتابعین ھم اھل الحل والعقد ولیس لمن بعدھم احداث الشیء وھم اساطین الدین المعدلون علی لسان الشارع وقد ثبت منہم السماع ولم ینقل ان احدا انکر علیہم فی ذلک

الزهان فحل ذلک محل الاجماع انتهی پس ساقط شد احتمال نسخ اباحت ثبتہ متقدمین از جانب متاخرین باقی ماند توہم اینکه اگر علمای متاخرین از افعال متقدمین اباحت سماع فهمیدندی ترک آن قاطبۃ اختیار نکردندی جوابش اینکه توہم مذکور بسبب عدم تتبع اخبار و آثار صحابه و تابعین و تبع تابعین ناشی گردیده است والا نه اجماع متاخرین بر حرمت غنا ثابت است و نه اتفاق آنها بر ترک آن اما عدم ثبوت اجماع پس بسبب اینکه اجماع در فن اصول عبارت است از آنکه اهل حل وعقد در زمان مخصوص یا ازمنه متقاربه بر امر مشروع اتفاق نموده حکم باباحت یا حرمت چیزے نمایند و غنا از ان قسم نیست که گاہی در زمان واحد یا ازمنه متقاربه بر حرمت آن اتفاق اهل حل وعقد شده باشد و من یدعی فعلیه البیان و اگر کسے گوید که از متاخرین جماعه کثیر است که بطرف حرمت غنا رفته و ترک آن گفته پس اتفاق علمای کثیرین باہم در معنی اجماع است گوئیم که اتفاق جماعتے برخلاف علی ما علیه الجمهور ثبت اجماع نمی تواند شد بل شرعا احتجاج را نشاید بروایات فقهیه مرقومة الذیل

فی شرح الوقایة فی ما اجتمع علیه الجمهور لا تعتبر خلاف البعض وذکر فی اصول الفقه ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع هل ینعقد باتفاق اکثر المجتهدین اولا بد من اتفاق الکل ففی الهدایة اختار ان اتفاق الاکثر کان فی مقابلة اتفاق الاکثر لا یعتبر خلاف الاقل وایضا فی الهدایه ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابة رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

سوال اگر کسے گوید که اکثر علمای حنفیه بسوی حرمت غنا رفته اند و نزد اهل سنت مختار مذهب حنفی است جوابش اینکه اولاً اتفاق اکثر حنفیان بر حرمت غنا مسلم است

چنانچہ روایت سماع امام ابوحنیفہ رضہ بہ نفس نفیس خودش واقوال اکثر علماء حنفیہ نیز باثبات
در باب دوم می آید و علی تقدیر التسلیم عمل اہل سنت بہ مذہب حنفی تقلید نیست بل در
مسئلہ خاص بر قول ہر امام کہ مطابق حدیث وقرآن باشد عمل جایز است بروایات مفصلہ
ذیل وفی خزانۃ المفتین فی باب آداب القاضی اعلم ان المفتی فی زماننا من
اصحابنا اذا استفتی عن مسئلۃ وسئل عن واقعۃ وکان المسئلۃ مختلفۃ بین اصحابنا
یاخذ اولاً بقول ابی حنیفۃ ثم بقول ابی یوسف ثم بقول محمد رحمہ اللہ ثم بقول
غیرہم من اصحاب ابی حنیفۃ رح ثم باقاویل المشایخ بعدہم واذا کان ابوحنیفۃ
فی جانب وصاحباہ فی جانب فالمفتی بالخیار ان شاء افتی بقول ابی حنیفۃ وان شاء
افتی بقولہما انتہی فی السراجیۃ لا ینبغی لاحد ان یفتی الا ان یعرف اقاویل
العلماء ویعلم من این قالوا ویعرف معاملات الناس فان عرف اقاویل العلماء ولم
یعرف مذاہبہم فان سئل عن مسئلۃ یعلم ان العلماء الذین ینتحل مذہبہم قد اتفقوا
علیہ فلا باس ان یقول ہذا جایز وہذا لا یجوز ویکون قولہ علی سبیل الحکایۃ
وان کانت المسئلۃ مختلفۃ فیہا فلا باس بان یقول ہذا فی قول فلان جایز وفی قول فلان
لا یجوز ولیس لہ ان یختار فیجیب بقول بعضہم ما لم یعرف حجتہ عن ابی یوسف وزفر
وعافیۃ بن زید لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا ما لم یعلم من این قلنا سوال اگر منکرے
بگوید کہ آنچہ از احادیث مذکورہ اباحت سماع وغنا وسماع دف ثابت گشتہ مخصوص بود
برائے ذات شریف وی صلعم پس کجاست حکم جواز برائے امت جواب گوییم صرف
فعل رسول صلعم برائے امت دلیل اباحۃ است تا وقتیکہ از شارع حکم تخصیص صادر
نشود چنانچہ بعض احکام مخصوصہ مذکور میگردد ودر حدیث صحیح آمدہ انہ صلعم نہی عن

صوم الوصال ثم فعل فلما سالوه قال لست کاحد کم انی ابیت وعند ربی یطعمنی و
یسقنی وعلی ہذا القیاس ہر حکم کہ مخصوص برائے ذات صلعم در کلام الٰہی وارد شد تخصیص
دران مذکور است مثل قوله تعالے فتہجد به نافلة لك وامرأة مومنة ان وہبت نفسہا
للنبی ان اراد النبی ان یستنکحہا خالصة لك من دون المومنین واگر کسے گوید
کہ پیغمبر صلعم از بعض آیات مثل ومن الناس من یشتری لہو الحدیث لیضل عن سبیل الله
الآیہ حرمت غنا برای است دریافت کرده بود لیکن تصریح نہی نکرد و بر فہم مخاطبین
گذاشت گوئیم این تہمت کتمان حکم شرعی بر شارع است نعوذ بالله منہا بر انبیا حرام است
کہ بر حکم شرعی صراحة امت را آگاه نکنند لقوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من
البینات والہدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئك یلعنہم الله ویلعنہم اللاعنون
لقوله سبحانه واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه
این چنین مظنہ نسبت شارع بلا ریب موجب کفر و ارتداد است نعوذ بالله منہا وتفسیر
آیہ من یشتری لہو الحدیث ودیگر آیات کہ ازان منکرین سماع حرمت غنا فہمیده اند
مع ما له وما علیه در باب ثالث خواہد آمد انشاء الله تعالی اما عدم اتفاق متاخرین
بر ترک سماع ونبودن اتفاق بر حرمت غنای مطلق پس ثابت است از روایات
مفصله فصل ثانی این باب

فصل ثانی

در نقل آثار و اخبار مثبته سماع صحابه وتابعین
وتبع تابعین رضوان الله تعالی علیہم اجمعین قال الماوردی فی الحاوی وصاحب البیان
انه کان لعثمان رضی الله عنه جاریتان تغنیان له فاذا کان وقت السحر قال
لہما امسکا وعبد الرحمن بن عوف کہ از عشره مبشره واجله صحابه رضی الله عنہم بود
شنیده است غنا با دف کما روی ابو بکر بن ابی شیبة بسنده الی ابی سلمة بن عبد الرحمن

قال لقد ضرب لیلة الممالك بالدف وغنی علی راس عبد الرحمن یعنی روایت کرده است
ابوبکر بن ابی شیبه از ابی سلمه بن عبد الرحمن که گفت ابی سلمه بدرستیکه نواخت شبی مالک
دف را ومی سرائید بر سر عبد الرحمن وسعد ابن ابی وقاص وحمزه بن عبد المطلب وعبد الله
بن عمر وعبد الله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهم باوصف جلالت قدر وعظمت
شان وورع وتقوی بے پایان شنیده اند غنا بادف بلکه عبد الله بن جعفر باعود نیز
کما قال عیسی بن عبد الرحیم المحقق فی کتابه اما الصحابة فمنهم سعد بن ابی وقاص
وحمزة بن عبد المطلب وعبد الله بن عمرو عبد الله بن جعفر طیار وغیرهم لایحصون و
عبد الله بن جعفر مع کبر شانه وورعه وتقواه کان یصوغ الالحان لجواریه
ویسمعها منهن علی اوتار وکان امیر المومنین اذ ذاك علی بن ابی طالب رضی الله عنه
ولم ینقل ان احدا انکر علیه وکان رضی الله عنه مولعا وهو مشهور مستفیض
عنه کالمتواتر لاینکر وکان کبیر الشان وکریما نهایة الکرم وکان ابن عمر
اذا راه یقول السلام علیك یا ابن ذی الجناحین انتهی ومطابق آن قدوة العلماء
المتاخرین شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت گفته وآن اینست روایت کرده شده
است غنا وسماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از عشره مبشره اند
وجم غفیر از تابعین وتبع تابعین واتباع تبع ودیگر علمای محدثین وعلماء دین که از ارباب
زهد وتقوی وعلم وعبادت بوده اند ونقل کرده شده آمده است درین باب از ایشان
روایات وحکایات وکفایت است دران وبیشک معلوم گردد که ائمه دین واکابر اهل یقین
مختلف بوده اند دران اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع وغنا از وی مستفیض و
مشهور است ونقل کرده است آنرا هر که احسان کرده است درین مسئله از فقها وحفاظ

وارباب تواریخ وابن عبدالبر در استیعاب گفته شنیده بغنا باسی وبود امیرالمومنین
دران زمان عم وی علی ابن ابیطالب ومیرفت وی رضی الله عنه درخانه جمیله که از مغنیات
بود وسوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچکس مگر درخانه خود پس تغنی کرد برای وی
وخواست که بیاید درخانه وی رضی الله عنه بشنواند اورا وکفارت دهد از یمین خود پس
منع کرد وی رضی الله عنه اورا ازان وگفته اند که بودند مر عبدالله بن جعفر را جواری که
تغنی میکردند وعود میزدند برای وی وآورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین
است وزده میشد بوی مثل در ورع میشنید غنا را ومتلذذ میشد بسماع آن وهمچنین
سالم بن عبدالله بن عمر وقاضی شریح میشنید غنا را از کنیزکان باجلالت قدر و
کبر سن وی وسعید ابن جبیر که از اعاظم تابعین است شنید از جاریه که تغنی میکرد ودف
میزد وهمچنین عبدالملک بن جریج که از علماء وحفاظ وفقها وعباد است واجماعست
بر عدالت وجلالت وی می شنید غنا را وی دانست الحان را وابراهیم بن سعد
مروی بود امام عصر خود در فقه وروایات ونمی شنوانید طلبه را احادیث تا نمی شنوانید
ایشانرا غنا وفتوی میداد در مجلس رشید بتحلیل غنا وپرسیدند از وی از احوال
مالک پس گفت خبر دادند مرا که دعوتے بود در بنی یربوع وباقوم دفوف بود وعودها
که تغنی میکردند ولعب مینمودند بدان وبود مالک را دف مربع که میزد آنرا وتغنی مینمود
والله اعلم وحکایت کرده از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابوحنیفه وسفیان
ثوری از غنا پس گفتند هر دو که نیست غنا از کبایر ونه از اسوء صغایر نقل کرده اند
که امام ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب برمیخاست وتغنی میکرد امام گوش میداشت
به تغنی او ونشنید شبے آواز اورا پس پرسید از اهل وی که چه شد امشب که شنیده نمیشود

آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس
پوشید امام عمامۂ خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که
نام او چیست گفتند عمر پس گفت بیاورند از زندان هر کرا عمر نام بود و گفت بآن مرد که
باز کرد بانچه میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه بغنا او و نهی نکرد او را
دلالت کرد بر اباحت نزد وی و استماع وی هر شب بآن ورع و تقوی که وی داشت
حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس انچه وارد شده از وی برخلاف آن حمل کرده شود بر غنای
مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل و حال آنکه گرفته شده است تحریم مگر از مقتضای
فعل وی نه از نص قول وی چنانکه نرفته بولیمه که در وی غنا بود و مانند آن حکایت کرده است
ابن قتیبه که ذکر کرده شده نزد ابو یوسف مسئلۂ غنا پس ذکر کرد قصۂ جار ابو حنیفه را و حکایت
کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد مجلس رشید را و می بود در وی غنا
پس می شنید و میگریست و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را در بلدۂ
خود که منکر نیستند آنرا و گفت منکر نمی شود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و چنین
نقل کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری
و استاد ابو منصور و قفال و غیر ایشان و انچه نقل کرده شده است از مالک رحمة الله علیه
که گفت نمی شنوند آنرا مگر فاسقان محمولست بر غنائی که مقترن است بوی منکر جمعا
بین القول و الفعل و اما امام شافعی گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب او نیست و تتبع
کردم من چندین از مصنفات وی را پس ندیدم در ان نصی بتحریم وی و استاد ابو منصور
بغدادی گفته است که مذهب وی اباحت سماعست بقول و الحان چون بشنود
مرد از مرد یا از جاریۂ خود یا از امراة که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانۂ خود یا خانۂ بعضی صدیقان

خود و بشنود آن را میان راه و مقترن نکرد و سماع بچیزے از منکرات و ضائع نکند بسبب
آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که
شافعی استصحاب کرد مرا بسوی مجلس که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد
قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس
صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و صحت حس است و ناخوش داشتن
آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از اینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فائده کردی چه در
تاثیر نغمه در طبائع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جاے آدمیان
و منقول است از شافعی که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل گفته اند که تواند که مراد بمکروه آن باشد
که ترک آن اولیست که اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته دلالت نیست
این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فائده
نباشد در وی و مباح نیست فائده در وی و گفته که حمل کرده شود چیزیکه وارد شده است
ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ بر غنائی که مقترن است به فحش یا منکر پس تحریم از
جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است و بالجمله بتحقیق صحیح شده است
از قول و فعل شافعی چیزیکه صریح است در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد حنبل
صحیح شده است از وی روایت که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی
صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که وی میگفت شنیدم صالح ابن احمد
بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت
آنرا پس وعده کردم ابن جناده که باشد نزد من شبی پس باشد نزد من و دانستم که خواب کرد

سماع امام احمد حنبل رح [illegible]

پدر من پس شروع کرد ابن جناده در تغنی پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس برآمدم بالای
بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن او زیر بغل اوست و وی میخرامد
بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبدالله بن احمد بن حنبل نیز منقول است
و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رح و آنچه منقول ست از وی مخالف این
محمول ست بر غنای مذموم و مقترن بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد
که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی
تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند
با وی منکر را و حکایت کرده از داود طائی که وی حاضر می شد سماع را و راست می شد
پشت او در سماع بعد از انکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی رحمة الله علیه عالم فقیه حنفی
تلمیذ امام اعظم ابوحنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصرالدین ابوالمنیر اسکندری در فتاوی
خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این
قول را از حنابله ابوبکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبدالعزیز و حکایت کرد آنرا
صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقل کرده است آنرا حافظ از صالح و عبدالله دو پسر
احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابوالفضل مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرد آنرا
ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله ایست درین باب و تصنیف کرده ابن طاهر و
نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بران بسوق کرده با سانیدی که دارد نقل کرده است
شیخ تاج الدین عبدالرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه اجماع
اهل حرمین بران و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر اهل عراق و روایت کرده است ابن طاهر
بسند خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدان که آن سنت است

و روایت کرده است یونس بن عبدالاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس
گفت نمیدانم هیچ یکے را از علما حجاز که مکروه دارد سماع را پس انچه در او صاف است
و ذکر کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب الماجشون و برادران وی رخصت میکردند
در سماع و گفت یحیی بن معین که از اعاظم علمای حدیث است که می آمدیم با یوسف ماجشون
را پس تحدیث میکرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانۂ دیگر و ایشان علمای ثقات
از اهل حدیث اند که مخرجند در صحاح و گفته اند عبدالعزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود
و روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکرد وی در عود و نقل کرده
است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضے از ایشان
اباحت را وقتیکه تغنی کند تا استفاده کند با آن نظم و قوافی و بگردد فصیح اللسان و گفته لاباس
به و بعضے از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود
لاباس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه سرخسی و استدلال کرده است بران بآنکه بود
انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانۂ خود و نمیکرد آنرا بطریق تلهی و گفته است
آنکه قایل است بکراهت مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر تنشید اشعار مباحه و جزم
کرده است صاحب بدایع از حنفیه بچیزیکه ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است
بآنکه سماع غنا نرم میگرداند دل را و صاحب ذخیره از حنفیه نقل کرده است از بعضے حنفیه
که لاباس به فی الاعراس و بعضے گفته اند لاباس به در اعیاد و سایر اوقات سرور مباحه و
اختیار کرده است آنرا از علمای متقنین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبدالسلام و صاحب وی
شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که بتحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل
فقه و حدیث و معرفت بانواع علوم شرعیه مثل اوستاد ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوطالب مکی

وشیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان در رسایل وتصانیف از انچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً وفعلاً وبود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور وحکایت کرده است از وی قشیری وسهروردی وغیرها که وی گفت میکند رحمت بر این طایفه در سه موضع نزد اکل زیراکه نمی خورند مگر نزد فاقه ونزد مجاورت ومکالمت زیراکه تکلم میکنند در مقامات صدیقین وانبیا ومرسلین ونزد سماع زیراکه ایشان می شنوند بوجد وشهود حق وحکایت کرد از جماعه از علمای صحابه در ین باب حکایات که اکثر آنها مذکور اند در کتب قوم

فصل بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت وکراهت واباحت وذکر کرده دلائل هر مذهب را وترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست وجواب داد از استدلالات ومتمسکات حرمت وکراهت واطناب کرد در اثبات مذهب اباحت واثبات کرد آنرا بکتاب وسنت واجماع وقیاس ووجه قیاس آنکه چون ثابت شد در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی بقرآن اثارت میکند حزن وشوق واستجلاب مینماید خشوع وخضوع را واین در اشعاری که مشوق اند بطاعات ومباحات وزهد از دنیا ورغبت در آخرت ومثمر مزید محبت الهی تعالی وتقدس ومثابت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نیز جایز باشد وبعضی برحدی ونصب ونشید اعراب واقسام دیگر که جایز ومباح اند باتفاق قیاس کنند واین جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت وکراهت غنا ثابت نگردد والا قیاس در مقابله نص لازم آید وقایلان باباحت میگویند که نصی درانجانب ورود نیافته است واگر یافته بصحت نرسیده است ومقصود کاتب حروف از نقل اقاویل اباحت آنست که معلوم شود که مسئله مختلف فیه است وجزم کردن بیک جانب وترجیح آن وتعصب نمودن دران مناسب طریقه اختلاف نیست

اگر کسی را صلاح وقت دران نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطۂ خلاف و نزاع
نیفتد و سلامت حال خود دران بیند و احتیاط و تقوی دران اندیشه مبارکباد و اما باید که
زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تقلیل و تقبیح بزرگان و افتادن در ایشان با وجود تعارض
ادله و تباین طرق و وجود علما و فقها و عرفا در انجانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح نگاه دارد
و سر رشتۂ انصاف رها نکند ٥

صحبت عافیت گرچه خوش افتاد ایدل	جانب عشق عزیز است فرو مگذارش

و قایلان با باحت را نیز مناسب است که تعصب نورزند و منکر اقوال علما نشوند خصوصا آنها
که سالک طریقۂ دیانت و نصیحت باشند و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و هر دو
طائفه باید که رعایت طریقۂ تمیز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است
و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة و همین صاحب امتاع در آلات
و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب ائمۂ اربعه حرمت مزامیر است و با وجود (فصل نقل اقوال در اباحت مزامیر از اکابر)
آن از بعضے علما مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلافها نقل کرده و انواع
آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضے مطلق مباح گفته و بعضے مطلق
حرام داشته بعضی فرق کرده در جلاجل دار و غیر آن و صواب اباحت اوست و
نکاح و بعضے اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که بمعنی نے است نیز اختلافها
ذکر کرده و یکے از مزامیر عود است که آنرا بربط نیز گویند و تارها دارد که آنها را زیر و بم گویند
و در وی نیز اختلافها ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن (مطلب تحقیق عود و اختلاف در آن)
آن حرام است و رفته اند طائفه از علما بجواز آن و حکایت کرده اند سماع آنرا از عبدالله
بن جعفر و عبدالله بن عمر و حکایت کرده شده است که درآمد عبدالله بن عمر بر عبدالله

بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که میزد عود پس گفت عبدالله بن جعفر مر عبدالله بن عمر را
آیا می بینی درین باسی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن الزبیر
و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمان
بن حسان و خارجه بن زید که از فقهاء سبعه مدینه است و نقل کرده است اوستاد ابو المنصور از زهری و سعید
بن المسیب و عطا بن ابی رباح و شعبی و عبدالله بن ابی عتیق و اکثر فقهاء مدینه حکایت کرده است خلیلی از عبد العزیز
بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است
از ابراهیم بن سعد که در آمد بر رشید و گفت ارید العود پس گفت رشید عود المجمر اعود المزمر قال لا بل عود
المزاهر پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل
کرده است فاکهی در تاریخ مکه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند وی عطاء
ابن ابی رباح را پس در آمد و بودند در آنجا قومی که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند
عطاء را که در آمد باز ماندند از ان پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید با نچه میکردید پس بنشست
و تغدی کرد و صاحب امتاع همین عود را اصل ساخته مزامیر دیگر را بران قیاس کرده
و بالجمله وی درینباب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجماع آلات و مزامیر
را نیز نقل کرده و گفته اختلاف است از میان قایلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره
و متاخرین از شافعیه برآنند که صغیره است این چند کلمات از کتاب مذکور نقل کرده شد
والعهدة علیه غرض از نقل خبر آن نیست که اگر احیانا ازین طائفه چیزے ازان نقل کرده شود
مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تضلیل ننمایند و ستر عیوب و زلات قوم شیوهٔ خود سازند
و عامه را نگذارند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم و این
ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در همه طریقهٔ تفصیل و تردید

وتوسیط نگاه داشته با دنے میلے بجانب حرمت یا کراہت و درین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیراکه آن جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در اذهان حاجت بنقل ندارد و نیت هماننست که گفته شده

عیب می چون همه گفتی هنرش نیز بگو ‌ ‌ ‌ ‌ نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

اللهم ارنا الحق حقًا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر

و باید دانست که در هر زمان ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رفت قولاً و فعلاً انکار و استبعاد بوی متوجه شد چنانکه از حکایات و روایات که درینباب آمده است روشن میگردد در مشکات آمده است ابومسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز گویند یا بسبب آنکه در غزوهٔ بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وے وادی بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله صلعم انتما ای دو یار پیغمبر صلے الله علیه وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و گرنه برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی دران باتفاق مباح است بالاتر ازین عبدالله بن جعفر که باین کار مولع و مشغول بود و معاویه نیز باوی شریک و موافق بود و باوی تودد و تحبب مینمود زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبدالله و عیب گرفت بروی و گفت بمعاویه حال او اینست تو چه معتقدی بوی روز دیگر عبدالله بخانه معاویه آمده نماز بسیار گذارد و تسبیح بسیار کرد معاویه بازنش گفت این را نگر که چه میکند پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشأ اختلاف آن مینماید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان قدیم

کاروبار

کار و بابی قیدان و لاهیان و فاسقان و شراب‌خواران بود لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده‌ام و امر کرده شده‌ام که محو کنم و بشکنم معازف را که نام آلات و مزامیر ملاهی است و نهی کنم از شرب خمر و زنا و در اصل نام غنا لهو است و ذکر وی در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع ازالهٔ این منکرات چون آن رسم و عادت نماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز دران افتادند و ازان محظوظ گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعهٔ دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان و نشان بی‌قیدیست و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری بآنجانب کشد اجتناب نمودند و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع به ثبوت نپیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از تقریر آنکه دایرهٔ صحت باصطلاح این طائفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و آنکه از بعضی اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی* وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال این حال قصهٔ ظروف و اوانی است که آنرا حنتم و مزفت و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب دران میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر دران چندگاه حرام ساختند از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن نماند منع و نهی ازان اوانی نیز نماند و باوجود آن علما و ائمهٔ دین دو فرقه شدند نیز جمعی بمنع رفتند از استعمال آن اوانی و قومی تجویز کما ذکر فی موضعه و در ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی بنظر بعادت

* مثال رفع حرمت عارضی مزامیر مثل حرمت اوانی خمر است

قدیم که این صورت نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداختند که اگر بجا بابت فسق و منکرات است حرام و اگر چنین نیست مباح والله اعلم و علمه احکم بعد از ان تعصبی و تشددی در میان آمد هم مانعان افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم مبیحان بزعم آنها آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامهٔ اوقات را شمول آن و مشغول بدان ساختند و مجمعها و معرکها گرفتند و هر دو طائفه فرق میان اهل و نا اهل نکردند و سر رشتهٔ انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک است از دست دادند و طریقهٔ ادب که حقیقت آن نگاه داشتن هر چیز است نگاه نداشتند و بیک منشا اختلاف آنست که جمعی را نظر بر تاثیرات و تصرفات نغمه در بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و اضطراب کار اوست و روح انسانی منزه است ازانکه محل ورود معانی است و سکون و اضمحلال و تالی صفت اوست اما اینجا کسی را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه به نغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال خارج از دائرهٔ امکان است مگر کسی را که مشهود و مکشوف مجرد ذات و صفت الٰهی باشد انتهی کلام الشیخ بلفظه

باب ثانی در روایات کتب معتبرۂ فقهیه و اقوال ایمۂ دین که در اباحت غنا و ضرب دف و طبل وغیرہ آلات مباحه وارد گشته

فصل اول در ذکر روایات کتب اہل سنت

فی شرح البزدوی المسمی بالنوری صنفه ابو القاسم محمد ابن عبد الله الدمشقی اعلم ان السماع الذی یختلف علماءنا فی حقه وهو ما کان علی سبیل اللهو واللعب کما یسمع الفساق وشارب الخمر وتارک الصلوة فاما من یسمع الغنا وهو صالح و دایم الصلوة لا تارک الورد و قراءت القران فله حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمهم الله

فی شرح الکافی المسمی بالمهدی لمحمد ابن علی الشافعی واعلم ان المکروه من السماع عند علمائنا رحمهم الله ما کان علی سبیل اللهو وارادة العصیان بان یجمع الفساق علی ذلک ویترکون الصلوة و قراءت القران اما من کان من اهل الصلوة و اهل القران من جملة الصالحین فسماعه حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمهم الله اذ لا یریدون بذلک السماع الا وجه الله وحضوره یذکرون الله وخوف الاخرة وکل ذلک محمود غیر مذموم

فی البدایع والسماع فی اوقات السرور تاکید السرور وهیجانه مباح ان کان ذلک السرور مباحا کالغناء فی ایام العید وفی العرس وفی وقت قدوم الغایب ووقت الولیمة والعقیقة وعند ولادت الولد وعند ختانه وعند حفظ القران انتهی

فی السیر الکبیر لامام محمد رحمه الله عن ابن مالک رضی الله عنه انه دخل علی اخیه البراء ابن مالک رحمة الله علیهما وهو کان یتغنی وفعله بظاهره حجة ویقول لا باس للانسان ان یتغنی اذا کان یسمع ویونس غیره ومن الناس من یقول لا باس به فی الاعراس والولیمة الا تری انه لا باس بضرب الدفوف فی الاعراس والولیمة وان کان ذلک نوع لهو انما لم یکن به لا باس لان فی ذلک

فصل اول در ذکر روایات اباحت از کتب [illegible]

اظهار النكاح واعلانه وبه امرنا صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح و
لو بالدف وكذلك التغني **في بدايع الحنفية** ايضا ان المغني اذا اجتمع الناس عليه
يفسق بسماع صوته ردت شهادته وان كان فعل لدفع الوحشة عن نفسه وعن
غيره لم يسقط عدالته لان ذلك مما يوصر به ولانه علل حرمته بمجاورة اللهو ومباشرة
منكرات الشرع لا ان ذاته حرام فان سماع صوت الحسن مباح الاصل وانما حرم
لعارض اشتماله على اللهو والفحش فاذا انتفى العارض بقي على اصل الاباحة **وفي
البدايع ايضا** السماع جائز لانه يرق القلب **وفي المحيط** في الفصل الثامن
عشر من كتاب الكراهة والاستحسان وذكر محمد رح في السير الكبير عن
انس ابن مالك رض انه اذا دخل على اخيه البراء بن مالك رض وهو كان يتغنى قوله
وهو يتغنى بظاهره حجة لا باس للانسان ان يتغنى اذا كان يسمع ويونس غيره و
من الناس من يقول لا باس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة وان كان ذلك
نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح واعلانه وبه امر
صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف وكذلك التغني ومنهم من قال
اذا كان ليستفيد به نظم القوافي ويصير فصيح اللسان لا باس به ومنهم من قال اذا
كان وحده فيتغنى لدفع الوحشة عن نفسه فلا باس به وبه اخذ شمس الايمة
السرخسي رح وان المكروه عند هذا القايل ما يكون على سبيل اللهو لا في حصول
رقة قلوب عباد المرضية **وذكر في الفتاوى الغياثية** سئل ابو يوسف عن التغني
هل يجوز قال يجوز وعند محمد رح هكذا **وفيها ايضا** قال ضرب الدف في النكاح
اعلانا وتشهيرا سنة لقوله صلى الله عليه واله وسلم اعلنوا النكاح ولو بالدف وعليه الفتوى.

وذكر في النافع انه قال يجوز استماع التغني عن الزوجة والجارية المملوكة

وفي درة المختار شرح تنوير الابصار في فصل الشهادة من الغاية اما

التغني لنفسه لدفع الوحشة فلا باس عند العامة وصححه العيني وغيره قال ولو فيه موعظة

وحكمة فجائز اتفاقا ومنهم من اباحه مطلقا ومنهم من كرهه مطلقا انتهى في الفتاوى

الزيلعي واختلفوا في التغني المجرد فمنهم من قال لا باس بان يتغنى ليستفيد به فهم القوافي

والفصاحة ومنهم من قال يجوز التغني لدفع الوحشة اذا كان وحده ولا يكون على سبيل

اللهو واليه مال السرخسي رحمة الله عليه في الفتاوى ابو خير الكردي

واعلموا ان التغني لاستماع الغير وايناسه حرفة حرام عند العامة ومنهم من جوزه في العرس

والوليمة وقيل اذا كان يتغنى ليستفيد به نظم القوافي ويصير فصيح اللسان لا باس به اما

التغني لاستماع نفسه قيل لا يكره وبه اخذ شمس الائمة لما روي عن انس من الصحابة

البراء رضي الله عنه ذلك والمكروه على قوله ما يكون على سبيل اللهو ومن المشايخ من قال

كل ذلك يكره وبه اخذ شيخ الاسلام وفيه ايضا اللعب بالشطرنج والحمام وسماع

الغناء والرقص وشعر الذي ليس بحمد ولا تشبيب بامراة معينة وسماع الدف ليس بحرام

لاكن المواظبة عليها قد يحرم المروة في الفتاوى البيان ان عثمان رضه كانت

عنده جاريتان تغنيان فلما كان وقت السحر قال امسكا هذا وقت الاستغفار

في الوسيط سماع الغناء مباح لان ما جاز التحدث به جاز التغني به الا ان يتخذ عادة فيقدح في المروة

في الذخيرة من المضمرات في كتاب الشهادة التغني لاستماع الغير مكروه عند بعض

المشايخ ومنهم من جوزه في العرس والوليمة ومنهم من قال لا باس في الاعياد في

التذكرة الحمدونية ان ابا حنيفة وسفيان الثوري سئلا عن الغناء فقال

ليس من الكبائر ولا من الصغائر وحكى ابن قتيبة وغيره عن ابى حنيفة انه كان
له جار اسمه عمرو وكان كل ليلة يتغنى بشعر شعر

اضاعونى واى فتى اضاعوا		ليوم كريهة وسداد ثغر	

الى اخر الابيات فلما سجن جاره الذى اسمه عمرو فى سجن الامير سمى فلبس عمامة
وتوجه الى الامير وشفع له فلما خلصه الامير فخرج مع الامام قال الامام اضعناك يا فتى
قال بل حفظت فلما دخل بيته عزم ان لا يتغنى حياء من الامام قال اصنع ما كنت تصنع و
التغنى بغنائك فى فتح القدير لامام ابن الهمام من باب من لا تقبل شهادته
ولا النائحة ولا مغنية هذا لفظ القدورى فاطلق ثم قال بعد ذلك ولا من تغنى للناس فورد
انه تكرار يعلم ذلك مما ذكر من قوله مغنية والوجه ان اسم مغنية ومغنى انما هو
فى العرف لمن كان الغناء حرفة التى يكتسب بها المال الا ترى اذا قال ما حرفته
او ما صناعته يقال مغن كما يقال خياط حداد فاللفظ المذكور ههنا يراد به ذلك
غير انه خص المونث به ليوافق لفظ الحديث وهو قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله
النائحات لعن الله المغنيات ومعلوم ان ذلك توصف المغنى لا توصف الانوثة ولا
للتغنى مع الانوثة لان الحكم المرتب على المشتق انما يفيد ان وصف الاشتقاق
هو العلة فقط لا مع زيادة اخرى نعم هو من المراءة افحش لرفع صوتها وهو حرام ونصوا
على ان التغنى للهو او لجمع المال حرام بلا خلاف ومثل هذا لفظة النائحة صار اسما لما جعلت
النياحة مكتسبة وبعد كانه قال لا يقبل شهادة من اتخذ التغنى صناعة ليأكل بها
ولم يكن ذلك صناعة وكذا علل الكتاب بانه يجمع الناس على ارتكاب كبيرة
وفى النهاية ان الغناء فى حقهن مطلقا حرام لرفع صوتهن وهو حرام ولذا اطلق فى قوله

مغنية وقيد فى غناء الرجال بقوله تغنى للناس ولا يخفى ان قوله من يغنى للناس لا يخص
فى غناء الرجال لان من يطلق على المؤنث خاصة فضلا عن الرجال والنساء معًا ويكون
صلتها وقفت بتذكر الضمير فى قوله يغنى بالياء من تحت لا يوجب خصوصية بالرجال
لما عرفت انه يجوز فى ضميرها مراعاة المعنى ومراعاة اللفظ اولى وان كان المعنى
على التانيث فكيف اذا كان المعنى اعم من المونث والمذكر فان قلت تعليل الم يجمع
الناس على كبيرة يقتضى ان التغنى مطلقًا حرام وان كان مفاده بالذات ان الاستماع
كبيرة لانهم انما يجتمعون على الاستماع بالذات الا يكون الاستماع محرمًا
ليس الا لحرمة المسموع وليس كذلك فانه اذا تغنى بحيث لا يستمع غيره بل لنفسه
فيدفع عنه الوحشة لا يكره وقيل لا يكره اذا فعله ليستفيد به نظم القوافى ليصير
فصيح اللسان ولا سماع الناس اذا كان فى العرس والوليمة وان كان فيه نوع اللهو
بالنص فى العرس فالجواب ان فى التغنى لاستماع نفسه ولدفع الوحشة خلافا بين المشائخ
منهم من قال لا يكره انما يكره ما كان على سبيل اللهو احتجاجا لما روى عن
انس ابن مالك رضى الله عنه انه دخل على اخته البراء بن مالك وكان من زهاد
الصحابة كان يتغنى وبه اخذ شمس الائمة السرخسى ومن المشائخ من كره ذلك
وبه اخذ شيخ الاسلام ويحمل حديث البراء بن مالك انه كان ينشد الاشعار المباحة
التى فيها ذكر الحكم والمواعظ فان لفظ الغناء كما يطلق على المعروف يطلق على غيره
قال صلى الله عليه وسلم من لم يتغن بالقران فليس منا وانشاد المباح من الاشعار
لا باس به ومن المباح ان يكون فيه صفة مراة مرسلة بخلاف ما اذا كانت بعينها
حسينة اذا كان كذلك فجاز ان يكون المصرقا بتعميم المنع كشيخ الاسلام الا انا عرفنا

من هذا ان التغنى المحرم هو ما كان فى اللفظ ما لا يحل كصفة المرأة المغنية الحسينة او وصف الخمر المهيج اليها والديريات والحانات والهجاء لمسلم او ذمى اذا اراد المتكلم هجاءه لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد به او ليعلم فصاحته وبلاغته **فى كتاب البيان** سوى اصحابنا بين سماع الغناء من الرجال والمراءة وان صوت المرأة ليست بعورة كوجهها **فى الفتاوى القواعد** استفتى الامام عين الدين عن سماع صنع فى زماننا مع الآلات فاجاب عنه فقال انه مباح ومن كان عنده هو مباح كعشق زوجته وامته فسماعه لا باس به نقله محمد جمال لمدينى الحنفى رض فى رسالة التوفيه **ايضًا** ذكر الخطيب البغدادى انه سئل رجال عن السماع فقال ادركت اهل العلم ببلدنا لا ينكرون الغناء ولا يعتقدون ولا ينكره الا جاهل بالسنة او عامى غليظ الطبع **وفيه ايضًا** كذا نقل الامام حجة الاسلام والاستاذ ابو المنصور والقفال مروزى عنه واما الامام الشافعى فقال حجة الاسلام ليس تحريم الغناء من مذهبه بل مذهبه اباحة السماع بالدف ولو كان فيه جلاجل **وفيه ايضًا** واما الامام احمد ابن حنبل فقال ابو الوفا ابن عقيل فى كتاب المسمى بالفصول انه سمع الغناء عن ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد ابن على من مقلدى مذهبه كذا فى التذكرة الحمدونية والاحياء **وفى بوارق الالماع فى تكفير من تحريم السماع** وفى انكار سماع الغناء وسماع ضرب الدف والاصوات الحسينة مخالفة السنة ومخالفة السنة وتحريمها كفر والاعراض عنه والانتهاء عنه فسق **فى الوجيز** وفى الانوار فقه الشافعى الغناء والرقص وسماع الدف وان كان فيه جلاجل ليس بحرام واما الامام الشافعى فقال حجة الاسلام ليس التحريم من مذهبه بل مذهبه

اباحة السماع بالدف ولو كان فيه جلاجل **في شرح الكبير** المسمى به تبيين الحقايق
وان انشد شعرا فيه وعظ وحكمة فهو جائز بالاتفاق ومن الناس من اباح السماع
مطلقا **في فتاوى ابي الليث** ان ضرب الدف في غير العرس مختلف فيه فقال
بعضهم يكره وقال بعضهم لا يكره وذهب جماعة الى اباحة ضرب الدف في العرس
وقدوم الغايب وكل سرور حادث **في خزانة الروايات** في النهاية
شرح الهداية التغني للهو معصية وفي شرح الملتقى زدن مزامير و دف وطبل براى
بازى بهواى نفس بغير غرض شرعي حرام است **في حاشية البزدوى** والقيد في الرواية
لنفي ما عداه **في الكافي** في باب صفة التخصيص في الروايات يدل على نفي ما عداه
الى نفي الحكم فيما عداه انتهى ما فيه فعلى هذا حرمة التغني وغيره يكون مقيدة
باللهو مما يكون لغير اللهو بل لغرض الدين كما في العرس والوليمة واستقدام
القرأة والقافلة ولحصول رقة قلوب عباد المرضية عند الله لا يكون حراما على
مذهب الحنفية **في الامتاع** ان السماع يحصل به رقة القلب والخشوع واثار الشوق
الى لقاء الله تعالى والخوف من سخطه وعذابه والمفضي الى ذلك قربة فاذا كان
حال السماع هكذا فكيف يكون فيه شايبة اللهو والهواء **في العوارف** و
السماع يستجلب الرحمة من الله الكريم روى ابن اسلم قال قرأ ابي ابن كعب عند
رسول الله صلعم فرقوا فقال رسول الله صلعم اغتنموا الدعاء عند الرقة فانه رحمة من الله تعالى تم ما فيه
مما ورد في الحرمة من المطلق فمحمول على المقيد على قضية حمل المطلق على المقيد هكذا
سمع من العلماء المحققين **سوال** اگر کسی گوید که در کتب فقه چنانکه روایات اباحت
غنا مندرج اند همچنان روایات حرمة آن نیز مندرج پس دلایل حل و حرمت متساوی

وموافق اصول ور تساوی دلایل حل وحرمت حرمت مرجح است جواب تساوی دلایل
در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلایل حل احادیث صحاح قوی وراجح اند ودلایل حرمت
اقوال قیاسی فقها بلا نص کتاب وسنت ضعیف ومرجوح است ودرانچنین صورت اباحة
را بر حرمت ترجیح میباشد قال کمال العالم الفقیہ المتبحر من فقهاء الحنفیہ ابن الهمام فی رسالته
سماها التمسك بالقوی الدلایل عند اختلاف المسایل ان یرجح روایة الحرامة
علی روایة الاباحة اذا کان دلیل الحرامة والاباحة متساویین اما اذا ثبت الاباحة
بالاحادیث الصحیحة والحرمة بالدلایل الضعیفة فیجب اعتقاد الاباحة وترجیح
الاباحة علی الحرمة الخ فافهم نقله جمال محمد صدیقی المحدث تنبیہ مدعیان حرمت
تغنی نکنند که از روایت فتح القدیر وغیرہ که در صدر مرقوم گردید به ثبوت رسید که تغنی
برای لهو یا جمع مال حرام است بلا خلاف پس استماع غنا از قوالان وغیرہ که صرف برای
جمع کردن مال میسرایند نیز حرام خواهد بود زیرا که مرجع اختلاف حلت وحرمت تغنی حال
مغنی است یعنی تغنی را پیشه ووجه معاش خود گردانیدن بجنسی که نسرایند تا که چیزی بیشتر
نگیرد یا مقرر نکنند در حق مغنی حرام است وبارتکاب آن مسقط العدالة ومردود الشهادة
میگردد فقط نه صوت او فی نفسه حرام است ونه استماع صوت او دیگری را وانچه وی را
بلا شرط اجرت بطور انعام وصله حاصل گردد نیز حرام نیست ونظیر آن در شرع بسیار
است مثلا حجامت یعنی شاخ کشیدن فعلی است مسنون وحکمت مشحون اما پیشه
ومعاش گردانیدن آنرا واجرت خوردن حجام را حرام است بالاتفاق کما روی
صاحب المشکوة عن محیصة انه استاذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
اجرت الحجام فنهاه فلم یزل یستاذنه حتی قال اعلفه ما ضحك واطعمه رقیقك رواه

مالک و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه لیکن درحق محتجم نه کشانیدن شاخ حرام است
و نه دادن اجرت بحجام و همچنین حال مقری و مؤذن و معلم قرآن است پس در شنیدن
غنا از قوال وغیره و دادن چیزی با نها بطور انعام و صله محذوری نیست و در شریعت بموجب
روایات مفصله ذیل **فی منیة المفتی** ان المطرب اذا اخذ المال من غیر شرط فهو
حلال **فی الذخیرة** ان الذی یاخذه المغنی والقوال کره و الفتوی علی ما قدمناه من التفرقة
بین الشرط وعدمه **فی الفتاوی قاضیخان** الرجل اذا کان مطربا مغنیا ان اعطی
بغیر شرط قالوا یباح له ذلک **فی السراجیة** المطرب یاخذ المال بغیر شرط کان حلالا
له هذا فی باب الکسب من الکراهة **وفیه ایضا** المغنیة اذا قضت دینها من کسبها
اجبر الطالب علی الاخذ **فصل ثانی** در روایات اباحت غنا از کتب امامیه هر چند از
احادیث و اخبار و آثار و روایات فقهیه مذکوره اباحت سماع غنا آنچنان ثابت گردید
که احدی را از علمای اهل سنت هیچ جای عذر و انکار باقی نیست اما علی ما هو المشهور مظنه
اینمعنی باقیست که در مذهب شیعی حرمت غنای مطلق متفق علیه بوده باشد لیکن عند التحقیق
از کلام محققین امامیه چنان مستفاد میگردد که حقیقت حال خلاف ما هو المشهور است
یعنی در مذهب ایشان نیز در عیدین و اعراس وغیره اوقات سرور مباح غنای مجرد از
مزامیر و ملاهی جایز است حتی که در قرآن و اذکار و مراثی اکثر باستحسان و بعضی باستحباب
آن قایل شده اند و از جمله مزامیر نیز باباحت دف و طبل غزاة بعضی ایشان رفته اند
و غالبا ادای خطب و اذکار بر منابر و راهنگ موسیقی و غنای صاف و صریح در
مراثی و نواختن نوبت و دف و دهل و تاس وغیره در مجالس عزای ائمه معصومین علی نبینا
وعلیهم الصلوة والسلام بنا بر همان اباحت تحقیقی بوده باشد و الا ترویج و تجویز امر حرام

و اینچنین محافل حسنه خلاف عقل و نقل است اندرینحال مسئله غنا نزد امامیه نیز مختلف فیهاست
چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول فریقین مرتکب آن فاسق و مستحل آن کافر خواهد بود
لهذا برای تصدیق کلام مذکور عبارت تبصره کتاب تنویر المستبصرین که تالیف مرزا ابان
مجتهد شیعی است و نقل احادیث و روایات درینخصوص بقید نام کتاب معتبره امامیه
دران مندرج است بجنسه درین مقام منقول میگردد و العهدة علی رواتهم تبصره
هرگاه دانستی که گریستن بر جناب سید الشهدا علیه السلام ثواب عظیم دارد و هم معلوم است
حرمت غنا فی الجمله بطریق اخبار مستفیضه بلکه متواتره و اجماع فرقه حقه چنانچه شیخ ابو جعفر
طوسی و محمد ابن ادریس و جمال الملة و الدین حسن ابن مطهر حلی و غیر ایشان تصریح بآن فرموده اند
بلکه حرمت غنا فی الجمله از ضروریات مذهب شیعه است پس شیعان حضرت امیر ع را
باید که ازان اجتناب و دوری نمایند چه غنا مورث نفاق است و شیعان آنحضرت
بری اند ازان بواسطه آنکه آن صفت مخالفان است محمد ابن بابویه در کتاب خصال
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود غنا مورث نفاق
است و لیکن بدانکه گفته اند که حرمت آن در هر جا به ثبوت نرسیده است مگر همانجا
که جناب شارع مخصوص درانجا منع فرموده باشند فتامل و ازینجاست که غنا در چند
جا مستثنی است چنانچه انشاء الله تعالی آن مواضع مجملا مذکور خواهد شد و لیکن چون غرض
اهم درین رساله ذکر مراثی حضرات است ازین جهت اولا بذکر آن می پردازم
پس بدانکه چون اخبار بخصوصها در حرمت مراثی حضرات ائمه ع در غنا در کتب متداوله
یافته نمیشود ازینجهت قایل بجواز مرثیه کذایه میگوید که هرگاه مقصود از مراثی گریه باشد نه تلذذ که
بعضی بیابانی مینمایند باید که مراثی حضرات ع در غنا هم مستثنی باشند بچند وجه اما اولا پس بجهت آنکه

[illegible] حرمت غنا مطلقا به ثبوت نرسیده و حرمت آن [illegible]

اجماع بر حرمت غنا مطلقاً به ثبوت نمیرسد و حرمت آن در غیر ما نحن فیه مقتضی حرمت غنا
نمیباشد بلکه کلام مقدس اردبیلی رحمه الله در مجمع الفوائد دلالت میکند بر اینکه جواز غنا
در مراثی در زمان او بلکه در زمان مشایخ و اوستاذان او گویا از جمله مما لا خلاف فیه
بوده باشد فتامل وقریب بان است کلام مولانا یوسف بن علی البحرانی در نهج انسداد
شرح ارشاد و ایضاً مؤید مطلوب است کلام مومن علی خان در مجالس الاخبار و ایضاً
معاند هم است کلام صاحب رساله صراط النجات که آنرا منسوب بجناب مولانا محمد باقر
مجلسی مینمایند چنانچه انشاء الله تعالی عبارات این بزرگواران مذکور خواهد شد وثانیاً بواسطه
عدم صحت اخبار در حرمت مطلق غنا با آنکه صریح نیستند در حرام بودن غنا مطلقاً بلکه
در اکثر اخبار تجویز قرآن و اذکار در غنا شده بلکه دلالت میکند بر استحباب آن در قرآن
بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت و تحزین و ترجیع بلکه استحباب آن وظاهر
آن است که چیزی ازانها بدون غنا یافته نمی شود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد
میشود وهکذا فی الکفایة لا خلاف عندنا فی تحریم الغناء فی الجملة والاخبار الدالة علیه
متظافرة وصرح المحقق وجماعة ممن تاخر بتحریم الغناء ولو کان فی القران لکن
غیر واحد من الاخبار یدل علی جوازه بل استحبابه فی القران بناء علی دلالة الروایات
علی جواز حسن الصوت والتحزین والترجیع فی القران بل استحبابه والظاهر ان شیئاً
منها لا یوجد بدون الغناء علی ما استفید من کلام اهل اللغة وفصلنا فی بعض رسائلنا
بالجملة ظاهر است که مطلق محمول بر مقید میباشد و همچنین عام بر خاص پس هر جا که حرمت
غنا وارد شده است محمول باشد بر صورتیکه در غیر قرآن و اذکار باشد و درینها فلا تتامل
و اما انچه در جمله از اخبار مذمت غنا در قرآن وارد شده پس مراد ازان خواندن قرآن است

انچه از اخبار مذمت غنا در قرآن وارد شده مراد ازان خواندن قرآن بر سبیل لهو و لعب است

بر سبیل لہو و لعب بنحویکہ فساق میکردند در غنا ہی خود مؤید اینمعنی است حدیث عبد اللہ
بن سنان و ایضاً مذکور در اخبار الغنا است و ظاہر است کہ مفرد معرف باللام دلالت
بر عموم نمیکند بنا بر تصریح اہل لغت و عموم آن مستنبط نمیشود مگر جائیکہ قرینہ بر ارادہ
خاص نباشد و ارادہ بعضے از افراد بدون تعیین منافی عرض افتادہ است و ہم منافی
سیاق بیان و حکمت و ترجیح بلا مرجح پس لابد و ضرور باشد کہ محمول بر استغراق و عموم
باشد و ہہنا لیس کذلک زیرا کہ شایع و ذایع دران زمان غنا بر سبیل لہو و لعب بودہ
باینکہ کنیزکان و غیر ان غنا مینمودند در مجالس اہل فجور و عمل بملاہی و تکلم بباطل و شنوانیدن
مردان پس حمل مفرد بر افراد کہ شایع دران زمان بود بعید نخواہد بود و تمام این معنی
است حدیث عبد اللہ بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از علی ابن جعفر و بعضے از اعلام
فرمودہ اند کہ دور نیست کہ ملحق باحادیث صحاح باشد قال سئلت عن الغنا فی الفطر و الاضحی
قال لا باس مالم یعص بہ حاصل مضمون اینکہ از جناب امام موسی کاظم علیہ السلام سوال
نمودند از غنا در عید فطر و اضحی و فرح و سرور آنحضرت فرمودند کہ باکے نیست بآن مادامیکہ
عصیان بآن نکنند مؤلف گوید ممکن است کہ مراد از عدم فجور و فسق و عمل بملاہی و امثال
آنہا آن باشد کہ غنا در اذکار و غیرہ باشد کہ موجب یاد الٰہی است چنانچہ مفادہ بعضی احادیث
دیگر است فتامل و الاحرام خواہد بود و ہم موید مدعا است حدیث ابی بصیر از جناب
امام جعفر صادق علیہ السلام قال علیہ السلام اجر المغنیۃ التی تزف العرائس لیس بہ باس
لیست بالتی یدخل علیہا الرجال چہ اینحدیث نیز دلالت میکند بر اینکہ منشاء منع از غنا
دخول رجال است بر نساء و ہم اشعاری دارد باینکہ منشاء منع در غنا بعضے از امور
محرمہ است کہ مقترن بآن می باشد با اشیاء محرمہ مثل آلات و غیرہ و ایضاً اخبار الغنا

قول امام موسی کاظم علیہ السلام در جواز غنا در عید فطر بشرطیکہ عصیان بنا باشد

قول امام جعفر صادق علیہ السلام در اجر المغنیۃ التی تزف العرائس لیس بہ باس یعنی اجرت زن مغنیہ کہ عروسان را بزفاف برد باکی نیست

بر منع غنا جمله از اخبار اشعاری باین دارد که لهو باطل است و صدق لهو در قرآن و دعوات
و اذکار و اشعار با آواز پاکیزه غیر ظاهر است پس منع آن من حیث الالات باشد فتامل
پس مرثیه در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار است بلکه افضل است از آنها و
باین نحو جمع بین الاخبار میشود و الا طرح اخبار لازم می آید و حمل بر تقیه دلیل ندارد بواسطه
اینکه در اخبار مذمت غنا علی الظاهر کما فهمه بعض الاعلام بنحو متعارف در زمان بنی امیه
وارد شده و الا اخبار در مدح او نیز وارد میشدند و هنا لیس کذلک فثبت المطلوب فتامل
و ایضاً مؤید مطلوب است حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت چه اشعاری باین وارد
که بدون غنا نمیخواند بواسطه اینکه حضرت فرمودند بطوریکه میخوانی بخوان و الا فرمودن چه فایده
داشت فتامل و اگر ازین تنزل نمائیم و بگوئیم که حدیث مفید مدعا نیست پس احادیث دیگر
که در آنها تجویز قرآن و اذکار در غنا شده مؤید مطلوب باشد چنانچه از کلام رئیس المحدثین
محمد ابن بابویه در کتب فقیه هم ظاهر میشود که غنا در قرآن و اذکار مضایقه ندارد و غنا محرم
همانست که در لهو باطل باشد چنانچه فهمیده است آنرا مولانا محمد تقی رحمة الله علیه در روضة المتقین
و دانستی که ذکر نمودن مصایب حضرات از جمله اذکار مطلوبه است بلکه بهتر از آنها پس غنا
در آن هم جایز باشد فتامل قال محمد ابن بابویه فی الفقیه سال رجل عن علی بن الحسین ع عن
شراء جارية لها صوت فقال ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة قال مولانا المجلسی
فی الشرح ای تذکرك ان فی الجنة صوتا احسن منها او تقرء القرآن و الذکر و امثالهما
مما یذکر الله و الجنة و یظهر من المصنف ان امثال هذه لا یسمی غناء و انما الغناء المحرم
ما کان فی باطل و یؤیده العرف انتهی کلامه رفع فی الاخرة مقامه و جناب مولانا خراسانی
علیه الرحمة در کفایه بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی در مجمع البیان فرموده که این عبارت

دلالت میکند که تحسین صوت و آواز در قرآن و تغنی در ان سنت باشد و خلاف این میان
قدما معروف نباشد و کلام سید مرتضی در غرر و درر خالی از اشعاری و اضحی باین ندارد انتهی
الفضاح مخفی و مستتر نماند که از تفهیم جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب صدوق را چنان ظاهر
میشود که اگر غنا در قرآن و اذکار باشد پس مضایقه ندارد و غنا محرم همان است که در باطل
باشد و مؤید اینمعنی است عرف یعنی در عرف نمیگویند کسی را که قرآن در غنا میخواند که غنا
میکند بلکه میگویند که قرآن میخواند هر چند در قرآن غنائیست و همچنین است حال مراثی
چنانچه صاحب نهج السداد تصریح بآن نموده و عنقریب کلام او انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد مؤلف گوید مخفی نماند که بهترین چیزهای که موجب یاد آخرت است و باعث گریه
بر امام مظلوم است روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضحه دارد بر اینکه مرثیه آنحضرت در غنا جایز است
و ضرر ندارد و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت مرثیه در غنا کند در کتب اربعه مثل کافی و من
لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و غیرها از کتب اخبار متداوله مثل وافی و ثواب الاعمال
و عقاب الاعمال و خصال یافته نمی شود بلکه حدیث ثواب الاعمال فی الجمله اشعاری بجواز
مرثیه در غنا دارد و همچنین در جمله از اخبار وارد شده است که قرآن را بلحن عرب
بخوانید و ترک کنید لحن اهل فسق و اهل کتابین را از انجمله است در کافی در قوی از عبدالله
بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت رسول خدا و روایت حذیفه یمانی از آنحضرت صلی الله علیه و آله
چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان نقل نموده است و مخفی نیست که لحن عرب و اصوات ایشان
عین غنا است چنانچه ائمه لغت بآن تصریح نموده اند و از این قبیل اخبار دیگر هم وارد شده اند
چنانچه بعضی از آنها مذکور شد و بعضی از انها خواهد آمد و علاوه بران مولانا احمد اردبیلی
علیه الرحمه در شرح ارشاد میفرمایند که اگر اجماع در حرمت غنا نمی شود پس جزم بحرمت آن نمیتوان کرد

حدیثی در حرمت غنا در مرثیه در کتب اربعه ... کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و غیرها از کتب اخبار متداوله یافته نمی شود

چه اخبار در حرام بودن آن ضعیف اند مؤلف گوید ظاهر ادرین شکے نیست که از اخبار عموم
حرمت غنا مفهوم نمیشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده و همچنین در قرآن و ذکر همچنین
از اجماع هم حرمت مطلق غنا معلوم نمی شود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه کتب علماء را
دیده است آری متیقن الحرمت غنائیست که بطرز اهل کبایر باشد و اما هرگاه بطرز
ایشان نباشد بلکه در قرآن و اذکار باشد و همچنین در چیزهائیکه موجب یاد آخرت
باشد پس حرمت آن مقطوع نیست چه درین باب نیز احادیث معتبره و قویه
وارد شده اند و صدق لهو و باطل بر قرآن نیست با آنکه اخبار در حسن صوت و تحزین بسیار
وارد شده اند و ظاهر آنست که آنها بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت
مستفاد میشود پس جمیع بهتر است از اطراح فتامل و هرگاه کسے را درانچه گفته ام شکے
بوده باشد رجوع بشرح ارشاد متورع اردبیلی رحمه الله و روضة المتقین
و مقدس محمد تقی و کفایه مولانا سبزواری و نهج السداد علی ابن یوسف بحرانی و مفاتیح
ملا محسن کاشانی و جمل الصالحین حسن ابن عبدالرزاق که در آنها بر وجه اتم بیان شده است
نماید انشاء الله تعالی پاره از عبارات ایشان مذکور خواهد شد و در قبیح بودن تعصب و
نفسانیت کلامی نیست و قباحت آن اجماعی است در جمیع ادیان پس باید که خود را
از آن مبرا سازند یا اینکه از روی حسد و عداوت هرچه بخاطر رسد بر زبان آرند انتهی کلامه
بعبارته و نیز شیخ مقتول در کتاب الدروس میگوید یجوز الغناء بشروطه فی العرس
و عجیب اینست که از شروط سماع نزد امامیه چیزیست که نزد اهل سنت از محرمات غناست
یعنی سماع از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد که از کتب معتبره امامیه است
می آرد و من شرط السماع ان یکون المسمع امرأة و لا یکون رجلا و لا یکون الشعر فی الهجاء انتهی

از اخبار عموم حرمت غنا مفهوم نمیشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده و همچنین در قرآن و ذکر و همچنین از اجماع هم حرمت مطلق غنا معلوم نمی شود

فصل ثالث در تحقیق مزامیر و معازف و ملاهی و ملاعب اینکه در کتب فقه و حدیث جا بجا تصریح یافته که غنا اگر بسبیل لهو و ملاهی باشد حرام است والا حلال و نیز میگویند که در حدیث از لهو و لعب و معازف و مزامیر نهی آمده است و هم در کتب فقهی می نویسند که اگر بجائی ملاهی لهو و لعب و غنا باشد در آنجا نشستن روا نیست و نافهمان از اینچنین الفاظ عموماً حکم میکنند ان الملاهی کلها حرام والملاعب کلها حرام والمزامیر کلها حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ فیها کفر مع هذا در قرآن و حدیث اطلاق لهو و لعب و معزف و مزمر بر بعضی چیزها آمده که فقها باباحت آن اعتراف دارند و در بعضی چیزها اختلاف میکنند که حلال است یا حرام و درمیان اینچنین اقوال تناقض و تباین کلی است پس بدون تحقیق اینهمه الفاظ لغةً و عرفاً و شرعاً تطبیق احادیث و توفیق اقاویل متناقضه امکانی ندارد لهذا خوض درین خصوص اهم تر از خوض در غنا و سماع است زیرا که در سماع مجرد اختلاف کرده اند مگر سفها و متعصبین از علما و نیست اختلاف علمای محققین را قدیماً و حدیثاً مگر در ملاهی و معازف و مزامیر بناءً علی هذا مبنی کرده شد تحقیقات آن بر قوانین ثلاثه پس شکر جان نوازی را که این بی زبان را بنغمهٔ این تحقیقات مترنم ساخت و سپاس مردم سازی را که ساز خامه را باین نوا نواخت

مثنوی ظهوری

درین بستان نوا افگنده غلغل | سخن کرده گلبن نغمهٔ بلبل
زبان را مطرب بزم دهن کرد | نفس را دلکش ساز سخن کرد
بضبط نغمهٔ اسرار پرداخت | ز صندوق تن خلق ارغنون ساخت
رباب از مغز را آمد بگفتن | شدش خشک از غم او پوست بر تن
گل عشق کسی را رسته از شاخ | که چون نی استخوانش گشته سوراخ
چرا از درد خود پشت دوتا چنگ | ز درد دل تا بماسی ناله در چنگ
پر خالی پر اند از نغمهٔ دوست | به بین دف را که چون برسید در پوست

قانون اول در معنی لهو و لعب

فصل ثالث در تحقیق مزامیر و معازف و ملاهی و ملاعب

ومعزف ومزمر لغةً وعرفاً واشعار اینکه حکم هریک قسم در شرع مختلف است **اللهو**
فی القاموس لها لهواً لعب بازی کرد کالهی والهاه ذلک بازی کنانید او را آن بازی والملاهی
الاتها آلات بازی که بآن بازی ولهو نمایند و لهت المرأة الی حدیثه لهواً انست بدو اعجبتها
انس گرفت والفت کرد بسوی حدیث وی و بشگفت آورد مرد آن زن را فی کنز اللغات لهو
بازی کردن و برگشتن از خیر و بازی و زن و فرزند و چیزی که از عمل خیر باز دارد قوله تعالی
لو اردنا ان نتخذ لهواً یعنی ولداً او امراة **اللعب** فی القاموس لعب کسمع لعباً ولعباً
وتلعاباً ولاعب وتلعب وتلاعب بازی کرد ضد جد لعوبة بالضم بازیچه وملعب جای بازی
وملاعب الصبیان مدارجها مدارج باد فی کنز اللغات لعب بازی منه قوله تعالی و
اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها کذا فی الصراح **المعازف** بزای معجمه یعنی ملاهی است
یعنی آلات لهو جمع عزف یا معزف بکسر میم وسکون عین وعزف وعزیف در اصل بمعنی آواز
جن است وجن بمعنی که شنیده میشود در بادیه بشب و بمعنی آواز باد نیز آمده کذا
فی القاموس **المزمار** مشتق است از زمر فی القاموس زمر یزمر زمراً و زمرتزمیراً
نواخت نی را از زمره زن نی نواز زمارکشداد نی نواز زامر در بعضی کم آمده کار هر دو
زمارة ککتابة یعنی نی نواز بیست مزامیر داؤد چیزیکه از زبور با آواز خوش می خواندند
والنوع دغا جمع مزمار ومزمور وزمارة بتشدید میم همچنین است یعنی مانند مزمار بمعنی
مایزمر به این بود معنی الفاظ مذکوره لغةً اما عرفاً پس لهو ولعب هر دو در معنی بازی
مشهور اند ولیکن محققین از هر دو فرق دقیق نهاده اند و آن آنست که چیزی که
بارتکاب آن غایتی مقصود باشد مانند تانس خاطر وتفرج طبع وتنشیط دل بدان غالباً
اطلاق لهو بر آن میکنند چنانچه طیور و گنجیفه و نرد وغیره که اکثر در ایام جوانی به بازی این چیزها

میل و رغبت میباشد و در حدیث انا قوم رخص لنا فی اللهو بمعنی غنا آمده است چه
غایت آن نیز تنشیط خاطر میباشد و چیزی که در وی غایتی ملحوظ نباشد و بغیر تصور مقصود
بدان شغل نمایند آنرا لعب میگویند چنانچه لعبت و تصویر و نقل و صناع و اشکال مختلفه
که بچگان و نابالغان در ایام صبا بی اختیار باین چیزها رغبت مینمایند و در شرع شریف
برای لهو و لعب بهر دو معنی مفصله صدر حکم واحد نیست بل حکم هر یک قسم بحیثیت و اعتبار
و لحاظ غایت دینی و دنیوی مختلف است همه ملاهی و ملاعب را عموماً حرام گفتن نافهمی
و نادانی است تفصیل حکم هر یک در قانون دوم باید شنید و علی هذا القیاس مزامیر و
معازف در عرف عام در معنی ساز و آلات غنا شهرت دارد لیکن اهل تحقیق تخصیص کرده اند
مزامیر را بچیزیکه از گلو نواخته شود و هیچو نی و شبابه و سرنای و قرنای و معازف مخصوص گردانیده
اند بچیزیکه از دست نوازند مانند دف و طبل و عود و ستار و طنبور و اوتار و غیره پس
همه مزامیر و معازف نیز در شرع حکم واحد نیست علی الاطلاق همه مزامیر و معازف را حرام
گفتن هم جهالت و سفاهت است بل علمای محققین بعضی را از آن مستحب و مسنون
گفته اند و بعضی را مباح و بعضی را حرام و در بعضی سکوت کرده اند تفصیل حکم هر یک در
قانون سوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در معنی عرفی لهو و لعب ذکر کرده شد بعضی
مفسرین بسوی آن در تفسیر آیات قرآنی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی لهو که از کار خیر
باز دارد قوله تعالی است و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها الایة منه رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله و منه الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر و در معنی لعب که غایت
معتد بها از آن مقصود نباشد قوله سبحانه است انما الحیوة الدنیا لهو و لعب و کذا
ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و منه الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و از آن جا که

قوله مزامیر در معنی مزامیر و معازف حسب اصطلاح اهل شرع

اعراض بحسب علم هر یک مختلف فعلی بنسبت یکے مقصود اهم و بنسبت دیگری لهو و لعب
میباشد مثلاً سیر و شکار بموجب امر سیروا فی الارض و اذا حللتم فاصطادوا فعل مباح است
و همین افعال بنسبت بمهمات دینی و دنیوی لهو و لعب مینمایند بالجمله هر جا که در قرآن و حدیث
مذمت لهو و لعب وارد شده بمقابله امور آخرت است بنا بر ترغیب ایثار آخرت بر
دنیا چنانچه آیه کریمه قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة بر آن دلالت صریح دارد
پس اگر غنا و مزامیر را نیز بشمول حیات دنیا یا بخصوص آن لهو و لعب گفته آید از اباحت
اصلی نمیرود فاحفظه فانه یجدیک نفعاً قانون دوم در اقسام ملاهی و ملاعب بدانکه
اقسام ملاهی و ملاعب بسیار است و در شرع برای همه انواع آن حکم واحد نیست
مثلاً یکے ازان قمار است که انواع آن بسیار است و زیر هر نوع اصناف بسیار
لیکن ممنوع شرعی یک قسم است که دران بازی با شرط از طرفین باشد و اگر شرط
اخذ از جانب واحد باشد بلا شبه جایز است چنانچه فقها در باب سباق شرح‌ها نوشته‌اند
صاحب فتاوی سراجیه فصلے که در سباق مینویسد نقل کرده می آید یجوز السباق فی اربعة
اشیاء فی الخف یعنی البعیر و فی الحافر یعنی الفرس و فی النصل یعنی الرمی و فی المشی یعنی
العدو و انما یجوز اذا کان البدل معلوماً من جانب واحد بان یقول احدهما للآخر ان
سبقتک فلی کذا و ان سبقتنی فلا شیء لک۔ و ان کان البدل من الجانبین فلا یجوز
الا ان یکون بینهما ثالث و الشرط انه لو سبقهما اعطاه و ان سبقاه لم یعطهما شیئاً
والمراد من الجواز هو الحل و الطیب لا الاستحقاق ثم المذکور فی شرح الطحاوی و ان
هذا انما یجوز فی هذه الاشیاء لا غیر قال الشیخ الامام الحلوانی رحمه لو وقع الاختلاف فی
مسئلة بین اثنین و شرط احدهما لصاحبه ان کان جواب المسئلة کما قلت اعطیتک

هذا وانه کان یکاقلت لا اخذ منک شیئا فهذا اجایز انتهی نوع دوم آنست که دران شرط اصلا نباشد خواه متعلق بشخص واحد باشد یا اشخاص متعدد به همدیگر بازی کنند همچو تیراندازی و تفنگ اندازی و نیزه بازی و مکالبت یعنی دوانیدن سگ معلم بایکدیگر در شکار و معادات یعنی دویدن همدیگر بپای خود و مصارعت یعنی کشتی کردن بایکدیگر و مطایبت یعنی همدیگر مزاح و خوش طبعی کردن قولے باشد یا فعلی در قولے شرط آنست که کذب نفس الامری نباشد اگرچه در زعم مخاطب صورت کذب دا شته باشد و در فعلی شرط آنست که از افعال ممنوعه شرعیه نباشد و همچنین بسیار ملاعب اند که دران نهی از شارع وارد نگشته بلکه اکثرے ازان از ذات قدسی صفات آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و معادات آنحضرت با عایشه صدیقه علیها السلام و مصارعت وی صلعم با رکانه پهلوان مکی و با ابو الاسد پهلوان جمحی مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل شتر با نیکه ترا بچه شتر خواهم داد و انکار کردنش بگمان آنکه از بچه شتر و بار فهمانیدن او را که هیچ شترے نیست که بچه شتر نباشد و همچنان مزاح وی صلعم بازنے که هیچ پیرزن به بهشت نه درآید و باز تسلیه او صلعم آن زن را بنحو اندرین قوله تعالیٰ انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا و علی هذا القیاس توریت وی صلعم در کلام با صحابه در احادیث صحاح مروی و منقول اند هر که خواهد در صحیحین و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه مطالعه نماید نوع سوم سیر و تفرج بساتین و بحار و انهار و ریاحین و سماع غنا و اشعار نیز همین قسم است در حق کسی که او را ذوق از باطن نباشد یا روح وی بسبب کدورت و ظلمت طرب انگیز از سماع نباشد پس مشغولی همچنین افعال مباحه اگر مانع صوم و صلوٰة و غیره ضروریات دین نباشد

بیان ملاعب از آنحضرت علیه السلام بوجود آمده

ازان قسم لعب است که شارع ازان منع نفرموده و نصی صحیح در حرمت آن وارد نگشته
سوال اگر کسے گوید که عدم ورود نص در حرمت لعب ممنوع است زیراکه در حدیث آمده است
قال علیه السلام لا انا من دد ولا الدد منی ولا انا من الدد والد واللعب جواب گویم که این حدیث
مخصوص است بلعب محرم همچو قمار وغیره چنانکه در نوع اول گذشت وکلام ما در مطلق لعب
بود وممکن نیست که لعب مطلق مراد گیرند زیراکه از لعب حبشیان که نیست که در مسجد بود
وآنحضرت صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه رضی الله عنها را ملاحظه کنانیدند پس هر که
بگوید که لعب مطلقاً حرام است گویا او نسبت میکند فعل حرام را بجناب تقدس مآب
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ومظنه اینمعنی کفر است بالاتفاق سوال اگر کسی گوید
که در حدیث وارد شده است لا لعب الا فی ثلاث الرمی والفرس وملاعبة الرجل مع امرأته
جواب گویم حصر اینجا برای اهتمام ثواب است نه برای تحریم ما سوای مذکور چنانچه
قوله تعالی انما انت منذر حصر صفت انذار بلفظ انما که مخصوص برای حصر است
مفهوم میشود وحالانکه حصر حقیقی مراد نیست بل حصر اضافی بنسبت ایصال بشارة مراد است
زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم منذر ومبشر ومبلغ وهادی ورحیم نیز بود ثانیاً اینکه سماع وغنا
واشعار را که در ملاهی وملاعب مباحه شمار کردیم برای مردم غلیظ الطبع گفتیم اما کسیکه از
سماع غنا از حرص وهوا وجور وجفای نفسانی یکسو مانده بخوف وخشیت خدا بصدق وصفا
مشغول میگردد وسوز وگدازی وعجز ونیازی در باطن او پدید می آید در حق این چنین
کس غنا اگر مقترن بمنکرات شرعیه نباشد هرگز لهو ولعب نیست بل از اهم مقاصد است
چه مقدمه واجب واجب باشد وباستحباب ووجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی
رحمة الله علیه در احیاء العلوم وکیمیای سعادت ومقتدای العصر والزمان شیخ ابوطالب مکی

یعنی مباهات کردن در مقابل لهو [illegible]

در قوۃ القلوب تصریح نموده اند و بعضے فقہا و محدثین نیز بدان تلقی بالقبول کرده اند لہذا واجب
افتاد که درینجا قول حجۃ الاسلام از کیمیای سعادت نقل کرده آید تا کیفیت و حکم ہر قسم
سماع واضح گردد گفت رحمۃ اللہ علیہ **باب اول** در اباحت سماع و بیان آنچه ازوی
حلال ست و حرامست بدانکه ایزد سبحانه تعالے راسرے است در دل آدمی و آن در وی
ہمچنین پوشیده است که آتش در آہن و چنانکه از زخم سنگ بر آہن آتش آشکارا شود
و بصحرا افتد ہمچنین سماع آواز خوش موزون آن گوہر دل را بجنباند و در وی چیزے
پیدا آرد بی آنکه آدمی را در ان اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی است که
گوہر آدمی را با عالم علوی است که آنرا عالم ارواح گویند و عالم علوی حسن و جمالست
و اصل حسن و جمال مناسبت است و ہرچه مناسبت است نمودگارے از جمال آن
عالم چه ہرچه جمال و حسن که در عالم محسوس است ہمه ثمرهٔ حسن و جمال آن عالم است
پس آواز مناسبت ہم شبہتی دارد از عجائب آن عالم بدان سبب آگاہی در دل پیدا آرد
و حرکتے و شوقی پدید آرد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلے بود که آن ساده بود
و از عشق و شوقی که راه بدان برد خالی نبود اما چون خالی بود و بچیزے مشغول آن در حرکت
آید و چون آتشی که دم در وی دمند افروخته شود و ہر کرا غالب تر بر دل آتش دوستی
خدای بود سماع وی مہم بود که آن آتش تیز تر شود و ہر کرا در دل دوستی باطلے باشد سماع
وی را زہر قاتل بود و بر وی حرام باشد و علما را اختلاف است در سماع که حرام است
یا حلال و ہر که حرام گفته از اہل ظاہر بوده است که وی را خود صورت نبسته است
که دوستی حقتعالے بحقیقت در دل آدمی فرود آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس
خود را دوست تواند داشت اما آنرا که از جنس وی نبود و نه ہیچ مانند وی وی را دوست

چون توان داشت پس نزدیک وی جز عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر عشق خالق
صورت بندد بنا بر خیال تشبیهی باطل بود پس بدین سبب گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق
مخلوقی بود و این هر دو در دین مذموم بود و چون وی را پرسند که معنی دوستی حق تعالی که بر خلق
واجبست چیست گوید فرمان برداری و طاعت داشتن و این خطای عظیم است که
این قوم را افتاده است و ما در کتاب از رکن منجیات این پیدا کنیم اما اینجا بگوییم که حکم سماع
از دل باید گرفت که سماع هیچ چیز در دل نیارد و نباشد بلکه آنچه در دل باشد بجنباند هر کرا
در دل چیزیست که در شرع محبوبست و قوت آن مطلوب است چون سماع آنرا
زیادت کند وی را ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است که در شرع مذموم است وی را به
سماع عقاب بود و هر کرا دل از هر دو خالی بود لیکن بر سبیل بازی شنود و بحکم طبع بدان
لذت یابد سماع وی را مباح است پس سماع بر سه قسم است قسم اول آنکه بغفلت
شنود و بر طریق بازی اینکار اهل غفلت بود و دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود
نشاید که حرام بود بدین سبب که خوش است چه خوشیها حرام نیست بلکه از آن حرام است
که در وی ضرری باشد و فسادی چه آواز خوش مرغان و سبزه و آب روان و شگوفه و گل
خوش است و حرام نیست پس آواز خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است
در حق چشم و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق ذوق و چون حکمتهای
نیکو در حق عقل و هر یکی را از این حواس نوعی لذتست چرا باید که حرام بود و دلیل برین که طیبت
و بازی و نظاره حرام نیست که عایشه رضی الله عنها روایت میکند که روز عیدی زنگیان
در همسایگی مسجد بازی میکردند رسول صلی الله علیه وسلم گفت خواهی که ببینی گفتم خواهم بر در
با ایستاد و دست پیش فرا داشت تا زنخدان بر دست وی نهادم و چندان نظاره کردم

که گفت پس نباشد چند بار گفتم نه و این در صحیح است و ازین خبر پنج رخصت معلوم شود یکی آنکه
نظاره و بازی چون گاه گاه حرام نیست و در بازی زنگیان رقص و سرود بود دیگر آنکه
در مسجد بگذرند سوم آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم در آن وقت که عایشه را
آنجا بر دگفت دونکم یا بنی ارفدة یعنی ببازی مشغول شوید و این فرمان بود پس آنچه
حرام بود چون فرماید چهارم اینکه ابتدا کرد و عایشه را گفت خواهی که ببینی و این تقاضا باشد
و نه چنان باشد که از وی نظاره طلب کردی وی خاموش بودی که روا بودی که کسی گفتی که
بخواست که او را برنجاند که آن از بدخوی باشد پنجم آنکه خود با عائشه بایستاد ساعتی دراز
با آنکه نظاره و بازی کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای موافقت کودکان و زنان
تا دل ایشان شاد شود چنین کار را کردن از خلق نیکو بود و این فاضلتر بود از خویشتن
فراهم گرفتن و پارسائی و فراهی کردن ششم در صحیح است که عایشه روایت کند که من کودک
بودم لعبت بیاراستی چنانکه عادت دختران بوده است چند کودک دیگر نیز بیامدندی
چون رسول صلی الله علیه وسلم در آمدی آن کودکان باز پس گریختندی رسول صلی الله علیه وسلم
ایشان را به نزدیک من فرستادی تا یکروز دختری را گفت این لعبتها چیست گفت دختران
منند گفت این چیست که برمیان ایشان بسته است گفت اسپ ایشانست گفت
این چیست که بر وی بر است گفت پر و بال است رسول گفت صلی الله علیه وسلم اسپ را
پر و بال باشد گفت تو نشنوده که سلیمان را اسپی بود که پر و بال داشتی رسول صلی الله علیه وسلم
بخندید تا دندانهای وی پیدا شد و این برای آن روایت کنیم تا معلوم باشد که فراهی
کردن و روی ترش داشتن و خویشتن را از چنین کارها فراهم گرفتن از دین نیست
خاصه با کودکان و با کسی که کاری کند که اهل آن باشد و از وی زشت نبود و این خبر دلیل آنست

صورت لعبت بازی روا باشد مخصوص در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم

که صورت کردن روا بود که لعبت کودکان از چوب و خرقه باشد و صورت تمام ندارد که در خبر است که بال اسپ از خرقه بود عایشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیزک نزد من دف میزدند و سرود می گفتند روز عید بود رسول صلی الله علیه وسلم درآمد و بخانه بخفت و روی از جانب بگردانید ابوبکر درآمد وی را زجر کرد و گفت در خانهٔ رسول و مزمار شیطان رسول گفت یا ابابکر دست از ایشان بدار که روز عید است دف زدن و سرود گفتن از ین حدیث معلوم شد که مباح است و شک نیست که بگوش رسول صلی الله علیه وسلم می رسیده باشد و منع وی ابوبکر را از انکار دلیل صریح است برانکه مباح ست قسم دوم آنکه در دل مغنی مذموم بود چنانکه کسی را دوستی زنے یا کودکے در دل بود سماع کند در حضور وی تا لذت زیاده شود یا در غیبت بر امید وصال تا شوق زیادت شود یا سرود می شنود که در وی حدیث زلف و خال و جمال باشد و آن اندیشه خود بوی فرود آرد این حرام است بیشتر جوانان ازین جمله باشند برای آنکه این آتش عشق باطل را گرم کند و این آتش واجبست فرو کشتن و افروختن این کسی را روا نبود اما اگر این عشق وی را با زن خویش یا با کنیزک باشد حرام نبود و از جملهٔ تمتع دنیا بود و مباح بود تا آنگاه که طلاق دهد یا بفروشد آنگاه حرام شود قسم سوم آنکه وی را در دل صفتے محمود بود سماع آنرا قوت دهد و این از چهار نوع بود اول سرود و اشعار حاجیان در صفت کعبه و بادیه که آتش شوق خدای تعالی در دل بجنباند و این سماع قربت بود کسی را روا بود که بحج رود اما کسی را که مادر و پدر دستوری ندهند یا بسببی دیگر وی را حج نشاید کرد روا نبود که این سماع کند و این آرزو در دل خویش قوی گرداند مگر که داند که اگرچه شوق فزون خواهد شد وی قادر بود برانکه نرود و بایستد نوع دوم نزدیک بود سرود غازیان و سماع ایشان که خلق را بغزا و جنگ کردن با دشمنان

قسم دوم سماع که حرام است

نوع اول سماع حاجیان و غازیان وغیرهم

خدای تعالی وجان فدا کردن در دوستی حقتعالی خوانند واین نیز فرد بود همچنین اشعاری
که عادتست در مصاف بگویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری زیادت کند در وی نیز فرد
بود چون جنگ با کافران بود اما اگر با اہل حق باشد حرام بود نوع دوم سرود نوحه
باشد که بگریستن آرد اندوه را در دل زیادت کند درین نیز فرد بود چون نوحه گرے
بر تقصیر خود کند در مسلمانی و بر گناہان که بر وی رفته بود و بر آنچه وی را فوت شده بود از
درجات بزرگ و از خوشنودی حق تعالی چنانکه نوحه داؤد علیه السلام بود که چندان نوحه کردی
که جنازه ہا از پیش وی بر گرفتندی و وی را دران الحان بودی و آواز خوش اما اگر اندوه
حرام بود در دل نوحه حرام بود چنانکه کسے وی را مرده بود که حقتعالی میگوید لا تاسوا علی ما فاتکم
بر گذشته اندوه مخورید چون کسے قضاء خدا را کاره بود و بدان اندوہگین باشد نوحه کند
تا آن اندوه زیادت شود حرام بود و سبب اینست که فرد نوحه که حرامست وی عاصی بود
ہر که آنرا گوش دارد نوع سوم آنکه در دل شادی بود خواہد که آنرا زیادت کند بسماع
این نیز مباح بود چون شادی بجری بود که روا باشد چون عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت
ختنه کردن و رسیدن از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه رسید پس باز آمدند
و دف میزدند و شعر میگفتند شعر

	طلع البدر علینا من ثنیات الوداع		واجب الشکر علینا ما دعا لله داع	

و همچنین ایام عید شادی کردن روا بود بدان سبب و همچنین جائی که دوستان بهم نشستند
و بموافقتی طعام خوردند و خواہند که وقت با یکدیگر خوش کنند بسماع و شادی کردن بموافقت
یک دیگر روا بود نوع چهارم و اصل اینست آنکه کسے را دوستی حق تعالی بر دل غالب شده باشد
و بحد عشق رسیده سماع وی را مهم باشد که اثر آن از بسیار خیرات رسمی بیش بود ہر چند دوستی حقتعالی

نوع دوم سرود نوحه گشتن بگناه آن بر معصیت چنانکه نوحه داؤد علیه السلام

نوع سوم که در دل شادی بود مباح بود و از طرف شادی زیاده کند

بدان زیادت شود و فردا ن پیش بود و سماع صوفیان در اصل که بوده است ازین بوده است
اگرچه اکنون بهم آمیخته شده است بسبب گروهی که در صورت ایشانند بظاهر مفلس اند
از معانی ایشان در باطن و سماع در افروختن این آتش اثری عظیم دارد و کس باشد که در میان
سماع ویرا مکاشفات پدید آید و با وی لطفها رود که بیرون سماع نبود و آن انواع
لطف که از عالم غیب با ایشان پیوستن گیرد بسبب سماع آنرا وجد گویند و دل ایشان
چنان پاک و صافی شود که نقره را در آتش نهی و آن سماع آتش در دل افگند و همه کدورتها
از وی برود باشد که به بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که بسماع حاصل آید و سماع آن
سری که روح راست با عالم ارواح فرا جنباند تا باشد که ویرا بکلی از ان عالم بستاند تا از هرچه
درین عالم رود بیخبر بود و باشد که قوت اعضاء وی نیز ساقط شود و بیفتد و از هوش بشود و
آنچه ازین حال درست بود ویرا اصل بود درجه آن بزرگتر بود و کسی را که بدان ایمان دارد
و حاضر بود از برکات آن محروم نبود لکن غلط بسیار بود و پیدا شدها خطار بسیار افتد و نشان
حق و باطل آن پیران پخته و راه رفته بدانند و مرید را مسلم نباشد که از سر خویش سماع کند تا که
تقاضای وی در وی پدید آید علی حلاج یکی از مریدان شیخ ابو القاسم کرکانی بود ازاسد
ضریحه از وی دستوری خواست در سماع گفت سه روز هیچ مخور پس از ان طعام خوش
بساز اگر سماع اختیار کنی بر طعام آنگاه آن تقاضا بحق باشد و ویرا مسلم بود اما کسی
که ویرا هنوز احوال دل پیدا نیامده بود و راه فرا معامله نداند یا پیدا آمده باشد لکن هنوز
شهوت تمام از وی گسسته نشده باشد واجب بود ویرا از سماع منع کنند که زیان آن
از سود بیش بود بدانکه هر که سماع و وجد و احوال صوفیان را انکار کند از مختصری خود کند
و معذور باشد بدان انکار که چیزی که ویرا نباشد بدان ایمان دشوار توان آوردن و همچنین بود

که مخنث باور ندارد که در صحبت لذت هست که آن لذت بقوت شهوت در توان یافت چون
وی را شهوت نیافریده اند چگونه داند و اگر نابینا لذت نظاره و سبزه و آب روان انکار کند چه
عجب که او را چشم نداده اند تا آن لذت دریابد و اگر کودک لذت ریاست و سلطنت و
فرماندهی را انکار کند چه عجب که وی را راه بازی داده اند در ملکیت داشتن چه راه دادند و بانکه
خلق در انکار احوال صوفیان آنکه دانشمند است و آنکه عامیست چون کودکانند که چیزی
را که هنوز بدان نرسیده اند منکر بود آنکس که اندک مایه زیرکی دارد اقرار دهد و گوید مرا
این حال نیست لکن میدانم که ایشان راهست بازی بدان ایمان دارد و روا دارد
اما آنکه هر چه وی را نبود محال دارد که دیگری را بود در غایت حماقت بود و از آن قوم
باشد که حق تعالی میگوید و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم انتهی قانون سوم
در اقسام و احکام معازف و مزامیر بدانکه در قانون اول دانسته شد که معازف و مزامیر در
عرف عام بمعنی سازند که غنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع در حدود معازف و مزامیر و
اوتار اختلاف بسیار است لاجرم حکم آن نیز مختلف خواهد بود اگرچه تعداد اقسام مزامیر
و تشریح بسایط و مرکبات آن و تبیین اینمعنی که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده اش
چیست و موجدش کیست بر ذمهٔ اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس اربعه مزامیر
که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرور افتاد و اضح باد که اجناس ساز
از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد و اهل هند آنرا تتری گویند بتاء مثناة
فوقانیتین خفیفتین و باول مفتوح و بحذف اخیرین تت نیز گویند مثل بین و طنبور و رباب
و قانون و امثال آن دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود از چرم و آنرا انده گویند
بهمزهٔ مکسوره و نون ساکن و دال مهمله مشدده و بیت بکسر باء موحده و تاء فوقانیتین خفیفتین باول مفتوح

قانون سوم در فصل ... در اقسام و احکام مزامیر

حصر اجناس مزامیر در چهار ...

نیز خوانند مثل طبل و نقاره و طبله و مردنگ و دایره و دف و امثال آن سوم آنکه تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند و بنوازند یا آنرا مجوف داشته اندرونش چیزے بنیدازند که بحرکت آن آواز دهد و آنرا گن گویند بفتح کاف عجمی و نون ساکن مثل صنج یعنی جهانجه و منجیره و گهونگهرو و گهنٹا و مانند آن و این هر سه اجناس مذکوره بدست نواخته میشود یا بالقوه بیکه اهل صناعت درمیان اجزا و آلات درونی آن میدارند چون انگشتان چهارم آنکه از کشش دم بدهان نوازند و آنرا اهل هند سکر خوانند بکسر سین مهمله و فتح کاف تازی و برای مهمله مثل نے و شبابه و سرناے و قرناے و نفیرے و امثال آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس مزامیر را علی الاطلاق حرام و گناه کبیره میگوید یا بعض جنس آنرا بعموم الواحد یا بخصوص افراده و بر هر دو شق منع وارد میشود بسه وجه اوّلاً تعریف کبیره بران صادق نمی آید زیرا که کبیره آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی که دران شبهه نباشد و ورود اینچنین نص در حرمت مطلق مزامیر یا جنس مخصوص آن غیر مسلم است آری در بعض احادیث صحاح مذمت غنا و معازف بشمول حرمت خمر و غیره شعار جاهلیت آمده است مثل ختم و مزفت و نقیر و باظروف شراب خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت خمر ثابت و متحقق شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامات آن نماند حکم نهی از مذکرات شراب هم باقی نماند چنانچه اباحت اوانی شراب نزد فقها و محدثین مشهور و معروف است و مزامیر مثل آنست در حکم رفع حرمت عارضی و حرمت عارضی در هر چیز مباح الاصل بل در طاعت و قربت هم میشود مثلاً نماز در حالت جنب و قصد ریا حرام میگردد و سجده در اوقات مکروهه حرام میباشد و خوردن اغذیه و ادویه مباحه بنیت تحصیل قوت زناکاری حرام میشود همچنین حرمت کذائی بطرف مطلق نماز و سجده

[illegible]

و غذا و دوا سرایت نمیکند **ثانیاً** در حکم کبیره و حکم غنا و مزامیر تفاوت بسیار است زیراکه حکم کبیره استحقاق عذاب و عقاب فاعل آن نیست بحسب وعیدیکه در ارتکاب آن وارد شده باشد و در حق مرتکب مزامیر در شرع بجز اینکه لا یقبل شهادة من یلعب بالطنبور و من یغنی للناس شناعتی وارد نشده است و سقوط عدالت شاهد از بسیار امور میشود که آن امور در کبایر معدود نیست مثلاً از خوردن یک لقمه بر سیری شکم و خوردن چیزی در بازار و سا شیدن در راه و از دیگر امور خسیسه عدالت شاهد ساقط می شود و هیچ وعید از عذاب و عقاب در حق وی وارد نیست بلکه مطلق غنا و مزامیر بسبب ثابت شدن سماع آن بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم از امور خسیسه هم معدود شدن نمی تواند چه جای معصیت و گناه **ثالثاً** اختلاف متقدمین و متاخرین فقها و محدثین در حل و حرمت انواع معازف و مزامیر و برهان قاطع است برانکه نصی صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافته زیراکه هر چیزیکه حرمت آن بنص قطعی از قرآن یا حدیث ثابت گشته حرمت جمیع انواع و افراد آن متفق علیه همه مجتهدین شده آمده است مثل زنا و سرقه و قتل و اکل میته و مانند آن و وقوع اختلاف در حل و حرمت اقسام مزامیر ثابت است باخبار و آثاریکه در فصل ثانی باب اول گذشت و بحسب روایات و اقوال مرقومة الذیل لهذا معلوم شد که در حرمت مطلق یا جنس خاص مزامیر نص قطعی وارد نشده پس مزامیر نیز مثل غنا مختلف و مجتهد فیه بر آمد و نیست انکار در ارتکاب مجتهد فیه درینصورت مرتکب آن نه فاسق خواهد بود و نه مستحل آن کافر لما مر فی الباب الاول و بنا بر تصدیق این مقال و تفصیل این اجمال منقسم کرده شد قانون هذا بر نغمات ثلثه **نغمهٔ اول** در اقوال محدثین و فقها که در تعبیر و تفسیر معازف و مزامیر آمده شیخ ابن حجر عسقلانی رحمة الله علیه در زواجر فی اقتراف الکبایر مینویسد قال الله تعالی واستفزز من استطعت

نغمهٔ اول در اقوال محدثین و فقها در تعبیر و تفسیر معازف و مزامیر

منهم بصوتك فسره مجاهد بالغناء والمزامير قال الامام رحمه الله قال سمعي ابو محمد سماع
الاوتار مرة واحدة لا يوجب رد الشهادة وانما ترد بالاصرار وزاد الشيخ مقالات لا بأس
بيانها فيقول مي مضرب وسماع كل مطرب كطنبور وعود ورباب وچنگ وكمنچه
وضبل ويراع وهو الشبابه وكوبه وغير ذلك من الاوتار والمعازف جمع معزفة قيل
وهي اصوات القينات اذا كانت مع العود والا فلا يقال لها ذلك وقيل هي كل ذي وتر
لانها آلات الشرب فتدعو اليه وفيها تشبه لاهله وهو حرام ولذلك لو رأيت جماعة
مجلسا واحضروا الهم الشراب واقداحه وصبوا فيه السكنجبين وصبوا ساقيا يدور عليهم
ويسقاهم ويحيي بعضهم بكلماتهم المعتادة بينهم حرم ذلك وقال بعض شراح المنهاج كون
المزمار من شعار الشرب قد يمنع والغالب انهم لا يحضرونه فان فيه اظهارا لعانيهم
وفي الاحياء المنع من الاوتار كلها لثلث علل كونها مدعو الى شرب الخمر فان اللذة
الحاصلة يدعو اليها فلهذا حرم شرب قليلها وكونها في قريب العهد لشربها يذكر
مجالس الشرب والذكر انبعاث الفسوق وانبعاثه سبب الاقدام وكون الاجتماع على
الاوتار صار من عادة اهل الفسق مع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو منهم انتهى هذه
اقوال اهل التحريم وقد روى ما يخالف للاتفاق المذكور منها قول حزم لم يصح في تحريم العود
حديث وقد سمعه ابن عمر وابن جعفر رضي الله عنهم ومنها قول الماوردي من اجلة
اصحابنا كان بعض اصحابنا يخص العود بالاباحة من بين الاوتار ولا يحرمه لانه موضوع
على حركات ينفي الهم ويقوي الهمة وتزيد في النشاط ومنها قول الروياني في البحر ان
العود بخصوصه حلال لما يقال انه ينفع من بعض الامراض وقد جزم الحليمي في منهاجه
بان آلات اللهو اذا كانت ينفع من بعض الامراض ابيح سماعها وحكى ابن طاهر

عن صاحب التنبيه انه كان يبيح سماع العود ويسمعه وانه مشهور عنه وان اهل
من علماء عصره لم ينكروه عليه وان حله هو ما اجمع عليه اهل المدينة وقال الماوردي
الملاهي اما حرام كعود وطنبور ومعزف وطبل ومزمار وما الهى بصوت مطرب
اذا انفرد او مكروه وهو ما يزيد به الغناء طربا ولم يطرب منفردا كالصنج والقصب
يكره مع الغناء لا وحده او مباح وهو ما خرج عن آلة الطرب الى انذار كالبوق
وطبل الحرب او لجمع واعلان كالدف في النكاح انتهى والطنبور بضم اوله
غير العود كما هو مشهور عند اهل الصناعة وقال اللغويون هو العود فيكون كل
من العود والطنبور وغيرهما اسم جنس تحته انواع وقد يشمل اسم العود سائر الاوتار
وعبارة العمراني وغيره فيه من الاصحاب الاصوات المكتسبة ثلاثة اضرب محرم
وهو ما يطرب من غير غناء كعود وطنبور وطبل ومزامير ومعازف وربابات و
الكبار ورباب وما اشبهها والمزامير يشمل السرناي وهي قصبة ضيقة الراس
متسعة الاخر يزمر به في المواكب والحرب وعلى النقارات ويشمل الكراجة وهي مثل
السرناي الا انه يجعل في اسفل القصبة نحاس معوج يزمر بها في اعراس البوادي
وغيرها ويشمل الناي وهي اطرب من الاولين والمقرونة وهي قصبتان ملتصقتان
وقيل اول من اتخذ المزامير بنو اسرائيل والحق صاحب الكافي ما يضرب بالقصب
فيما ذكر التصفيق باليد في السماع وقال الحليمي يكره التصفيق للرجال لانه مما
خص به النساء وقد منع الرجال من التشبه بهن كما منعوا من لبس المزعفر انتهى ومنها
قول الرافعي كالماوردي والخطابي والروياني والغزالي وصاحبيه وعند ابن يحيى ولصاحب
يحل اليراع هو الشبابة لانها منشط على السير في السفر فاشبهت الحداء وقال الماوردي

الشبابه یکره فی المصر لاستعمالها فی السخف ویباح فی السفر والمرعی لانها تجیب السیر ویجمع البهایم اذا سرحت انتهی هذا کله من السراج اگرچه صاحب زواجر دیگر اقوال مختلفه بسیار نقل کرده وگفت وگوی قوم در دو قدح یکدیگر آورده لیکن ما اکتفا میکنیم بذکرها بهر آنکه برای ثبوت اختلاف علما در حل و اباحت مزامیر و از نقل اقوال مرویه صاحب زواجر چند امور واضح گردید یکی آنکه انچه بعضی متاخرین در کتب خود با اتفاق علما بر حرمت معازف و مزامیر نقل کرده اند آن نقل صحیح نیست دوم آنکه در تفسیر معازف و مزامیر و اوتار از قدیم اهل علم و لغت مختلف بوده اند اتفاق آنها بر امر واحد ثابت نشده است که آن قطعا حرام باشد سوم آنکه مجموع اقوال بطرف حرمت قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که هر که بنظر انصاف در اقوال مذکوره تامل خواهد ساخت خواهد دانست که مجاهد و ابو محمد و بعضی عراقیون اصرار بر سماع اوتار حرام گفته اند نه مطلق سماع آن و در اوتار همه مزامیر و معازف را بقول مختار داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و شبابه را که مفرح الاباحة بالاتفاق اند هم داخل نموده اند و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن جعفر طیار و ماوردی و رویانی و ابن طاهر و حلیمی و رافعی و خطابی و محمد ابن یحیی و حاجزی علیهم الرضوان مستفاد میگردد و اتفاق اهل مدینه بران نقل میکنند اینست که عود حلال است و صحیح نشده است در تحریم آن حدیثی و بحسب قول اهل لغت چنانکه گذشت عود شامل است سایر اوتار را و اوتار شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه و یراع را نیز که بخصوص آن حدیث نهادن نبی صلعم هر دو انگشت را در گوش ورود یافته و همچنان هر که بدیده تحقیق در اقوال امام حاوی و ابن همام و صاحب بحر که هر یک از انها مقتدای مذهب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد بیقین خواهد دانست

کہ جمیع آلات از اوتار و مزامیر مع الغنا مباح اند و نیست حرمت مگر در صورت آلات بلا غنا
چنانکہ در معابد کفار و در محل شراب خواران ناہنجار نواختہ میشود کما مر من قول الطحاوی من
ان الملاهی اما حرام کعود و طنبور و معزف و طبل و مزمار وما الهی بصوت مطرب اذا انفرد او
مکروه وهو ما یزید به الغناء طربا ولم یطرب منفردا کالصنج والقصب یکره مع الغنا
لا وحده انتهی وکذا من قول العمرانی المحرم هو ما یطرب من غیر غناء کعود و طنبور
و طبل و مزامیر یا نات وما اشبهها نغمۂ ثانی در بیان اینکہ اوتار و مزامیر مخصوص برائے
ملاہی نیست و اختصاص باہل شرک و اہل شرب ندارد بلکہ استعمال و سمع و شرائے آن
مسلمین را جائز است و باتلاف آن زمان در شرع لازم میآید بحسب روایات مفصلہ
ذیل قال صاحب الهدایه قال ومن کسر لمسلم بربطا او طبلا او مزمارا او دفا
او اراق له سکرا او منصفا فهو ضامن وبیع هذه الاشیاء جائز وهذا عند ابی حنیفه رح
وقالا لا یضمن ولا یجوز بیعها وقیل الاختلاف فی الدف والطبل الذی یضرب للهو فاما طبل
الغزاه والدف الذی یباح ضربه فی العرس تضمن بالاتلاف من غیر خلاف من باب الغصب
فی در المختار وضمن بکسر معزف ما لحما لغیر اللهو فی شرح الوقایه
وضمن بکسر معزف واراقه سکر ومنصف وصح بیعها ش المعزف آلة اللهو کالطنبور
والمزمار ونحوهما وعند عند ابی حنیفه رح وعندهما لا یضمن لا یجوز بیعها وعند ابی حنیفه رح
انما یضمن قیمته ففی الطنبور یضمن الخشب المنحوت واما طبل الغزاة والدف الذی
یباح ضربه فی العرس فمضمون بالاتفاق فی الکافی شرح الوافی من
کسر لمسلم بربطا او مزمارا او دفا او شیئا من المعازف او اراق سکرا او منصفا فهو
ضامن وصح بیع هذه الاشیا وهذا عند ابی حنیفه رح وقالا لا یضمن قیل الخلاف فی الدف

[illegible]

و طبل الذی یضربان للھو فاما طبل الغزاۃ والدف الذی یباح ضربہ فی العرس فیخرج
بالائتلاف بلا خلاف من باب الغصب **فی العنایۃ** قال ضرب الدف فی النکاح
اعلانا و تشھیرا سنۃ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اعلنوا النکاح ولو بالدف **فی المحیط**
ومن الناس من یقول لا باس بضرب الدفوف فی الاعراس والولیمۃ وان کان ذلک
نوع لھو وانما لم یکن بہ ولا باس لان فی ذلک اظھار النکاح واعلانہ وبہ امر صاحب
الشرع حیث قال اعلنوا النکاح ولو بالدف وکذلک التغنی **فی البدایع** ان
ضرب القصب والدف لا باس بہ بخلاف المزمار **فی القواعد** ستفتی الامام
عین الدین عن سماع صنع فی زماننا مع الالات قال انہ مباح قال مجتھد العصر
والزمان امام فخر الدین شیرازی رحمۃ اللہ علیہ المزامیر موجد للاصوات الموزونۃ
فھو بالنظر الی نفسہ مباح **وذکر الامام** اما الحرمۃ فلعلہ اخری وھو الذکر
عند شرب الخمر کما روی الثقات عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا حرم الخمر حرم المزامیر
اذ الناس یضربون وقت شربہ فحرم ضربہ لتذکرہ ایضا وھو قبیح لمعنی فی غیرہ اذا فاتت
ھذہ مقصودۃ یفقد الحرمۃ ایضا ولھذا اباح ضرب الدف فی الحرب والعرس وضرب
الضبح للاوقات الخمس بحیث ان الحکم تغیر بتغییر العلۃ واذا کانت النفس مشربتہ
بالصوت والزکا مشافھہ لمشاھدہ تعالی فاصوات المزامیر داعیہ من الکدر الی
الصفا وصرفہ من السفل الی العلی اذ الصوت الحسن وھی قوت الارواح وقوتھا
فی عالم الملکوت **فی الوصر فی انوار الفقہ الشافعی** الغناء والرقص وسماع
الدف وان کان فیہ جلاجل لیس بحرام **فی الفتاوی ابراھیم شاھی**
فی مجمع الاخبار من الملتقط قال ابو الاسکاف لکل قوم مزامیر ومزامیر العرب والعراق

والمعزف اسان الدف ومایلیق به کالضم والناعی ومن مزامیر السند الدهل ومایلیق به و من امیر الهند الزخرف وهو یتخذ من الزخرف مجوف مطول الطرفین جمنه اشد صوتا من بیاره ویقال له فی الفارسیه مندل ومایلیق به والشرع اباحتها التزویج الدالا فی الفاتتر

تتمهٔ ثالث در اینکه تعلیلی که فقها و در حرمت مزامیر و معازف ذکر کرده اند از ان نیز حرمت مطلق آن ثابت نمیشود و در دفع توہمات حرمت که بر اباحت غنا با مزامیر ناشی میگردد باید دانست که شیخ الاسلام امام محمد غزالی وغیره محققین گفته اند که ممانعت از اوتار و مزامیر برای سه علت بوده است یکی آنکه در ابتدای اسلام اصوات مزامیر داعی می گشت بر شرب خمر حرام شده بود لہذا از دواعی آن نیز ممانعت گردید چنانکه شراب قلیل که بحد سکر نرسد حرام گشته بعلت آنکه مقدمه سکر است دوم آنکه در قریب العهد شرب خمر مزامیر یادگار مجلس شراب میشد و ذکر شراب می انگیزد شوق فسق را و شوق فسق سبب برا قدام آن میگردد سوم آنکه اجتماع بر اوتار و مزامیر عادت اہل شرب ہا گردیده بود پس مسلمین را منع کردند تا تشبہ بکفار لازم نیاید بحکم آنکه من تشبہ بقوم فهو منهم پس حال علت اولے و ثانیه بلاتفاوت حال حرمت اوانی خمر است یعنی تا وقتیکه حرمت شراب در ذہن مسلمین راسخ نگشته بود از استعمال ظروف خمر نیز ممانعت بود و بعد تقرر و تحقیق حرمت خمر حرمت اوانی زایل گشت و چونکه علت ممانعت اوانی و مزامیر مشترک بود حرمت عارضی مزامیر هم با باحت اوانی رفع گردید و اصل خود مباح شد علت سوم که تشبہ بکفار است در جمیع آلات غنا یافته نمیشود زیراکه از تشبہ بکفار چیزی حرام میگردد که آن چیز از خصایص آنہا باشد و در اسلام یافته آری بدین علت معازفی که مختص باہل فسق و کفار ہست بالاتفاق حرام خواہد بود چنانچه سنکهه که در کنایس و معابد کفار نواخته میشود اگر کسی آنرا

در اینکه از دلایل ذکر کردهٔ فقها حرمت مطلق مزامیر ثابت نیست و دافع توہمات حرمت غنا با مزامیر

درمسجد نوازد وعبادت داند البته حرام است وهمچنین طبل مخنثین که آنرا در هندی دوڑ رو
گویند ومختص باهل فسق است ومانند آن هرچه باشد اما دیگر اقسام اوتار ومزامیر که
مختص باهل شرب وشعار بر جاهلیت نیست تحریم آن بعلت تشبه چه معنی دارد چنانچه
اباحت وحکم شرعی هر یک جنس از اجناس اربعه مزامیر در نغمهٔ ثانی گذشت غایت مافی الباب
اینکه مزامیر میان کفار ومسلمین مشترک الاستعمال باشند مگر همچنین تشبه سبب حرمت نمیباشد
والا باید که موی سر داشتن ولنگ زدن وغسل هر روز کردن واز کل دست شستن
وطعام تنها خوردن که از افعال مخصوصه هنود وکفار است حرام باشد حالانکه بحرمت
این چیزها کسے قایل نشده است سوال اگر کسے گوید که از احادیث واخبار که در دلایل
اباحت ذکر کرده شد سماع دف از آنحضرت وسماع عود وبربط وطبل غزاة وحجاج از
صحابه وتابعین باختلاف اقوال ثابت گشته اما دہل وطبله ومردنگ وپکھاوج وسارنگی
وستار وطنبوره وغیره آلات مخترعه در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کجا بود تا حکم اباحت
آن معلوم شود جواب گوییم که موافق مذهب حنفی اباحت آن محتاج دلیلے نیست زیرا که
بمذهب ابو حنیفه اصل در اشیاء اباحت است حرمت هیچ چیز ثابت نمی شود مگر بورود نص
در خصوص آن چیز چنانچه علماء حنفیه در حدیث ان کنت نذرت فاضربی واعلنوا النکاح بالدف
تصریح نموده اند که امر برای استحباب وسنیت دف زدنی است والا اباحت غنا ودف
زدنی محتاج امر نبود اما بر مذهب شافعی رحمه الله که نزد وی اصل در اشیاء حرمت
است احادیث مذکوره وفعل رسول صلی الله علیه وسلم برای اباحت مطلق مزامیر کفایت
نمیکند زیرا که بورود نص در یک فرد اباحت ثابت نمیشود اما دیگر اقسام مزامیر که
نص شرعی در حل وحرمت آن وارد نیافته باشد مسکوت عنها اند اکثر علمای حنفیه موافق

اصول خود باباحت آن قایل شدند وبعضی ساکت ماندند وعلماے شافعیہ قیاس خود
خود جاری کرده چیزیرا که ازچیزے دف وطبل وعود وشبابه یافتند باباحت آن تصریح نمودند
ودرانچه نهی یافتند آنرا حرام گفتند وازباقی سکوت فرمودند پس مقدمه مزامیر مجتهد فیه است
ونیست انکار در مجتهد فیه کما مر آنفا سوال اگر کسے گوید که در حدیث آمده است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بشنیدن آواز مزمار هردو گوش خود از انگشت بند ساخت پس
این حدیث دلالت کرد بر حرمت مزمار خصوصا وبر حرمت دیگر چیزها که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آنرا نشنیده است عموما جواب گویم اولین محدثین را در صحت
این حدیث کلام است وبر تقدیر صحت آنرا دلیل اباحت در خصوص مزمار پنداشته اند
وگفته اند که سبب نهادن انگشت درگوش مشغولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامور
باطن بود نه مظنه حرمت زیرا که وی صلی الله علیه وسلم عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما را
که همراه بود گفت که هرگاه آواز مزمار بند شود مارا خبر دهی ومحالست که پیغمبر صلعم صحابی را
باستماع حرام مامور کرده اند وکسانیکه عذرا ینمعنی کرده اند که ابن عمر درآنوقت نابالغ بود
نزد آنها نیز بجز مزمار حرمت چیزے دیگر ازان حدیث ثابت نمیشود واگر بعدم صدور
فعل یا قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم درخصوص اشیا مباح الاصل دلیل حرمت
باشد انواع اطعمه لذیذه واقسام نفیسه که در زمان پیغمبر صلعم نبود یا موجود بود وے
صلے الله علیه وسلم را اکل وشرب واستعمال آن اتفاق نیفتاده باشد حرام گردد چنانچه
خوردن پلاو وقلیه وشیرمال وباقرخانی وغیره انواع ماکولات وسواری فیل وپالکی وغیره
مراکب هیچی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده وهیچ کس بحرمت این چیزها نرفته
سوال اگر کسے گوید که سوای همه علل که در تحریم مزامیر مذکور گشته طرب نیز علت حرمت است

جواب بعضی گفته که آنحضرت صلعم از آواز مزمار گوش خود بند کرده ازانجهت بود

چنانچه از قول فقها معلوم میگردد و در مجالس سماع با مزامیر خواص صوفیه بلکه بتقلید آنها عوام
نیز رقص و طرب میکنند و رقص و طرب لعبی است از محرمات شرعی جواب گوییم که حکم
رقص و طرب را از محرمات شرعی قرار دادن افترای است بر خدا و رسول او زیرا که
دلیلی بر حرمت آن نه در قرآن آمده است و نه در حدیث و نمیرسد کسی را که حلال را حرام
گرداند چیزی را در دین بغیر سند و رخصی از شارع لقوله تعالی ولا تقولوا لما تصف السنتکم
الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب و لقوله سبحانه فمن اظلم ممن
افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته انه لا یفلح المجرمون و بالفرض اگر طرب و وجد لعب
باشد هر لعب که حرام است کما تفصیله و رقص و طرب که مستمعین سماع را بجهت شیفتگی
خدا و عشق و محبت الهی رو میدهد کم از رقص و لعب حبشیان نخواهد بود که در مسجد نبوی
واقع گشته و جناب نبوت مآب با اهل بیت خود تا دیر متوجه مشاهده آن ماندند [illegible]
سخن الزامی برای مدعی حرمت آنست و الا رقص و طرب و تحجل فعلی است مشروع که
از امیر المومنین علی ابن ابی طالب و جعفر طیار و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه الصلوة
والسلام بعمل آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد بر منصوص و دیگر احادیث و اقوال
ثبت مشروعیت وجد و طرب در خاتمه این رساله بمقام خودش خواهد آمد ان شاء الله تعالی
سوال اگر کسی گوید تحجل که از صحابه کرام ثابت شده حرکت وضعی بود نه آنچنان رقص کثیر و
حرکات مجانین که در حالت سماع از مستمعین مزامیر بوقوع می آید پس با وصف جواز
تحجل اینچنین تکثیر که از باعث مزامیر می باشد بلا شبهه حرام خواهد بود جواب گوییم که طرب
و رقص مطلق هرگاه جایز شد و نهی در تکثیر آن وارد نگشت قلیل و کثیر آن در جواز مساوی
هست خصوصا امری که اختیاری نباشد و بغلبهٔ شوق و اضطرار طبع روی میدهد پس [illegible]

وجد و طرب محمود و مرغوب شد مزامیر که طرب انگیز است بطریق اولی محمود باشند پس هر سه
سوال سماع و لذا جواب که محمود است برای آن شرایط و علامات معین اند و وجد و طرب بسبب
بسبب مزامیر یا صیاد نیکه حرکت می آرد و در آنها شرایط مقررهٔ صوفیان هم یافته نمی شود
پس این چنین طرب و آنچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود جواب مراد از شرایط
اگر شرایط ملزومه فقها است یعنی خالی بودن مجلس از شراب و زنان اجنبیه و غیره منکرات
پس این چنین سماع بلا مزامیر هم حرام است تخصیص مزامیر چه حیثیت و اگر شرایط ملزومه صوفیه
مراد است مثل خصوصیت زمان و مکان و اجتماع اخوان و تخلیه از اغیار پس این شرایط
برای حل و حرمت شرعی نیست بلکه برای کمال و نقصان فواید سماع است که بر اهل دل آن
وارد میشود به مزامیر باشد یا بلا مزامیر و تفصیل شرایط ملزومه اهل شریعت و اهل طریقت
در خاتمه خواهد آمد انشاء الله تعالی سوال از شرایط ملزومه فقها است که در غنا ذکر ابیات
فسق آمیز نشود ذکر خال و خط محبوبان و مضامین عشق انگیز نباشد و سماع که در مجلس صوفیه
فی زماننا می باشد و در آن غزل و ریخته و خیال و ٹپه و ٹھمری و ہولی و غیره اقسام سرود و طرب
همه در اوصاف خال و خط معشوقان مجازی و کیفیت شراب و جام و مینا و ساقی و می و میخانه
می باشد بلکه در راگهای هندی ذکر رام و لچهمن و کرشن و کنهیا بیان می آید و این را در شرع
هرگز اباحت و رخصت نیست جواب از رمز شناسی شرایع و شعر فهمی منکر از عالم بالا
معلوم شد محققین فقها تصریح نموده اند باینکه اگر در شعر وصف زن حبیبه مرسله یعنی غیر معینه
و ذکر شراب بغیر ترجیح الیه باشد جایز است و همچنین ذکر و حکایت و ابیات و میخانه ها و
حکایت هجو مسلم و ذمی نیز اگر باراده هجو نباشد بلکه انشاد شعر برای استشهاد و تعلیم و تعلم
فصاحت و بلاغت بود و در آن ذکر خال و خط یا هجر و وصل یا گل و گلزار و ریاحین

و اشعار غزلیات و بهاریه و غیره مضامین طرب انگیز و عشق آمیز که قریب الانطباق بمعامل سیامیه باشد انچنین کلام موزون خواه بوزن عروضی باشد یا بوزن موسیقی نفسی مباح است چنانچه صاحب فتح القدیر در مثال هر یک مضمون اشعار ابو هریره و ابن عباس وغیره صحابی و شعرای عرب آورده است و حیف است که متعرض قصاید حسان ابن ثابت و کعب ابن زهیر که بحضور جناب رسالتمآب بر سر منابر خوانده شده اند و وی صلی الله علیه وسلم بشنیدن آن در مدح حسان فرموده ان الحسان یؤید بروح القدس نشنیده است و کدام قصیده است که دران وصف معشوقه بکرشمه و ناز و کرشمه و قد و قامت و خال و خط و غمزه و رخسار و زلف و دل و رفتار و غمزه و تبسم تکمل و تجمل نیست و علی هذا القیاس کلمهٔ شراب و ساقی و جام و مینا و صهبا در قصاید بلغا و عرفا شده آمده است زیاده از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی حضرت شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه السلام کدام کس عالم باعمل و جامع شریعت و طریقت خواهد بود که آغاز قصیده وی رضی الله عنه اینست شعر

سقانی الحب کاسات الوصال	فقلت لخمرتی نحوی تعالی	سعت ومشت لنحوی فی کؤوس
فهمت بسکرتی بین الموالی	فقلت لسایر الاقطاب لموا	بحالی وادخلوا انتم رجالی
وهموا واشربوا انتم جنودی	فساقی القوم بالوافی ملالی	وهمچنین کعب ابن زهیر در

قصیده بانت سعاد که مقبول و پسندیده بحضور نبی صلی الله علیه وسلم است میفرماید مطلع

بانت سعاد فقلبی الیوم متبول	متیم اثرها لم یفد مکبول	وما سعاد غداة البین اذ رحلت
الا اغن غضیض الطرف مکحول	هیفاء مقبلة عجزاء مدبرة	لا یشتکی قصر منها ولا طول

سوال اگر کسی گوید انچه دلایل اباحت در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنای آن همه بر همین بود

دلایل بر تحریم غنای مطلق ورود نیافته حال آنکه بعضی آیات در کلام الله و اکثر احادیث
در کتب حدیث در تحریم غنای مطلق موجود اند پس نصوص تحریم اگر از دلایل اباحت
قوی هستند ناسخ آن شدن میتوانند و اگر مساوی اند معارض دلایل اباحت خواهند شد
و بحکم اذا تعارضا تساقطا اصل حرمت بر جا ثابت خواهد شد جواب کرات و مرات ایما کرده
شده است که مطلب مانع از عدم ورود نص عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است
نه آنکه در تحریم یا مذمت هیچ یک از اقسام غنا یا مزامیر نصی وارد نشده است و اثبات این مطلب
بوجهی که مزیدی بران متصور نیست در فصل دوم باب اول گذشت و بنا بر مزید ایضاح
باز باواز بلند میگوییم بلکه بسر منبر گفتن میتوانم که نصی از کتاب و سنت در تحریم غنا مطلق
ورود نیافته است و انچه وارد شده است در تحریم یا مذمت غنای خاص است بعضی علما
بعزیمت مزید تقوی و بعضی از راه تعصب مقتضای نافهمی از مورد خاص بمورد عام برده اند
لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث و اقوال مجتهدین که ازان اهل تحریم
حرمت غنا علی الاطلاق استنباط میکنند به ترتیب بیارم و جواب آنهمه از کتب تفسیر و
حدیث و فتاوای معتبره بگذرانم لیکن چون فهمیدن جوابها و دفع احتمال نسخ و تعارض
موقوف است بر تمهید قواعد چند از اصول تفسیر و حدیث و فقه بنا بران باب سوم بران
مرتب کرده میشود و اگر مدعی حرمت پند ما نشنوی خواهد کرد و آنهمه را بچشم انصاف و غور ملاحظه
خواهد نمود انشاء الله تعالی پردهٔ غفلت از دیدهٔ تحقیق طلب خواهد کشود فصل چهارم
در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور که در باب عدم اعتماد بر قول علمای صوفیه بود و دفع توهم
انیمعنی که مذهب صوفیه مخالف شریعت و بر خلاف طریقهٔ ائمهٔ دین و علمای مجتهدین است
ظاهرا منشای دعوی مذکور آنست که در زعم علمای قشرین که دیدهٔ تحقیق ندارند

فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم

اصل در تصوف کتاب وسنت یافته نمی شود ومی پندارند که صحابه وتابعین از اصحاب ظواهر بوده اند وطریق فقر وفنا وحال وقال ولبس صوف ومرقعه از مخترعات صوفیه آست قرآن وحدیث بران ناطق نیست وبقول مشهور الصوفی لامذهب له متصوفه تابع مذهبی نیستند لهذا قول آنها استثنا در انشاید مخفی مباد که زعم باطل وسوی ظن وجسارت وگستاخی وبے ادبی منکرین بنسبت صوفیهٔ صافیه از ان جهت است که باسم ورسم و حقیقت تصوف واخبار وآثار صحابه وتابعین واطوار واحوال ائمهٔ مجتهدین آگاهی ندارند ما لهم به من علم ولا لآبائهم كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا شعر

گر خدا خواهد که پرده کس درد	میلش اندر طعنهٔ پاکان برد	ور خدا خواهد که پوشد عیب کس
کم زند در عیب معیوبان نفس	از خدا خواهیم توفیق ادب	بے ادب محروم گشت از فضل رب
هر که گستاخی کند اندر طریق	گردد اندر وادی حسرت غریق	این بنا بر تنبیه غافلین ورهنمای منکرین

بیان معنی ورسم تصوف وگواهی قرآن وحدیث بران وذکر برخی از طریقت واخذ نسبت ولبس خرقه وصوف صحابه وائمه مجتهدین ضرور افتاد اگرچه کتب قوم ازان مشحون است اما در بیشتر کتب بطور اهل سلوک نوشته اند لیکن ما در اینجا از کلام علمای متقدمین وفقهای معتبرین ومحدثین نقل میکنیم انشاء الله تعالی وفی هذا الفصل اقوال

القول الاول في التصوف ورسمه

علی ابن عثمان که از محققین علماء حنفیه است در کشف المحجوب در معنی صوفی وتصوف آورده است ابو الحسن نوری گوید رحمه الله التصوف ترك كل حظ للنفس تصوف دست باز داشتن از جمله حظوظ نفسانی بود والصوفية هم الذين صفت ارواحهم فصاروا في الصف الاول بين يدي الحق وهم ذی میگوید الصوفی هو الذی لا یملك ولا یملك یعنی صوفی آن بود که هیچ چیز اندر بند وی نباشد واو هم در بند هیچ چیز نباشد

واین عبارت از عین فنا بود ابوعمر دمشقی گوید التصوف رویة الکونین بعین النقص بل
غض الطرف عن الکونین محمد ابن علی ابیطالب گوید رضی الله عنهما التصوف خلق فمن
زاد علیك فی الخلق زاد علیك فی التصوف شبلی گوید رضی الله عنه الصوفی لا یری فی الدارین
مع الله غیر الله جنید گوید رح التصوف مبنی علی ثمان خصال السخا والرضا والصبر والاشارة
والغربة ولبس الصوف والسیاحت والفقر اما السخا فلابراهیم واما الرضا فلاسمعیل
واما الصبر فلایوب واما الاشارة فلزکریا واما الغربة فلیحیی اما لبس الصوف فلموسی
واما السیاحت فلعیسی واما الفقر فلمحمد صلی الله علیه وسلم یعنی بنای تصوف بر
هشت خصلت است اقتدا به هشت پیغمبر بسخاوت ابراهیم و آنچنان بود که پسر را فدا کرد
وبرضا اسمعیل که بفرمان خدای تعالی رضا داد و ترک جان عزیز خود بگفت وبصبر ایوب
که اندر بلای کرمان وعزت رحمان صبر کرد وباشاره زکریا که خدای تعالی گفت لا تکلموا
الناس ثلثة ایام الا رمزا وهم اندرین صورت گفت اذ نادی ربه نداء خفیا وبغربت یحیی که اندر
وطن خود غریب بود واندر میان خویشان از خویشان بیگانه وبسیاحت عیسی که اندر سیاحت
خود چنان مجرد بود که بجز کاسه وشانه نداشت چون دید که یکی بدو مشت خود آب میخورد
کاسه بانداخت وچون دید که با انگشتان خلال میکند شانه بانداخت وبلبس صوف
موسی که جامه‌های پشمین بود وبفقر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی کلید
همه گنجهای روی زمین بدو فرستاد وگفت که منت بر خود منه وازین گنجهای خود تجمل ساز
گفت نخواهم بار خدایا یکروز مرا گرسنه دار ویک روز سیر انتهی بدانکه در وجه تسمیه سالک طریقت
باسم صوفی گروهی گفته اند که صوفی را از برای آن صوفی خوانند که جامهٔ صوف پوشد و
بعضی گفته اند از برای آن صوفی خوانند که در صف اول باشد بحضور حق وبرخی گفته اند بدان صوفی

آیات در مدح اہل تصوف

گویند کہ تعلق باصحاب صفہ کردہ اند و بعضے گفتہ اند کہ این اسم از صفا مشتق است **القول الثانی فی الایات والاحادیث الدالۃ علی مدح اهل التصوف**

واما الایات فمنها للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف **ومنها** وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما **ومنها** تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا **ومنها** واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداۃ والعشی یریدون وجهه **ومنها** ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداۃ والعشی یریدون وجهه **ومنها** ولا تعد عیناك عنهم ترید زینۃ الحیوۃ الدنیا **ومنها** نحن نقص علیك نباءهم بالحق انهم فتیۃ امنوا بربهم وزدناهم هدی وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا الی قوله واذا اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله فاوا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم فی فجوۃ منه ذلك من ایات الله من یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا ومثل ذلك کثیر

احادیث در مدح اہل تصوف

واما الاحادیث فمنها قوله صلی الله علیه وسلم من سمع صوت اهل التصوف فلا یؤمن علی دعاهم کتب عند الله من الغافلین **وقال** رسول الله صلی الله علیه وسلم الشریعۃ اقوالی والطریقۃ افعالی والحقیقۃ احوالی **وقال** النبی صلی الله علیه وسلم لعلی ابن ابی طالب کرم الله وجهه اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر فتقرب الی ربك بانواع العقل والسر تسبقهم بالدرجات والزلفی عند الناس فی الدنیا وعند الله فی الاخرۃ

وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلعم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط خطا عن یمینه وشماله
وقال هذا سبل علی کل سبیل منه شیطان یدعو الیه ثم قرأ ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه
وقال علیه السلام لزید بن حارثة کیف اصبحت یا ابن حارثة قال اصبحت انا مومنا
حقا قال لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک یا ابن حارثة فاجاب وقال صرفت نفسی
عن الدنیا فاستوی عندی حجرها ومدرها وذهبها وفضتها واظمأت نهاری واسهرت
لیلی وکانی انظر الی عرش ربی بارزا وانظر الی اهل الجنة یتزاورون فیها واهل النار
یتغاوون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبت فالزم متمسکا بدین الله وقیامه
بامر شی یعتد والاخذ بالاحوط والعزیمة بسره وظماء وعزوف نفسه عن المشتهیات
وعلی ہذا القیاس دیگر آیات واحادیث لا تعد ولا تحصی در مدح فقر و تصوف وارد اند
غرض مولف از نقل اقوال مذکوره آنست که تصوف بجمیع معانی خود ش محمود و از صفات
انبیا است علیہم السلام و ذات فایض البرکات خلفای راشدین و ایمه معصومین و
مجتهدین شرع متین متصف بهمین صفات بوده است مگر اسم صوفیه در صدر اول
و دوم رایج نبود بعد دو صد سال از ہجرت شایع شده است لهذا ایمه مجتهدین باین
لقب مشتهر نبودند اما بحلیه تصوف آراسته و بحلیه طریقت پیراسته بودند و اخذ نسبت
باطن از صحابه و تابعین که معاصر آنها بودند کرده اند و لباس صوف که مخصوص صوفیان
است پوشیده اند **القول الثالث فی لبس الصوف والمرقع** صاحب
کشف المحجوب بابی در لبس المرقعات نوشته دران میگوید بدانکه شعار متصوفه لبس مرقعه است
و لبس مرقعات سنت است از انجا که رسول صلعم فرمود علیکم بلبس الصوف
تجدون حلاوة الایمان فی قلوبکم و نیز یکے از صحابه گوید کان النبی صلی الله علیه وسلم

بلبس الصوف ویرکب الحمار و نیز رسول گفت مر عایشه را رضی الله عنها لا تضعی الثوب حتی ترقعیه
گفت بر شما باد جامهٔ پشمین تا حلاوة ایمان یابید و روایت کرده اند که پیغمبر صلعم جامهٔ پشمین پوشید
و بر خر سوار شد و نیز گفت مر عایشه را که یا عایشه که جامع را دور مکن تا پیوند بر آن نزنی و از
عمر خطاب می آرند رضی الله عنه که وی مرقعه پوشیدی رقعه بر آن گذاشته بود و مؤنت آن سبکتر بود و از امیر المؤمنین علی رض
می آید که پیراهنی داشت که آستین آن با انگشتان برابر بود و اگر وقتی پیراهنی درازتر پوشیدی سر آستین آن فرو
دریدی و نیز رسول را صلعم فرمان آمد از خدای عز و جل بتقصیر جامه چنانکه گفت و ثیابک فطهر
ای فقصر و حسن بصری گوید رح که هفتاد بدری را دیدم که همه را جامهٔ پشمین بود و صدیق اکبر رض
اندر حال تجریدش جامهٔ صوف پوشیده هم حسن بصری گوید رح که سلمان رض را دیدم گلیمی با رقعها
پوشیده و امیر المؤمنین عمر رض و علی رض و هرم بن حیان رض روایت آرند که ایشان مر اویس
قرنی رض را با جامهٔ پشمین دیدند و رقعها بر آن گذاشته و حسن بصری و مالک بن دینار و سفیان
ثوری رح جمله صاحب مرقعه صوف بودند و از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح روایت آرند و این
روایت اندر کتاب مشایخ که محمد بن علی حکیم ترمذی تالیف کرده است مکتوبست که در
ابتدای وی صوف پوشیده قصد عزلت کرده تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید گفت ترا
اندر میان خلق میباید بود از آنچه سبب احیای سنت من تویی آنگاه دست از عزلت
برداشت و هرگز جامه نپوشیده که آنرا قیمتی بود و داود طائی رض لبس صوف فرمود و او یکی
از متصوفه بود ابراهیم بن ادهم نزدیک امام ابو حنیفه اندر آمد با مرقعه صوف اصحاب وی با
بچشم تصغیر نگریستند ابو حنیفه رض گفت سیدنا ابراهیم بن ادهم اصحاب گفتند بر زبان امام هرگز
نرودی این سیادت بچه یافت گفت بخدمت بر دوام که وی بخدمت خداوند تعالی
مشغول شد و ما بخدمت تنهائی خود تا وی سید گشت انتهی و شیخ فرید الدین عطار قدس سره

[illegible]

و در تذکرة الاولیا در ذکر امام مقتدا و پیشوای صوفیان کرام مینویسد آن چراغ شرع و ملت
آن شمع دین و دولت و آن نعمان بن ثابت خلایق و آن عمان جواهر معانی و دقایق آن عارف
و عالم و صوفی امام جهان امام اعظم ابوحنیفه کوفی رح صفت کسیکه بهمه زبانها ستوده باشد
و بهمه ملتها مقبول نتواند گفت ریاضات و مجاهدات خلوت و مشاهدهٔ او نهایت نداشت و در
اصول طریقت و فروع شریعت درجهٔ رفیع و نظری نافذ داشت اذ هو کان فی الدرجة
القصوی والدین العلیا و چندین از صحابه را دریافته بود چون عبد الله بن جبیر و انس ابن مالک
و جابر ابن عبد الله و عبد الله ابن اوفی و واثله بن الاسقع و عایشه بنت عجرد رضی الله عنهم
و بسیار مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق رض صحبت داشته و استاد علم فضیل
عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داؤد طائی بود رحمهم الله و گواه بزرگی او در شاگردان
پدید است و آنگاه که بسر روضه سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه میرفت و میگفت
السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آید و علیک السلام یا امام المسلمین و در آوان کار
عزیمت عزلت کرد که توجه بقبلهٔ حقیقی داشته و روی از خلق بگرداند و صوفی در پوشیده باشی
بخواب دید که استخوانها پیغمبر صلی الله علیه و سلم از لحد گرد میکرد و بعضی را از بعضی اختیار میکرد
از هیبت آن بیدار شد یکی از صحابه را تعبیر آن خواب پرسید او گفت تو در علم پیغامبر
علیه السلام بدرجهٔ بزرگ رسی چنانکه در آن متصرف شوی صحیح از سقیم جدا کنی و یکبار دیگر
پیغامبر علیه السلام را بخواب دید که میگوید یا ابا حنیفه ترا بسبب آن زنده گردانیده اند
تا سنت من زنده گردانی قصد عزلت مکن انتهی کلامه بحذف الکثره و علی هذا القیاس
احوال مالک و شافعی و احمد ابن حنبل رحمة الله تعالی علیهم بزمرهٔ قدماء صوفیه کرام
در کتب معتبرین مرقوم و مسطور است و معنی الصوفی لا مذهب له از کلام قدوة المحققین

شیخ عبد الحق دہلوی کہ از شرح سفر السعادت نقل کردہ می آید بر منکرین روشن خواہد شد
شیخ رحمۃ اللہ علیہ بعد ذکر احوال ایمۂ مجتہدین مینویسد **وصل** این چہار تن از امامان دین و
مقتدان ملت اند کہ ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابہ و سلف و تطبیق و توفیق میان
آنہا نمودہ و تفسیر و تاویل و بیان ناسخ و منسوخ کردہ و غایت بذل مجہود درینباب
فرمودہ اند استنباط احکام بقیاس و اجتہاد از نصوص کتاب و سنت نمودہ اند و
غیر مجتہد را ازیشان تابع بودن ایشان چارہ و سبیلی نیست و مشایخ طریقت و بزرگان
ایشان ہمبرین مذہب بودہ اند یا رب مگر آنہا کہ از ایشان بپایۂ اجتہاد رسیدہ و موافق
یا مخالف ایشان برای خود اجتہاد می نمودہ باشند واللہ اعلم و آنکہ گویند الصوفی لا مذہب لہ
نہ بآن معنی است کہ او را در دین مذہبی نیست و تابع ایمۂ مذاہب نہ و ہرچہ خاطر خوش
دارد و دلش بدان حکم کند ہم بدان عمل کند حاشا بلکہ توجیہش چنانچہ گفتہ اند آنست کہ وی
در بعضے مواضع از مذاہب انچہ دران ورع و اجتہاد بیشتر یا بد اختیار کند ہر مذہب
کہ باشد و یا آنکہ مذہب اہل حدیث رود کہ ہرچہ حدیث صحیح یابد بران عمل کند محققان
گویند کہ این نیز علی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آنست کہ ہم از روایات مذہب خود کہ آنرا
اختیار کردہ و وجہ اقتدا ساختہ است روایتی اختیار کند کہ احوط بود یا موافق ظاہر حدیث
صحیح باشد اگرچہ ظاہر روایت و مشہور از ان مذہب نبود و الا تفرق و تعدد و وجہہ
موجب تفرق اعمال ظاہر گردد و از انجا سرایت بتفرق و عدم ضبط احوال باطن کند
و فرمودہ اند کہ قبلہ توجہ یکے باید چہ امام شریعت و چہ شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و
قدم تحقیق راسخ گردد چہ تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتیت فرع بود
پس ضبط نفس باصل مرجوع الیہ فقہا اصولاً و تصوفاً لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیۃ

۱۱۵ نقل عبارت شرح سفر السعادت در رد معنی غیر مراد از الصوفی لا مذہب لہ

وآن نیز که در حدیث آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و هرچه فرماید و ید انچه حکم کند بران رود در صورت تردد و تذبذب یعنی آنجا که دلایل از قرآن واحادیث و اقوال این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایرهٔ تحیر و تردد افگند حاکم درینصورت تحری قلب و ترجیح اوست تا ازان اقوال انچه دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و آن نیز در ماده قلب مطهر زکی منور بنور ایمان و تقوی است که بنور فراست که در جوهر ایمان ابداع نموده اند انچه حق است دریابد و آن شق اختیار کند که خیر و صواب دران بود نه آنکه هرچه در دلش رغبت همبران عمل کند بے رجوع بدلایل شرعیه این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بانغر جاهلان است انتهی کلامه جعل الله فی الجنة مقامه سوال اگر کسی گوید انچه حال انصاف ایمه و مجتهدین بصفت تصوف بیان کردی از روی کتب سیر و سلوک بود اما اینچنین ثبوت نزد فقها اعتماد را نشاید جوابش آنکه صاحب در المختار که از معتبرین فقهای حنفیه است در کتاب خود احوال امام همام نعمان ابن ثابت ابو حنیفه رضی الله عنه مینویسد ازان نیز تجلی امام اعظم رحمه الله بحلیه تصوف و بودن اکابر صوفیه در علم ظاهر و باطن مقلدین و پیروان آن مقتدای شرع متین وادراک والد ماجد امام همام صحبت امیر المومنین علی مرتضی را علی نبینا و علیهم السلام ثابت است اگرچه در اثبات اینحالات طوالت است لیکن بحکم آنکه

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره	هو المسک ما کررته یتضوع

نقل کردن عبارت در المختار درینجا واجب افتاد و هی هذه قال المه رحمه الله ولقد انصف الشافعی حیث قال من اراد الفقه فلیلزم اصحاب ابی حنیفة فان المعانی قد تیسرت لهم والله ما صرت فقیها الا بکتب محمد ابن الحسن وقال اسمعیل بن ابی رجا

نقل عبارت در المختار در اثبات تصوف امام ابی حنیفه و تصحیح نسبت طریقت ... [illegible]

رایت محمدًا فی المنام فقلت له ما فعل الله بک قال غفر لی ثم قال لو اردت ان اعذبک
ما جعلت هذا العلم فیک قلت له فاین ابو یوسف قال فوقنا بدرجة قلت فاین
ابو حنیفة قال سهات ذاک فی اعلا علیین کیف وقد صلی الفجر لوضوء العشاء اربعین سنة
وحج خمسا وخمسین حجة ورای ربه فی المنام مأتہ مرة ولها قصة مشهورة وفی حجة
الاخیرة استاذن حجبة الکعبة بالدخول لیلاً فقام بین العمودین علی رجلة الیمنی
ووضع الیسری علی ظهرها حتی ختم نصف القران ثم رکع وسجد ثم قام علی رجله
الیسری ووضع الیمنی علی ظهرها حتی ختم القران فلما سلم بکی وناجی ربه وقال
الهی ما عبدک هذا العبد الضعیف حق عبادتک لکن عرفک حق معرفتک فهب
نقصان خدمته لکمال معرفته فهتف هاتف من جانب البیت یا ابا حنیفة قد عرفتنا
حق المعرفة وقد خدمتنا فاحسنت الخدمة وقد غفرنا لک ولمن اتبعک ممن
کان علی مذهبک الی یوم القیمة وقیل لابی حنیفة بم بلغت ما بلغت قال ما بخلت
بالافادة وما استنکفت عن الاستفادة وقال مسافر ابن کدام من جعل ابا حنیفة بینه
وبین الله رجوت ان لا یخاف وقال فیه

	حسبی من الله ما اعذ بہ		یوم القیمة فی رضی الرحمن	
	دین النبی محمد خیر الوری		ثم اعتقادی مذهب النعمان	

وعنه علیه الصلوة والسلام ان ادم افتخر بی وانا افتخر برجل من امتی اسمه نعمان وکنیته
ابو حنیفة هو سراج امتی **وعنه** علیه الصلوة والسلام ان سایر الانبیاء یفتخرون بی وانا
افتخر بابی حنیفة من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی کذا فی التقدمة شرح مقدمة
ابی اللیث وروی الجرجانی فی المناقب بسنده بسهل بن عبد الله التستری انه قال

لو كان فى امة موسى وعيسى مثل ابى حنيفة لما تهودوا ولما تنصروا ومناقبه اكثر من
ان يحصى وصنف فيها سبط ابن الجوزى مجلدين كبيرين وسماه الانتصار لامام ائمة
الامصار وصنف غيره اكثر من ذلك والحاصل ان ابا حنيفة النعمان من اعظم معجزات
المصطفى بعد القرآن وحسبك من مناقبه اشتهار مذهبه ما قال قولا الا اخذ به امام
من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحكم لاصحابه واتباعه من زمنه الى هذه الايام
الى ان يحكم بمذهبه عيسى عليه السلام وهو كالصديق رضى الله عنه له اجره و
اجر من دون الفقه والفروع احكامه على اصوله العظام الى يوم الحشر والقيام
وهذا يدل على امر عظيم اختص به من بين سائر العلماء العظام كيف لا وقد اتبعه
على مذهبه كثير من الاولياء الكرام ممن اتصف بثبات المجاهدة وركض فى ميدان
المشاهدة كابراهيم بن ادهم وشقيق البلخى ومعروف الكرخى وابى يزيد البسطامى و
فضيل بن عياض وداؤد الطائى وابى حامد اللفافى وخلف بن ايوب وعبد الله بن
المبارك ووكيع بن الجراح وابى بكر الوراق وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدة ان يستقصى
فلو وجدوا فيه شبهة ما اتبعوه ولا اقتدوا به ولا وافقوه وقد قال ابو القاسم القشيرى
فى رساله مع صلابته فى مذهبه وتقدمه فى هذه الطريقة سمعت الاستاذ ابا على الدقاق
يقول انا اخذت هذه الطريقة من ابى القاسم النصر اباذى وقال ابو القاسم انا اخذتها
من الشبلى وهو اخذها من الجنيد البغدادى وهو اخذها من السرى السقطى وهو من معروف
الكرخى وهو من داود الطائى وهو اخذ العلم والطريقة من ابى حنيفة وكل منهم اثنى عليه واقر
بفضله فعجبا لك يا اخى ان لم يكن لك اسوة حسنة فى هولاء السادة الكبار كانوا
متهمين فى هذا الاقرار والافتخار وهم ائمة هذه الطريقة وارباب الشريعة والحقيقة

ذکر اولیائے عظام کہ تابع مذہب حنفی بودند

ومن بعدهم في هذا الامر فانهم تبع وكل ما خالف ما اعتمد وه مردود ومبتدع وبالجملة فليس
ابي حنيفة في زهده وورعه وعبادته وعلمه وفهمه مشارك ومما قال فيه ابن المبارك نظم

لقد زان البلاد ومن عليها ... امام المسلمين ابو حنيفه ... باحكام وآثار وفقه
كآيات الزبور على صحيفه ... فما في المشرقين له نظير ... ولا بالمغربين ولا بكوفه
يبيت مشمرا سهر الليالي ... وصام نهاره لله خيفه ... فمن كابي حنيفة في علاه
امام الخليفة والخليفه ... رايت العائبين له سفاها ... خلاف الحق مع حجج ضعيفه
وكيف يحل ان يوذي فقيه ... له في الارض آثار شريفه ... وقد قال ابن ادريس مقالا
صحيح النقل في حكم لطيفه ... بان الناس في فقه عيال ... على فقه الامام ابي حنيفه
فلعنة ربنا اعداد رمل ... على من رد قول ابي حنيفه ... وقد ثبت ان ثابتا والد الامام

ادرك الامام علي ابن ابي طالب رض فدعا له ولذريته بالبركة وصح ان ابا حنيفة سمع
الحديث من سبعة من الصحابة كما بسط في آخر منية المفتي وادرك بالسن نحو عشرين
صحابيا كما بسط في اوائل الضياء وقد ذكر العلامة شمس الدين محمد ابو النصر بن
عرب شاه الانصاري الحنفي في منظومته الالفية المسماة بجواهر العقائد ودرر القلائد
ثمانية من الصحابة ممن روى عنهم الامام الاعظم ابو حنيفة رحمة الله عليه وعليهم
اجمعين حيث قال مفتقا مذهب عظيم الشان ابي حنيفة الفتى النعمان التابعي سابق
الائمة بالدين والعلم سراج الامة جمعا من اصحاب النبي ادراكا اثرهم قد اقتفى وسلكا
طريقة واضحة المنهاج سالمة من الضلال الداجي وقد روى عن انس وجابر وابن ابي اوفى
كذا عن عامر اعني ابا الطفيل ذا ابن واثله وابن انيس الفتى وواثله عن ابن جزء قد
روى الامام وبنت عجرد هي التمام ورضي الله الكريم دائما عنهم وعن كل الصحاب العظما

وتوفی ببغداد قیل فی السجن لیقبل القضاء وله سبعون سنة تاریخه خمسین ومائة قیل

ویوم توفی ولد الامام الشافعی فقد ترمنا من فیه انتهی تنبیه واگر کسے را زعم انیمعنی باشد

که انچه بزرگیهای امام ابو حنیفه رحمه الله منقول شد بعد کثرت عبادتها باصحاب ظواهر هم

میسر میگردد پس اوصاف مذکوره بر عرفان جبلی و فیضان اصلی دلیل نمیتواند شد گوییم زعم مذکور

فاسد است بلکه امام همام از ایام صبا عارف وموحد بود برای اثبات این مدعا حکایت

خطیب خوارزمی که صاحب اشباه و النظایر نقل میکند کافیست **فی الاشباه**

والنظایر حکی الخطیب الخوارزمی ان ملک الروم ارسل الی الخلیفة مالا جزیلا

علی رسوله وامره ان یسال العلماء عن ثلث مسایل فان هم اجابوا یبذل لهم المال و

ان لم یجیبوه فاطلب من المسلمین الخراج قال العلماء فلم یات احد بما اقنع فیه

مقنع وکان الامام اذ ذاک صبیا حاضرا مع ابیه فاستاذنه فی جواب الرومی

فلم یاذن له فقال فاستاذن من الخلیفة فاذن له وکان الرومی علی المنبر

فقال له اسایل انت قال نعم قال انزل مکانک الارض ومکانی المنبر فنزل الرومی

وصعد ابو حنیفة رح فقال سل فقال ای شیٔ کان قبل الله تعالی قال هل تعرف العدد قال نعم

قال ما قبل الواحد قال هو الاول لیس قبله شیٔ قال اذا لم یکن للواحد المجازی

اللفظی شیٔ فکیف یکون قبل الواحد الحقیقی فقال الرومی فی ای جهة وجه الله تعالی

قال اذا اوقدت السراج فالی ای وجه نوره قال ذلک نور یستوی فیه الجهات الاربع

فقال اذا کان النور المجازی المستفاد الزایل لا وجه له الی جهة فنور خالق السموات

والارض الباقی الدایم المفیض کیف یکون له جهة قال الرومی بما ذا یشتغل الله تعالی قال اذا کان للمنبر

شبه مثلک انزله واذا کان الارض موحد مثلی فهو کل یوم هو فی شان فترک المال عاد الی الروم انتهی

شیخ مصنف از اشباه والنظائر ذکر کرده است امام ابی حنیفه رح

سوال اگر ایمۂ دین و علمای مجتهدین همه بر طریقه تصوف بودندی رد انکار علمای بطرف صوفیه موحدین و کتب ایشان متوجه نشدی و انکار اهل شریعت با اصحاب طریقت مشهور است چنانچه بعضے علما بسوی شیخ محی الدین بن علی العربی قدس سره که راس الرئیس صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که فصوص الحکم وی خارج از شریعت است و برای اضلال خلق الله تصنیف کرده است هر که مطالعه آن کند مبتدع و ملحد است **جواب** اگر در رد و انکار بر صوفیه آیتے یا حدیثے یا قول مجتهدی وارد شده است نشان باید داد و الا رد و انکار نا اهلان و نافهمان و متعصبان دلیل بطلان حقیقت نمیتواند شد چه رد و انکار علمای یهود و نصاری در ساحت قدس جناب رسالت مآب و سوء الظن خوارج در حق ایمه اطهار و طعن و تشنیع علمای شیعه نسبت با اصحاب کبار و جرح و قدح حکما بحال متکلمین از ادوار قدیم شده آمده است پس اگر فقیهی متعصب و عالمی متقشر بمعنی تصوف نارسیده در حال صوفیه قدست اسرارهم حرفی زند یا برای بدنامی شیخی از مشایخ بعضے کلمات خلاف شرع را بدو منسوب سازد مضرتے ندارد محققین فقها بجز تمدیح و تقدیس این گروه حق پژوه لب نکشوده اند شاهد این مدعا کلام مولانا مجدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس است که مصنف در المختار آنرا آورده است بنا بر انتباه عبارت در المختار در خصوص بجنسه نقل کرده می آید **فی در المختار** و فی المعروضات المذکورة ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محی الدین ابن عربی انه خارج عن الشریعة وقد صنفه لاضلال خلق الله تعالی و کل من طالعه ملحد ما ذا یلزمه اجاب نعم فیه بعض کلمات تباین الشریعة و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشرع لکنا تیقنا فالبها قد افتراه ان بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس الله سره فیجب الاحتیاط بترک مطالعة تلک الکلمات وقد صدر امر سلطانی بالنهی فیجب الاجتناب من کل وجه انتهی ملخصا

وقد اثنی صاحب القاموس علیه فکتب اللهم انطقنا بما فیه رضاك الذی اعتقده
وادین الله به انه کان رضی الله عنه شیخ الطریقة حالا وعلما وامام الحقیقة اسما ورسما
ومحیی رسوم المعارف فعلا واسما اذا تغلغل فکر المرء فی طرف من علمه غرقت فیه
خواطره فی عباب ای بحر لا تکدره الدلاء وسحاب متقاصاعنه الانواء کانت دعوته
تخرق السبع الطباق وتفرق برکاته فتملأ الآفاق شعر

وانی اصفه وهو یقینا فوق ما وصفه	وناطق بما فی کتبه فالبطی ای انصفه	وما علی اذا ما قلت معتقدی
مع الجهول بطن الجهل عدوانا	والله والله والله العظیم ومن	اقام حجته لله برهانا
ان الذی قلت بعضا من مناقبه	ما زدت الا لعلی زدت نقصانا	الی ان قال ومن خواص کتبه

انه من واظبت علی مطالعتها انشرح صدره لفك المعضلات وحل المشکلات وقد اثنی علیه العارف
بالله عبد الوهاب الشعرانی سیما فی کتابه تنبیه الاغبیاء علی قطرة من بحر علوم الاولیاء
فعلیك به وبالله التوفیق انتهی ویتلوه الباب الثالث **باب ثالث** در آیات واحادیث
وروایات فقهی که مدعیان حرمت بدان استدلال میکنند وجواب آن واین باب مشتمل است
بر هدایات وضوابط چند **هدایة اولی** در آیات قرآنی وآن چهار آیت اند **الآیة الاولی**
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئك
لهم عذاب مهین معنی آنکه از مردمان کسے است که میخرد سخن بازی تا گمراه سازد مردمانرا
از راه خدا بغیر دانشی وبرہانی ومیگیرد قرأت قرآن را بازی آن گروه مرایشان راست
عذاب خوار کننده فقط اهل تحریم میگویند که این آیه کریمه در تحریم غنا مطلق نازل شده است
با مزامیر باشد یا بلا مزامیر ودر وجه استدلال می آرند که بعضی مفسران از عبد الله ابن مسعود
وعبد الله ابن عباس روایت کرده اند که مراد از لهو حدیث غنا است جواب اول آنکه آیه مذکوره

که دراول سوره لقمان واقع است شان نزولش همه مفسران مثل بیضاوی وحسینی واحمدی وغیرهم همچین نوشته اند که نضر ابن حارث مشرک بتجارت جانب فارس رفته وقصه رستم واسفندیار خریده درجامع قریش بغرض بسامع ایشان میرسانید که همه شیفته وفریفته شدند ولاف میزدند که اگر محمد صلعم از قصه عاد وثمود وعظمت ملک سلیمان وداؤد خبر میدهد من از سعت مملکت وقصص ملوک عجم سخن میگویم پس هرکه در معنی ومورد آیه کریمه تامل خواهد کرد خواهد دانست که آنرا بر حلت وحرمت غنا اصلا دلالت نیست وازان تعلقی ندارد وآنچه نسبت باین عباس میکند آنست که در تفسیر بیضاوی وبغوی واقع شده است باین عبارت وقیل کان یشتری المغنیات ویحملهن علی معاشرة من اراد الاسلام ومنعه عنه یعنی وبعضی گفته اند که مشرک مذکور کنیزکان مغنیه خریدی وهرکه اراده اسلام میکرد برای مباشرت او میفرستادی وگفتی که اسلام که مانع زنا است بهتر است یا معاشرت با چنین زن باید دانست که اولاً روایت مذکوره ضعیف است چنانچه لفظ قیل دلالت بران میکند وبر تقدیر صحت موید قول ماست زیراکه درصدر مذکور شده که غنای مقترن بامنکرات بالاتفاق حرام است وآنچه مشرک مذکور میکرد دران تجویز زنا وشرب خمر وبازداشتن مردم از اسلام وگمراهی ازراه خدا مدنظر داشت اگر برحرمت همچو غنا آیه را دلالت باشد عین مدعای ماست پس کجاست آیه مذکوره را دلالت برحرمت غنای جاریه برای مالک وبرای غیروی درحالیکه یاددهنده آخرت ورهنمای راه خدا باشد چنانچه سماع آن از پیغمبر وصحابه دراحادیث گذشت وبعضی از علمای متعصبین که روایت ودرایت از کتاب وسنت ندارند وبعضی ناسخ ومنسوخ نمیدانند واز اصول حدیث وفقه آگاه نیستند این آیت را برحرمت غنای مطلق نص قاطع پنداشته مبالغه باینمرتبه نموده اند که آیه مذکوره ناسخ جمله احادیث اباحت غنا است وصرف

بدت او برآیہ مذکورہ درحرمت غنا رسالہ تصنیف کردہ دران نوشتہ اند قد ذکر فی الکتب
المعتبرۃ من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی اللہ عنہما قد حلفنا وقال
ان ہذہ الآیۃ ما نزلت الا فی حرمۃ الغنا وعکرمہ و سعید ابن جبیر ایضاً قال مثل ذلک
انتہی پس برای روز عمر ہیچ متعصب بلید و مقلدان و مریدان او واجب افتاد کہ آنچہ مفسرین
و محققین احادیث در تفسیر آیۃ مذکورہ نوشتہ اند بعبارتہا نقل کردہ آید قال فی تفسیر مجمع الحقائق
ما یشغل عن اللہ ذکرہ و سماعہ فہو لہو الحدیث و فی تفسیر العرایس الاشارۃ فہی لہو
الحدیث الی طلب علوم الفلسفۃ من علم الطبعی و الریاضی و علم الاکسیر و النیرنجات
و اباطیل الزنادقۃ و ترہاتہم لان ہذہ کلہا مضلہ للخلق یقولہا الناس تو غلہ و قال فی تفسیر
المعالم قال الکلبی و مقاتل نزلت فی نضر بن الحارث کان یتجر قبالی فارس و یشتری
فیہا اخبار العجم و یحدث بہا قریشاً و یقول ان محمداً یحدثکم بحدیث عاد و ثمود و
انا احدثکم بحدیث رستم و اسفندیار و اخبار الاکاسرۃ فیحملون حدیثہ و یترکون
استماع القرآن فانزل اللہ تعالی ہذہ الآیۃ و قال ابن جریج ہو الطبل و عن الضحاک
و ہو الشرک و قال قتادۃ و ہو کل لہو اللہو کل باطل یلہی عن الخیر و عما یعنی انتہی و
فی البیضاوی ما یلہی عما یعنی کالاحادیث التی لا اصل لہا و الاساطیر التی لا اعتبار فیہا
و المضاحیک و فضول الکلام و قیل نزلت فی نضر ابن الحارث الی آخرہ و ایضاً لم یجی
فی تفسیر ہذہ الآیۃ فی کتب الاحادیث الصحاح روایۃ الا فی الترمذی قال حدثنا
قتیبۃ قال اخبرنا بکر بن مضر عن عبید اللہ بن زحر بن علی بن زید عن القاسم ابی
عبد الرحمن عن ابی امامۃ رضی اللہ تعالی عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تبیعوا
القینات و لا تشتروہن و لا تعلموہن و لا خیر فی تجارۃ فیہن و ثمنہن حرام و فی مثل ہذا الخ

نزلت هذه الآية ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله الى آخره
وقد قالوا هذا حديث غريب وانما يروى من حديث القاسم عن ابي امامة والقاسم
ثقة وعلي بن زيد ضعيف في الحديث قال محمد بن اسمعيل البخاري والنهي ليس
لاجل الغناء بل يحتمل ان يكون لاجل عدم انضباط هذا الوصف اولانه بيع
الاشياء التي لا يقابل بالعوض شرعا مثل ماء الفحل فانه لا يصلح بيعه ولا اجارته
مع ان الحديث ضعيف قال محمد جمال المحدث وانما تمسكهم بان ابن عباس
وابن مسعود رضي الله عنهما حلفا ان لهو الحديث هو الغناء هذا افتراء محض لانه
لو ثبت عنهما هذا القول لخرجه اهل الحديث في كتبهم لان قول الصحابي وفعله و
تقريره ايضا حديث كما هو مقرر عند اهل الحديث وبطلان زعم انكه معنى كه آيه ومن
يشتري لهو الحديث ناسخ احاديث اباحت است موقوف است بر دانستن ضابطه
علم القرآن وقاعده اصول الحديث **ضابطه** من الاتقان في علم القرآن لجلال الدين
السيوطي قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبيب النيشاپوري في كتاب التنبيه
على فضل علوم القرآن علم نزوله وجهاته وترتيب ما نزل بمكة والمدينة وما نزل
بمكة وحكمه مدني وما نزل بالمدينة وحكمه مكي وما نزل بمكة في اهل المدينة
وما نزل بالمدينة في اهل مكة وما يشبه نزول المكي بالمدني وما يشبه نزول المدني بالمكي
وما نزل بالجحفة وما نزل ببيت المقدس وما نزل بالطائف وما نزل بالحديبية وما
نزل ليلا وما نزل نهارا وما نزل مشيعا وما نزل مفردا والآيات المدنيات في
السور المكية والآيات المكيات في السور المدنية وما حمل من مكة الى المدينة
وما حمل من المدينة الى ارض الحبشة وما نزل مجملا وما نزل مفسرا وما اختلفوا

فیہ فقال بعضہم سدنی وبعضہم مکی فہذہ خمسۃ وعشرون وجہًا من لم یعرفہا
ولم یمیز بینہا لم یحل لہ ان یتکلم فی کتاب اللہ تعالیٰ انتہی **قاعدہ در اصول**
حدیث از جامع اصول لابن اثیر حد النسخ انہ الخطاب الدال علی ارتفاع الحکم
الثابت بالخطاب المتقدم علی وجہ لولاہ لکان ثابتا مع تراخیہ یجوز نسخ خبر الواحد
بخبر الواحد والتواتر ولا یجوز نسخ المتواتر بخبر الواحد یجوز ورود النسخ علی الامر
بفعل واحد فی وقت واحد قال الشافعی لا یجوز نسخ السنت بالقرآن کما لا یجوز
نسخ القرآن بالسنۃ بخلاف الغیرہ ولا ینسخ الحکم بقول الصحابی ینسخ حکم
کذا اما لم یقل سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا قال ذلک نظر
فی الحکم انکان ثابتا بخبر الواحد صار منسوخا بقولہ وانکان قاطعا فلا یجوز نسخ النص
القاطع المتواتر بالقیاس المعلوم بالظن والاجتہاد انتہی ملخص کلامہ واذا عرفت
ہذا فنقول وباللہ التوفیق ولا یخاف من اطناب الکلام فی ہذا المقام لانہ من
منزلۃ الاقدام بدانکہ ہرکہ در ضابطہ وقاعدہ مذکورہ غور خواہد کرد حکم خواہد نمود کہ دعوی
نسخ احادیث اباحت بآیۃ من الناس من یشتری لہو الحدیث باطل است بچند
وجوہ اول اینکہ بحسب مذہب شافعی رحمہ اللہ قرآن ناسخ حدیث اصلاً نمے شود
وبر مذہب حنفی نیز قرآن کہ غیر نص است ناسخ حدیث صحیح کہ از قسم نص باشد نمیتواند شد
دوم اینکہ از صدر نسخ کہ در صدر مرقوم گشتہ واضح است کہ ناسخ غیر از نص نمیباشد و
نص در اصطلاح عبارت است از کلام ظاہر المعنی کہ سوق کردہ شدہ باشد در
امر خاص مثل علموا النکاح واضربوا علیہ بالدفوف وسوق آیہ مذکورہ ہرگز در حرمت
غنا نیست تا ارتفاع حکم اباحت نماید بلکہ سوق آیۃ مرقومہ اندر نیجہتی کہ ہر کہ سخنان بیہ

باطل مردم را از راه خدا گمراه سازد و وا از قرائت قرآن باز دارد مستحق عذاب است سوم
آنکه از لام غایه که در لیضل عن سبیل الله واقع است صاف ظاہر است که شراء
لهو الحدیث باراده اضلال از راه خدا ممنوع است نه مطلقاً پس کجاست آیة
مذکوره را دلالت بر حرمت غنا که نه باراده اضلال باشد و ہرگاه دال بر حرمت
غنای مطلق نشد ناسخ نسخ اباحت غنای مطلق چگونه میتواند شد چہارم اینکه از روے
کتب تفاسیر بالاتفاق ثابت است که سوره لقمان بمکه نازل شده است پیش از
ہجرت و اکثر احادیث که در اباحت غنا مذکور گشته از عایشه صدیقه مروی اند رضی الله عنها
در مدینه بعد از ہجرت پس آیة مکیه منزله قبل از ہجرت ناسخ احادیث مدینه مرویه بعد از
ہجرت چگونه میتواند شد پس کسانیکه آیة مذکوره را نص حرمت پنداشته آنرا ناسخ احادیث
گفته اند قول آنها بوجوہات مذکوره مردود و نامعقول است آیة ثانیه که بدان احتجاج
بر حرمت میکنند آنست که در آخر والنجم واقع شده افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون
ولا تبکون وانتم سامدون یعنی اینکه ای مشرکان از اینکه قرآن ست شگفت می آرید و
می خندید باستهزا و منکر پید از خوف وعیدیکه در وست و شما بازی کنندگانید یا غافل
در وجه استدلال ذکر میکنند که سامدون مشتق از سمود است و آن بمعنی غنا آمده است
نزد بعضے و میگویند که در شان نزول این آیة مروی است که بوقت خوانده شدن
قرآن کفار سرود و شور میکردند تا مردم را از استماع قرآن باز دارند پس آیة را بتحریم
مطلق غنا دلالت است جوابش اینکه صاحب بیضاوی سامدون را بمعنے لاہون متکبرون
گفته و نوشته است که آن مشتق از سمد است من سمد البعیر فی مسیره اذا رفع راسه
انتهی و این را از غنا مناسبتے نیست و بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود

تنبیه ۱۳۴ بر اینکه حرمت غنا [illegible] الی آخره

بمعنی غنا در آیه اشاره برانیمعنی خواهد کرد که سرود به نیت باز داشتن از استماع قرآن ممنوع
یا مکروه باشد و این مخالف ما نیست زیرا که این هم سببی است از اسباب منکره که
بدان غنا بالاتفاق حرام میگردد پس کجا است این آیه را دلالت بر حرمت غنای
مطلق مخصوص بر غنائیکه بذکر آخرت و شوق یاد الهی باشد و اگر آیه کریمه نزد دال بر
حرمت سمود باشد بهر معنی که مراد گیرند باید که ضحک و عدم بکا نیز مطلقاً حرام گردد
و از ضحک که بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که بانکار و استهزای قرآن باشد
پس از غنا نیز غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق آن طرفه آنکه اگر در آیه مذکوره سامدون
را بمعنی مغنون گیرند بر مشروعیت غنا و بر مذمت ترک بکا وقت تغنی دلالت میکند زیرا که
و انتم سامدون حال است از لا تبکون بمعنی آنکه نمیگریید شما در حالیکه غنا کنندگانید پس دلالت
کرد بر آنکه ترک بکا در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب گواه است
تفسیر احمدی و عبارته هذه قوله تعالی فمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون
و انتم سامدون معناه افمن هذا الحدیث ای القرآن تعجبون و تضحکون بالاستهزاء
و لا تبکون خوفا من الوعید الذی فیه و انتم سامدون ای غافلون و لاعبون بالتغنی
فالمراد من سامدون مغنون علی ما ذکر فی البیضاوی و کانوا اذا سمعوا القرآن عارضوا
بالتغنی لیشغلوا الناس عن استماعه فمنعهم الله تعالی عن ذلک والمعنی لا یجوز لکم
ان تسمدوا ای تغنوا و قد قیل ان قوله و انتم سامدون تدل علی شرعیة الغناء
لان اوله و لا تبکون فیجوز ان یکون حالا منه ای لا تبکون حال کونکم متغنین
فتدل علی ترک البکاء حین التغنی و هو تدل علی مشروعیته انتهی کلامه بلفظه
آیه ثالثه که بدان احتجاج بر حرمت غنا میکنند آنست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده

واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا معنی آنکه بجنبان هر کرا توانی از ایشان بآواز خود و برانگیزان بر اہلاک ایشان سواران خود را و پیادگان خود را و شریک شو با ایشان در اموال و فرزندان و وعده ده ایشان را و وعده نمی دهد آنها را شیطان مگر بفریب در وجه استدلال میگویند که مرویست در تفاسیر که مراد از صوت غنا و مزامیر است جوابش اینکه در تمام کتب تفاسیر معنے صوت آواز و شمول آن بوسوسه و فساد گرفته شده است و اگر کسے از صوت غنا اراده کرده باشد مراد ازان قطعًا غنای محرم خواهد بود بمقتضای مقام که بیان طرق گمراهی شیطانست پس فحوای این آیه با آیه لیضل عن سبیل الله موافق خواهد بود یعنی اگر از آیة مذکوره حرمت غنا مخصوص مفهوم گردد بر حرمت غنای مطلق دلیل نتوانند شد کما لا یخفی علی المتدرب **الآیة الرابعة** وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة معنی آنکه نیست نماز مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر و دستک زنی در وجه استدلال میگویند که هرگاه صفیر و دستک زنی ممنوع شد پس غنا که خالی ازان نمیباشد بطریق اولی جوابش اینکه از منع شدن دستک زنی و صفیر بمقام مخصوص ضرور نیست که بهر زمان و مکان ممنوع باشد چنانکه دستک زدن خارج نماز درست نیست و درمیان نماز اگر او را ضرورت افتد جایز است که دستک زند بدین طور که بزند کف دست بر پشت دست دیگر این جواب مطابق آنست که شیخ احمد غزالی رحمة الله علیه در جواب این آیة در رساله خود نوشته اند هکذا و الاستدلال ان التصدیة ممنوع و الغنا لا یخلو عن التصدیة فاسد فان من منع شیء فی حالة مخصوصة لا یلزم منعه فی سایر الاوقات و مقامات تباین ذلک و لهذا یجوز للمراءة فی الصلوة ضرب الراحة

۱۷/۱۴ آیه و استفزز من استطعت منهم الآیة

۸/۹ وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة

علی ظہرہ کفہا اذا تابہا شی ولا یجوز فی غیرہا ولما کان البیت معظما والطواف عندہ صلوۃ
منعہم عن ذلک وایضاقال وما کان صلوتہم ولم یقل وماکان سماعہم فاذن لایجوز
من منع التصد یتحول البیت منعہ فی سایر الاوقات والمواضع مخفی مباد برمدعی واجب
است کہ براثبات حرمت آیتے از قسم نص بیارد کہ سوق کلام در حرمت غنا ہی
مطلق باشد واگر باینچنین آیات ماول بمعنی غیر ظاہر وخفی استدلال جایز باشد پس انچہ
درمقدمہ کتاب ذکر کردہ ام کہ علما تصریح نمودہ اند کہ از قولہ تعالی الذین یستمعون
القران فیتبعون احسنہ واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینہم تفیض من الدمع
مما عرفوا من الحق واز دیگر آیات سابق الذکر سماع غنا مراد است آن آیات بطریق
اولے برای ابطال حرمت برہان قاطع شدن میتواند ہدایہ ثانیہ در ذکر احادیثے
کہ اہل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست کہ این بابے است پس عظیم الشان
واجب الخوض والامعان زیرا کہ اصل اصول جمیع احکام شرعی حدیث است و
اقسام آن بسیار ومختلف ومراتب رواۃ حدیث بے شمار ومتفاوت وہر کدام فقیہ
را علم حدیث واصول آن نمی باشد وبہمین سبب تخالف وتناقض احکام در کتب
فقہ یافتہ می شود چنانچہ اہل تحلیل وتحریم ہر دو باحادیث استدلال میکنند اما تصحیح احادیث
طرفین وترجیح یکے بر دیگرے واینکہ از کدام احتجاج جایز است واز کدام جایز
نیست موقوف است بر معرفت قواعد اصول ومعرفت اقسام حدیث اگرچہ این
مختصر گنجایش تشریح آن ندارد لیکن انچہ موقوف علیہ جواب احادیث حرمت
است بالاجمال مذکور میگردد ضابطہ باید دانست کہ حدیث باعتبار رواۃ بر
سہ قسم است صحیح وحسن وضعیف صحیح آنست کہ بنقل عدل تام الضبط متصل السند

۱۲۵ بیان مذہب در ذکر احادیث کہ دلائل اہل تحریم اند [?]

۱۲۶ ضابطہ اصول حدیث

ثابت شده باشد و آنرا صحیح لذاته گویند و حسن آنست که دران صفات مذکوره بر وجه
کمال نباشند بلکه نوعی از قصور و نقصان دران راه دارد و آنرا حسن لذاته خوانند و
اگر کثرت طرق جبران نقصان کرده باشد آنرا صحیح لغیره خوانند و ضعیف آنست که
یکے ازین شروط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقاً مفقود گردد یا راوی
بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد او بانقطاع منهم بشذوذ و نکارت و علت مرسوم
گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر میگردد افراداً و ترکیباً و در حدیث
ضعیف تعدد طرق جبر نقصان وی کرده باشد آنرا حسن لغیره گویند کذا ذکر الشیخ عبدالحق
فی ترجمة المشکوٰة و علامه اهل حدیث ابن اثیر رضی الله عنه که جامع صحاح ستہ
است در جامع الاصول فصل رابع در بیان اقسام حدیث و فروع آن بکمال شرح
و بسط نوشته است از انجمله ایراد سطری چند درین مقام ضروری است قال
رحمه الله علیه فی الفرع الاول اعلم انه لیس کل خبر مقبول ولا کل خبر یرد
ولسنا نعنی بالقبول التصدیق ولا بالرد التکذیب بل یجب علینا قبول قول العدل
وربما کان کاذباً او غلطاً ولا یجوز قبول قول الفاسق وربما یکون صادقاً
وانما نعنی بالمقبول ما یجب العمل به والمردود ما لا تکلیف علینا فی العمل
والاحادیث المخرجة فی کتب الائمة منها ما هو صحیح ومنها ما هو سقیم والفائدة
فی تخریج ما لا یثبت اسناده ولا تعدل رواته ان الجرح والتعدیل مختلف فیهما
فی العمل ومن الائمة من رای الاحتجاج بالاحادیث المتکلم فیها ومنهم
من ابطلها والاصل فیه الاقتداء بالائمة الماضین فانهم کانوا یحدثون عن الثقات
وغیرهم فاذا سئلوا عنهم بینوا ثم قال فی الفرع الثانی والخبر ینقسم الی ما یجب

تصدیقه والی ما یجب تکذیبه والی ما یجب التوقف فیه فالاول یتنوع انواعًا اولها ما اخبر
عنه عدد التواتر فیجب تصدیقه ضرورةً وان لم یدل علیه دلیل اخر وثانیها
ما اخبر الله عنه فهو صدق بدلیل استحالة الکذب علیه وثالثها اخبار الرسول صلوات الله
علیه بدلیل المعجزة علی صدقه ورابعها ما اخبرت عنه الامة اذ ثبت عصمتها بقول
الرسول وخامسها کل خبر یوافق ما اخبر الله عنه او رسوله او الامة وسادسها
کل خبر صح انه ذکره المخبر بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم وسمع منه
ولم یکن غافلًا عنه فسکت علیه وسابعها کل خبر ذکر بین یدی جماعة
امسکوا عن تکذیبه والعادة تقتضی فی مثل ذلک بالتکذیب والامتناع من السکوت
القسم الثانی ما یجب تکذیبه ویتنوع انواعًا اولها ما یعلم خلافه بضرورة العقل او
نظره او الحس او اخبار التواتر لمن اخبر عن الجمع بین الضدین ونحو ذلک وثانیها
ما یخالف النص القاطع من الکتاب والسنة والاجماع وثالثها ما صرح بتکذیبه جمع
یستحیل فی العادة ان یتواطؤا علی الکذب رابعها ما سکت الجمع الکثیر عن نقله والتحدث
به مع جریان الواقعة بمشهد منهم ومع احالة العادة السکوت عن ذکره لتوفیر الدواعی
علی نقله کما اخبر مخبر ان امیر البلدة قتل فی السوق علی ملاء الناس ولم یتحدث
اهل السوق به فیقطع بکذبه انتهی کلامه مع حذف اکثره چون اقسام حدیث بضابطه
احکام آن دانستی بدانکه جمله احادیث اباحت غنا که در باب اول ترقیم یافته از قسم
صحاح اند یا از قسم حسان کما مر تحقیقه واحتجاج بهر دو قسم نزد جمهور محدثین وفقها صحیح است
پس معارض یا ناسخ احادیث مذکوره نخواهد شد مگر حدیثی که اقوی یا مساوی آن بدرجه
صحت ومقبولیت باشد موافق ضوابط صدر و در فصل ثانی وثالث بثبوت رسیده

[illegible]

کہ نزد جمہور محدثین محققین حدیث صحیح در تحریم غنا ورود نیافتہ است ہر گاہ این مقدمہ
تمہید یافت پس باید دانست کہ احادیثے کہ اہل تحریم بہم رسانیدہ اند از چہار قسم
بیرون نیست قسمی آنست کہ در کتب اہل حدیث بضعف یا عدم صحت یا بموضوعیت
آن تصریح آمدہ است وقسمی آنست کہ در کتب معتبرہ صحاح آن حدیث یافتہ نمی شود
بلکہ در کتابہا می مروی اند کہ آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در رواۃ آن حفاظ حدیث
طعن کردہ اند وقسمے آنست کہ نشان آن در کتب احادیث اصلا یافتہ نمے شود
منکرین تعصبا اختراع وافترا کردہ شہرت دادہ اند وقسمی آنست کہ در کتب صحاح
یافتہ می شود مگر مورد آن خاص است یعنی در مذمت یا حرمت غناہی مقترن
بمنکرات یا غناہی کہ بہ نیت فاسد باشد ورود یافتہ است ونافہمان آنرا در مورد
عام بردہ حرمت علی الاطلاق فہمیدہ اند لہذا احادیث ہر چہار قسم را در ہدایات
جداگانہ ذکر کردہ جواب آن می نگارم واللہ الہادی للرشاد وعلیہ التوکل و
الاعتماد ہدایۃ ثالثہ در احادیثے کہ نقادان حدیث بضعف یا بعدم صحت ویا
بموضوعیت آن تصریح نمودہ اند یکے ازان آنست کہ ابن ابی الدنیا از ابن مسعود
رضی اللہ عنہما روایت کردہ الغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و
الذی نفسی بیدہ ان القرآن والذکر ینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب
وروی الدیلمی فی مسند الفردوس الغناء واللھو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت
الماء العشب وصاحب مشکوۃ از بیہقی فی شعب الایمان از جابر آوردہ الغناء ینبت
النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع این حدیث باختلاف الفاظ چند جا مروی گشتہ
ونقادان حدیث بعدم صحت آن تصریح نمودہ اند چنانچہ مولانا محمد ابن طاہر پٹنی رح

ہدایۃ ثالثہ در احادیثیکہ بسبب ضعف یا موضوعیت [illegible] قابل [illegible] نیستند

در تذکرة الموضوعات بعد ذکر حدیث مذکور مینویسد لایصح کما قاله النووی و امام سخاوی
در مقاصد حسنه این حدیث را لایصح گفته و شیخ عبدالحق دہلوی در شرح سفر السعادت
باوجود شمردن وی رضی الله عنه این حدیث را در اسناد تحریم مینویسد که ضعیف است
و بر تقدیر فرض صحت جوابش اولاً اینکه علما تصریح نموده اند که اینحدیث در حق مغنی است
چنانچه مضمونش نیز دلالت بران میکند زیرا که غرض مغنی بیشتر آن میباشد که خود را بر نسان معلن
بصورت محبانه وانمایند و در حقیقت حب احدی در دلش نمی باشد پس معنی نفاق در
مغنی یافته میشود نه در غیر او و اگر بر مغنی حمل نکنند معنی حدیث راست نمی آید زیرا که
در شنیدن غنا و اصوات حسنه رقت و رفعت قلب پیدا می شود نه نفاق کما لایخفی
علی العاقل المنصف و ثانیاً اینکه اگر بالفرض غنا منبت نفاق هم باشد در حدیث مذکور
لفظے نیست که دلالت بر تحریم کند و ضرور نیست که هرچه موجب نفاق باشد از محرمات
بود زیرا که پوشش لباس جمیله و رکوب مراکب نفیسه و سایر انواع زینت و تفاخر و کثرت
مال منبت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد شده و چیزے از ان
حرام و معصیت نیست بل بر تحریم آن در قرآن وعید آمده بقوله تعالی قل من
حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات الخ کما صحوا پس معلوم شد که بعضے مباحات
نیز منبت نفاق میباشد ثالثاً اینکه اگر موجب نفاق و غیره هم باشد پس محمول خواهد بود
بر غنای منکر که مقترن بمحرمات باشد و قرینه حمل آن بر منکر آنست که ابن سیرین از
عبدالله بن مسعود در امالی آورده ایاکم والمعازف والغناء فانهما ینبتان النفاق فی القلب
کما ینبت الماء البقل پس معلوم شد که مذمت غنا با معازف که آله ملاهی است پس
تجاوز نخواهد کرد مذمت بصرف غنای مطلق کما هو المطلوب حدیث دوم آنست

کہ حکیم ترمذی در نوادر الاصول آوردہ من استمع الی صوت غناء لم یؤذن لہ ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنۃ قیل ما الروحانیون قال قراء اہل الجنۃ **حدیث سوم** آنست کہ حاکم در تاریخ دیلمی از علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ آوردہ من مات ولہ قینۃ فلا تصلوا علیہ شیخ عبدالحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر این ہر دو حدیث می نویسد کہ ضعیف است جدًا بلکہ خود روایت کنندہ آن ضعیف گفتہ است **حدیث چہارم** آنکہ لعن اللہ المغنی والمغنی لہ مولانا محمد ابن طاہر رح در تذکرۃ الموضوعات بعد ذکر این حدیث می نویسد قال النووی انہ لا یصح **حدیث پنجم** آنست کہ روی رجل من الصحابۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال استماع صوت الملاہی معصیۃ والجلوس علیہا فسق والتلذذ بہا من الکفر **حدیث ششم** آنکہ ما من رجل سمع الملاہی الا بعث علی منکبیہ شیطانان من الشیاطین یضربان بارجلہما واعقابہما علی صدرہ حتی یسکت ویسکن عن الرقص قال النووی لا یصح فی باب حرمۃ الغناء شیء منہا و بر تقدیر فرض صحت مورد غنائیست کہ بسبب اجتماع اسباب منکرات محرک ہوا و ہوس و شہوت و عشق مخلوق بفسق باشد اما آنچہ محرک شوق الی اللہ و خوف الآخرۃ یا بسرور و نشاط طبع بتقریبات مباحہ باشد آن غناء خارج از مورد حدیث مذکور و داخل در منزل احادیث صحاح کہ سابقًا مذکور شدہ خواہد بود و نظایر آن در شرع بسیار اند کہ فعل واحد مباح باشد و بعوارض ہمان فعل حرام و مذموم گردد کما مر تفصیلہ **حدیث ہفتم** آنکہ عقبہ بن عامر از آنحضرت صلعم روایت کردہ است کل شیء یلہو بہ الرجل فہو باطل الا تادیبہ فرسہ و رمیہ بقوسہ و ملاعبتہ بامراتہ ظاہرا وجہ احتجاج محرمین بحدیث مذکور آنست کہ بر غنا اطلاق لہو آمدہ است و جملہ ملاہی باطل

وهر باطل بزعم باطل آنها حرام می شود جوابش بچند وجوه است اولاً اینکه هر جا که بر غنا
اطلاق غنا لهو آمده باشد مراد ازان غنائیست که بقصد تعیش حرام یا بقصد باز داشتن
ذکر خدا و رسول و استماع قرآن باشد چنانچه در حال مغیرة بن حارث وغیره کفار
در تفسیر من یشتری لهو الحدیث گذشته وثانیاً اینکه لفظ باطل را بر تحریم دلالت نیست
بلکه بر غیر مفید دلالت میتوان کرد وثالثاً اینکه تماشا بینی خراب وتلهی بالنظر بسوی
حبشیان چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق عایشه صدیقه رضی الله عنها در کتب صحاح
ثابت گشته از هر سه قسم لعب که در حدیث مذکور مستثنی شده خارج است پس کجا ماند حکم کلی
باینکه هر لهو باطل است وهر باطل حرام ورابعاً اینکه تفرج بساتین واستماع اصوات
طیور و دیگر ملاعبات که داخل ملاهی اند بالاتفاق حلال اند وخامساً اینکه اطلاق لهو ولعب
وباطل در کلام الله بر افعال واشیای مباحه آمده وآنرا بالاتفاق حرام نمیگویند مثلاً قوله
تعالی انما الحیوة الدنیا لهو ولعب ربنا ما خلقت هذا باطلا وقوله صلعم اصدق کلمة
قالها الشاعر کلمة لبید الا کل شئ ما خلا الله باطل حدیث ششم عن النبی صلی الله
علیه وسلم الغناء رقیة الزنا نسبت کننده این قول بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مفتری است بازگشت او بموجب حدیث صحیح آتش دوزخ است در جمیع کتب
معتبره مثل شرح سفر السعادت وتفسیر احمدی منقول است که این قول فضیل بن عباس
است رضی الله عنه حدیث نیست قال ملا علی قاری فی رسالة الموضوعات الغناء
رقیة الزنا لیس بحدیث انما هو من کلام فضیل ابن عباس رض اما قول مذکور نیز
برای اثبات حرمت شرعی نیست بلکه در حالت احرام گفته پس معنیش آن است
که در حق محرم یعنی کسیکه بنیت حج کعبه احرام بسته غناء ممنوع است چنانکه زنا واز قول

حرمت شرعی عموماً نمیتوانند شد زیراکه در حق محرم استعمال جوش بود تراشیدن مو و ناخن ولبس جامه دوخته وپوشیدن سر و پا هم حرام است و در حق غیر محرم چیزی ازان حرام نیست حدیث نهم ایاکم والغناء فانه یزید الشهوة ویهدم المروة وانه ینوب عن الخمر ویفعل السکر حدیثی باین الفاظ در کتب صحاح اصلا موجود نیست نسبت آن بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم دروغ است نیست آن مگر قول بعض زهاد خشک چه هم اجزاء دلیل در بعضے مباحات نیز یافته میشود و هیچکس بحرمت آن چیزها نرفته وازان منع نکرده مثلاً اگر شخصے از مشک وعنبر وزعفران وجوز وقرنفل ولوز ومویز ومروارید وغیره ادویه مباحه معجون مقوی ومبهی ومشهی تیار کند بیان صادق است انه یزید الشهوة ویقوی الهمة ویهدم المروة وینوب عن الخمر فی القوة والمنافع والسکر ولو قلیلاً حدیث دهم عن النبی صلعم الغناء مفسد للقلب مسخط للرب نسبت این قول بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تهمت است مفسد للقلب ومسخط للرب نعوذ بالله منها قول مذکور از ضحاک مرویست محدثین وعلماے معتبرین آنرا مسلم نداشته اند چنانچه صاحب تفسیر احمدی رح میگوید وما روی عن الضحاک ان الغناء مفسد للقلب مسخط للرب ممنوع لان اهل کرامات ظاهرة وخوارق عادات باهرة یستکثرون السماع للغناء ویتشوقون بها الی تجلیات الحق سبحانه وتعالی وکانوا یحسبون ذلک عبادة اعظم وجهاداً اکبر فکیف یمکن ان یفسد قلوبهم به ویسخط علیهم ربهم انتهی حدیث یازدهم سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلاً یتغنی من اللیل فقال لاصلوة له حتی مثلها ثلث مرات ذکر فی تذکرة الموضوعات مولانا محمد ابن طاهر پٹنی بعد ذکر حدیث المذکور فی اللآلی انه لایصح پس اینرا العمه در ذکر احادیثے که در کتب معتبره

صحاح آن حدیث یافتہ نمیشود بلکہ در کتابہای مروی اند کہ آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در رواۃ این حفاظ حدیث طعن کردہ حدیث اول عن رجل من الصحابۃ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا رقص الرقاص جاء الشیطان ینفخ فی استہ رواہ الشیخ الحجۃ فی زبدۃ الصالحین لا اصل لہ فی الصحیح حدیث دوم اذا رقص لصوفی جاء الشیطان ینفذ اصبعہ فی دبرہ حتی وثب یمینا وشمالا لا اصل لہ فی الصحاح حدیث سوم عن رجل من الصحابۃ عن النبی صلعم انہ قال ان اللہ یغفر لکل ذنب الا عرطابۃ او کوبۃ وغناء لا اصل لہ حدیث چہارم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال یاتی اٰخر الزمان قوم یقرءون قرءۃ الشعر ویغنون وتضربون ضرب الید ویتخذون المغنیات والدفوف اولئک لہم لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین حدیثے باین الفاظ در کتب صحاح مروی نیست حدیث پنجم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال الغنا والتصفیق واستماعہما کل ذلک حرام مستحلہا کافر لا اصل لہ فی الصحاح حدیث ششم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من اعطی للمغنی درہما خلق اللہ تعالی حیۃ من النیران خمسون ذراعا ولہا الف فم فی کل فم السیف والسنان یاکل لحمہ وعظامہ الی یوم القیامۃ لا اصل لہ فی الصحاح حدیث ہفتم عن النبی صلعم انہ قال الرقص اثم کبیر لا یقاس بہ اثم لا اصل لہ فی الصحاح حدیث ہشتم عن جابر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال الشیطان اول من تغنی وکل من تغنی فہو الشیطان لا اصل لہ فی الصحاح حدیث نہم عن ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الکوبۃ حرام والدف حرام والمعازف حرام والمزامیر حرام رواہ البیہقی فی السنن

راوی این حدیث بر بیہقی ہم افترا نمودہ بیہقی رضی اللہ عنہ حدیثے مرفوع باین الفاظ
ہرگز نقل نکردہ ومن یدعی فعلیہ الاثبات **حدیث دہم** عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ
تعالی عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارۃ
رواۃ خطابی لا اصل لہ حدیث مذکور بالفاظ مذکورہ در کتب صحاح یافتہ نمی شود وہدایۃ خاصہ
در ذکر احادیثے کہ رواۃ آن نزد محققین حدیث مطعون اند وروایت آنہا قابل استناد
نیست خصوصاً در مقابلہ احادیث صحاح کہ بجای نصوص ومحکمات معدود اند
حدیث اول عن عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال انما نہیت عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نغمۃ لہو ولعب
ومزامیر شیطان وصوت عند مصیبۃ وخمش وجوہ وشق جیوب ورنۃ شیطان
رواہ ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہی **حدیث دوم** عن ابی امامۃ رضی اللہ عنہ قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما رفع احد صوتہ بغناء الا بعث اللہ الیہ شیطانین
یجلسان علی منکبیہ ویضربان باعقابہما علی صدرہ حتی یمسکا رواہ ابن ابی الدنیا **حدیث
سوم** عن ابی امامۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ابلیس لما نزل
الی الارض فقال یا رب انزلتنی الی الارض وجعلتنی رجیما فاجعل لی بیتا قال الحمام
قال اجعل لی مجلسا قال الاسواق ومجامع الطرق قال اجعل لی طعاما قال ما لم
یذکر علیہ اسم اللہ تعالی قال اجعل لی شرابا قال کل مسکر قال اجعل لی موذنا قال
المزامیر قال اجعل لی قرانا قال الشعر قال اجعل لی حدیثا قال الکذب قال اجعل لی
رسلا قال الکہان قال اجعل لی مصاید قال النساء رواہ ابن ابی الدنیا فی مکاید
الشیطان **حدیث چہارم** عن عبد اللہ ابن دینار رضی اللہ عنہ جاریۃ صغیرۃ

حدیث پنجم تغنی فقال لو ترك الشیطان احدًا الترك هذه رواة ابن ابی الدنیا فی مكاید الشیطان
عن الشعبی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعن الله المغنی
والمغنیات والمغنی له رواه ابن ابی الدنیا المامر فی هذا یة الثالثة حدیث ششم راوی این هر پنج احادیث
مذکوره بروایت ابن ابی الدنیا در کتب منقول شده ودر عالم رواج یافته وراوی مذکور
نزد محققین حدیث بعدم اعتماد معروف ومشهور است وروایت وی بوضع وعدم
صحت متفق علیه جمهور چنانچه ملا علی قاری رحمه الله در رساله موضوعات مینویسد ف
من الاحادیث الموضوعة باسناد احادیث الشیخ المعروف بابن ابی الدنیا وهو الذی
یزعمون انه ادرك علیًا وعمر طویلًا واخذ بركاته فركب واصابه ركابه فشجه فقال
مدالله فی عمرك مدًا واحادیث ابن نسطور الرومی واحادیث بشر ونعیم ابن سالم
وخراش ابن انس واحادیث دینار عنه واحادیث ابی هدبة ابراهیم بن هدبة
القیسی وچنانکه بعض رواة حدیث بعدم اعتماد معروف اند بعض کتب آنها نیز بسقوط
اعتبار اشتهار دارد چنانچه ملا علی قاری رح در رساله موضوعات مینویسد وقال الدیلمی
اسانید کتاب الفردوس لا الی الفضل جعفر ابن محمد ابن علی الحسینی واهیة
لایعتمد علیها واحادیثه منکرة هذا انتهی پس هر حدیث مجهول الراوی که مخالف
احادیث صحاح درباب حرمت غنا در کتب منقول شده باشد عند التحقیق راوی آن
یکی از رواة مذکورین خواهد بود اگر خوف اطناب نبودی مرویات این همه مخترعان
حدیث مشروحًا نقل کردمی دراینجا ضابطه بیان کردن واجب افتاد تا ازان واضح
گردد که اغراض اهل وضع در وضع کردن حدیث مختلف میشود ضابطه قد حكی
السیوطی عن ابن الجوزی ان من دفع فی حدیثه الموضوع والكذب والقلب انواع

منهم من غلب عليهم الزهد فغفلوا عن الحفظ او ضاعت كتبهم فحدثوا من حفظهم فغلطوا و
منهم قوم ثقات لكن اختلطت عقولهم في اواخر اعمارهم ومنهم من روى الخطاء
سهوا فلما راى الصواب وايقن لم يرجع انفة ان ينسبوا الى الغلط ومنهم زنادقة
وضعوا قصدا الى افساد الشريعة وايقاع الشك والتلاعب بالدين وقد كان
بعض الزنادقة يتغفل الشيخ فيدس في كتابه ما ليس من حديثه ومنهم من يضع
لنصرة مذهبه ومنهم من يضع حسبة ترغيبا وترهيبا ومنهم من اجاز وضع الاسانيد
بكلام حسن ومنهم من قصد التقرب الى السلطان ومنهم القصاص لانهم يريدون
احاديث ترقق ينفق انتهى بهدایت سادسه در ذکر احادیث که در کتب معتبره مروی اند
و آنها بر حرمت یا مذمت غنا و مزامیر خاص دلالت است و نافهمان ازان حرمت
غنای مطلق می فهمند حدیث اول عن عایشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال صوتان ملعونان فی الدنیا والاخرة مزمار عند نعمة ورنة عند
مصیبة رواه بزار وابن مردویه والبیهقی مورد این حدیث همین است که از قدیم معمول
و مرسوم کفار است که بوقت خوردن طعام و شراب مزامیر می نوازند چنانچه پیش
ملوک و امرای عجم نواختن نوبت و روشن چوکی بوقت طعام تا حال رواج دارد
وهمچنین نوحه گری بوقت مرگ از ایام جاهلیت تا حال شایع است و حدیث مذکور
بر حرمت مزامیر درینحالت مخصوص بجهت مشابهت با کفار دلالت میکند پس طعن
و مذمت بمطلق مزامیر که در اینچنین حالت باشد تجاوز نخواهد کرد و درهمین معنی چند احادیث
بعبارات و روایات مختلفه وارد اند اکثر آن نقل کرده می آید و احادیث تاویل و بیان
مورد ضروری نماید حدیث دوم عن ابی امامة رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ عزوجل بعثنی ھدیً ورحمۃً للعالمین وامرنی بمحق المعازف
والمزامیر والاوثان والصلب وامر الجاهلیة وحلف ربی بعزتہ وجلالہ لایشرب عبد
من عبادی جرعۃ من خمر متعمدا فی الدنیا الا سقیت مکانها من الصدید یوم
القیامۃ مغفورا له او معذبا ولا یترکها من مخافتی الا سقیت ایاه من حظیرۃ القدس
رواه ابو داود الطیالسی **حدیث سوم** عن ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال ان اللہ حرم علی امتی الخمر والمیسر والکوبۃ رواه احمد ابن حنبل و
ابوداود رواه البیہقی **حدیث چہارم** عن ابی ھریرہ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قال یمسخ قوم من امتی فی اخر الزمان قردۃ وخنازیر قالوا
یا رسول اللہ من مسلمین قال نعم یشہدون ان لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ و
یصومون ویصلون قالوا فما بالهم یا رسول اللہ قال اتخذوا المعازف والقینات
والدفوف وشربوا ھذہ الاشربہ فباتوا علی شرابہم وقد مسخوا رواه ابن مسعود وابن
حبان وبروایتی عن سہیل ابن سعد رضی اللہ عنہما قال رسول اللہ صلعم یکون
فی ھذہ الامۃ خسف ومسخ وقذف قیل متی یا رسول اللہ قال اذا ظہرت القینات
والمعازف واستحلت الخمر رواه عبید ابن حمید فی مسندہ عن عبد الرحمن ابن یزید
واحمد بن ابی داؤد وابن ماجۃ وابو نعیم **حدیث پنجم** عن عایشۃ رضی اللہ عنہا قالت
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ حرم القینۃ وبیعها وثمنها وتعلیمها والاستماع
الیها ثم قرء ومن الناس من یشتری لهو الحدیث رواه ابن ابی الدنیا فی ذم الملاهی
وابن مردویہ **حدیث ششم** عن ابی امامۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم قال لا تبیعوا القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ولا خیر فی تجارتهن وثمنهن

حرام وفی ھذا نزلت ھذہ الآیۃ ومن الناس من یشتری لھو الحدیث رواہ سعید ابن منصور رواہ احمد و ترمذی و ابن ماجۃ رضی اللہ تعالی عنہم **حدیث ہفتم** عن ابی سعید الخدری رضؓ انہ قال جاء رجل الی رسول اللہ صلعم فقال یارسول اللہ انی اشتری الجواری فاعلمہن الغناء و ابیعہن فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویلک بالغناء امرت اماعلمت ان اللہ قد لعن من فوق عرشہ مشتری الجواری ومعلمین الغناء رواہ صاحب الحمادی **حدیث ہشتم** عن ابی عامر رضؓ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز والحریر والخمر والمعازف ولینزلن اقوام الی حیث علم یروح علیہم بسارحۃ لھم یاتیھم رجل لحاجۃ فیقولون ارجع الینا غدا فیبیتہم اللہ ویضع العلم ویمسخ اخرین قردۃ وخنازیر الی یوم القیمۃ رواہ صاحب المشکوۃ فی باب البکاء والخوف عن البخاری **حدیث نہم** عن ابی ھریرۃ رضؓ انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتخذ الفیء دولا والامانۃ مغنما والزکوۃ مغرما وتعلم لغیر الدین واطاع الرجل امرأتہ وعق امہ وادنی صدیقہ واقصی اباہ وظہرت الاصوات فی المساجد وساد القبیلۃ فاسقہم وکان زعیم القوم ارذلہم واکرم الرجل مخافۃ شرہ وظہرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعنت ھذہ الامۃ اولہم فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلۃ وخسفا ومسخا وقذفا وآیات تتابع کنظام قطع سلکہ فتتابع رواہ صاحب المشکوۃ فی باب اشراط الساعۃ عن الترمذی **حدیث دہم** عن حذیفۃ رضؓ انہ قال قال رسول اللہ صلعم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتہا وایاکم ولحون الفسق ولحون اہل الکتابین وسیجیء بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح لا یجاوز حناجرہم مفتونۃ قلوبہم وقلوب الذین

یعیبهم مثلهم رواه صاحب المشکوة عن البیهقی فی شعب الایمان توضیح هرکه درین احادیث
عشره غور و تامل خواهد کرد خواهد دانست که حدیثے از ان مخالف مطلب مولف نیست بلکه
همه بر صدق دعوی او گواه عادل اند چه کراهت و مراة ترقیم یافته که در تحریم و تذمیم غنای
منکر احادیث صحیحه البته ورود یافته اند و تفصیل غنا ر منکر هم جا بجا تشریح یافته و بحکم
اذا تکرر تقرر باز مشرح میگردد که غنای منکر همان است که بوضع مخصوص کفار و رسم ملاهی جاهلیت
و یا مقترن بآلات ملاهی و معازف در صحبت عیش و شراب خواری باشد یا به نیت باز
داشتن از استماع قرآن یا استهزا بر کلام نبی آخر الزمان یا اهانت دین باشد یا باراده
اکتساب مال آنرا پیشه خود گرداند و نسراید بدون آن که بیشتر اجرت نگیرد یا بسبب
مشغولی آن ترک فرایض و واجبات بحالت صحت و ثبات هوش نماید چنانچه تفصیل
شرایط بطور اهل شریعت گذشته است و شرایط ملزومه اهل طریقت خواهد آمد انشاء الله
تعالی هر چند احتمال همینے باقیست که محدثین غنا حدیثے دیگر سوائے احادیث مذکوره
بهم رسانند لیکن نزد خرد صواب اندیش مرجع آن حدیث بجز طرق اربعه مذکوره دیگر نخواهد بود
یعنی اگر حدیث مذکور مشتمل یکی از اسباب منکره مذکوره خواهد بود در مورد خاص دلیل حرمت
شدن میتواند چنانچه احادیث عشره گذشتند و اگر مشتمل بر مذمت مطلق غنا باشد که
دران ذکر منکرے نیست بموجب قاعده اصول آن مطلق محمول خواهد بود بر مقید بمنکرات
و الا حدیث مذکور غیر صحیح و موضوع و بے اصل خواهد بود که احتجاج را نشاید سوال
اگر کسے گوید که حدیث نافع مولی عبد الله ابن عمر که نزد فقها دلیل حرمت مزامیر است
در کتب صحاح موجود است و مشتمل بر خصوصیت منکرے نیست حدیث مذکور از چهار طرق
محصوره بیرون است جواب اینکه اگرچه ترجمه حدیث مذکور مع جواب شافی آن

جواب احادیث عشره مذکوره و اطلاق آن بر ابیات وعظ ۱۳۹

[illegible]

درنغمۂ ثالث قانون سوم گزشته است لیکن برای تسلی سایل حدیث مذکور بعبارته نقل کرده می آید فی جامع الاصول عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق فسمع مزمارا فوضع اصبعیه علی اذنیه ونای عن الطریق الی جانب الاخر ثم قال لی یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه وقال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع صوت یراع فصنع مثل ما صنعت قال نافع وکنت اذذاک صغیرا انتہی قطع نظر ازینکه محدثین در صحت این حدیث کلام کرده اند واگر صحیح باشد تاہم قول رسول نیست بل قول صحابی متضمن نقل فعل رسول است پس احادیث صحیح مرفوع اباحت را معارض شدن نمیتوانند معہذا از مدعی باید پرسید که درین حدیث کدام لفظ بر حرمت مزمار خصوصًا وحرمت غنا و دیگر آلاتش عمومًا دلالت میکند موافق قاعده اصول بیانش واجب است بوجوہاتیکه در نغمۂ ثالث قانون سوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلیل اباحت مزمار از روی عبارت و دلیل اباحت دیگر آلات غنا است از روی دلالت زیرا که اگر شنیدن مزمار حرام بودی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نواز نده آنرا زجر فرمودی وعبدالله ابن عمر را که صحابی جلیل القدر بوده اند برای شنیدن آن اذن نکردی بلکه ایما میفرمودی که تو نیز گوش خود بند کن پس ازین معلوم شد که انچه علمای محققین در وجه بند کردن آنحضرت گوش خود را نوشته اند که سماع آن مخل امور باطن بود با جناب رسالت آب بسبب رقت قلب متحمل صدای خوش مزمار نشدند بعذر نفس الامری است و اگر این وجه نباشد ترک امر معروف بجناب پیغمبر لازم می آید نعوذ بالله منها

باب ثالث

درجواب روایات فقهیه که مخالفین بدان تمسک میکنند هر چند بعد اثبات اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر بموفق اصول و فروع مذاهب اربعه ضرورت ابطال قول

[illegible]

مخالف نمانده است لیکن درینمقام خلجانے باقیست که رفع آن بنا بر نصیحت مسلمین و
خیرخواهی دین واجب افتاد آن اینست سوال اگر کسے گوید که هرگاه اباحت غنا موافق
اقوال مجتهدین اربعه بل باتفاق علماء اهل سنت و امامیه باثبات رسیده پس در کتب
فریقین روایات حرمت غناء مع دلایل و براهین بچه سبب یافته میشود اگر در مطلق
غنا فیما بین المجتهدین اختلاف بودی تخالف علماء یک مذهب با مذهب دیگر گنجایش
داشت هرگاه اصولاً همه ها متفق اند پس بایستی که هیچ تناقض و تخالف ازین باب
متاصل شدی جوابش اینکه خلجان مذکور ناشی نشده است مگر بسبب عدم اطلاع
بر کلیات دین و گمراهی منکرین از سلوک راه یقین والا خلجان مذکور بار باب غنا
خصوصیت ندارد بل در جمیع عبادات و معاملات و در همه احکام شرعی که از اختلاف
خالی نیستند خلجان مذکور پیدا است و رفع هیچ خلجان موقوف است بر تنبیهات چند
و محاکمه بفکر صحیح و رای صایب و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء تنبیه اول در شناخت
میزان شریعت ازینکه شارع را تکلیف مکلفین باحکام چه قسم منظور است و کتاب
و سنت حاکم بعزیمت اند فقط یا صرف برخصت یا بعزیمت و رخصت هر دو تنبیه
ثانی در شناخت مدار و معیار مجتهد که آنچه از شارع دریافته چپ و راست آن قدم
میتوان نهاد یا نه و هر مجتهد را در حق مجتهد دیگر چه اعتقاد واجب است و همگیان
ایشان اختلاف است یا توسیع و همه بر صواب اند یا بعضے بر صواب و بعضے بر خطا
تنبیه ثالث در شناخت واجب العمل و الاعتقاد هر مقلد و اینکه مقلد یک مذهب
را با مجتهد مذهب دیگر چه اعتقاد می باید و مقلدین هر یک مذهب را همدیگر چه سلوک
می شاید تنبیه رابع در اموریکه منشاء اختلاف فیما بین مجتهدین میشوند و سبیل

تقریر سوال که اباحت غنا چون محقق شد پس چرا از روی اختلاف روایات پیدا میشود

رفع اختلاف و توافق آرای یک دیگر **تنبیہ خامس** در اغراضی کہ بناء اختلاف فیما بین
علماء تابعین یک مذہب میباشد و سبیل قطع نزاع محاکمہ در توفیق و تطبیق اقوال
مختلفہ متاخرین حتی الوسع والامکان و تضعیف قول مرجوح و تنقید و تائید قول راجح
بکلیات شرعیہ **تنبیہ اول** قال اللہ تعالی شرع لکم من الدین ما وصی بہ نوحا والذی اوحینا
الیک وما وصینا بہ ابراہیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیہ وکذا قولہ تعالی
ان ہذا صراطی مستقیما فاتبعوہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ وقولہ تعالی
یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقولہ سبحانہ ما جعل علیکم فی الدین
من حرج وقولہ تعالی فاتقوا اللہ ما استطعتم وقولہ تعالی لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا
وقولہ تعالی ان اللہ بالناس لرؤف الرحیم وکذا الاحادیث فی ذلک المعنی کثیرۃ
منہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم الدین یسر ولا یشاد ہذا الدین احد الا غلبہ ومنہا
قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لمن بایع علی السمع والطاعۃ فی المنشط والمکرہ فیما استطعتم
ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا امرتکم بامر فاتوا بہ ما استطعتم ومنہا قولہ صلی اللہ
علیہ وسلم یسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
اختلاف امتی رحمۃ ومثل ذلک کثیر ازین ہمہ اقوال خدا و رسول او صلی اللہ علیہ وسلم
واضح گردید کہ اصل شریعت بحریست باصفا کہ دران کدورت اختلاف و غبار جرح
واعتساف اصلا راہ ندارد و مقصود شارع تکلیف مکلفین بقدر تحمل نفس و وسعت
امکان است و از چشمہ واحد اگر صد ہزار نہر جاری نماید مبدا و معاد آن سوای
بحر مذکور نخواہد بود و امواج دریاے شریعت امر و نہی است من حیث التخفیف
والتشدید یعنی باعتبار رخصت و عزیمت بلحاظ تفاوت طاقۃ المکلفین

تنبیہ اول در شناخت میزان شریعت کہ شامل ہر دو جزو از تخفیف و تشدید منظور است

وتشهد على ما قلنا كلام العارف الربانی الشیخ عبد الوهاب الشعرانی حیث قال رض اذا علمت ذلك واردت ان تعلم ما اوما نا الیه من دخول جمیع اقوال الائمة المجتهدین ومقلدیهم الی یوم الدین فی شعاع نور الشریعة المطهرة بحیث لا یری قولا واحدا منها خارجا عن الشریعة المطهرة فتدبر وتامل یا اخی فیما ارشدك الله الیه وذلك ان تعلم وتحقق یقینا جازما ان الشریعة المطهرة جاءت من حیث الامر والنهی علی مرتبتین تخفیف وتشدید لا علی مرتبة واحدة كما یظنه بعض المقلدین ولذلك وقع بینهم الخلاف وشهر التناقض ولا خلاف ولا تناقض فی نفس الامر كما سیاتی ایضاحه فی الفصول الاتیة ان شاء الله تعالی فان مجموع الشریعة یرجع الی امر ونهی وكل منهما ینقسم عند العلماء الی مرتبتین تخفیف وتشدید واما الحكم الخامس الذی هو المباح فهو مستوی الطرفین قد یرجع بالنیة الصالحة الی قسم الامر وبالنیة الفاسدة الی قسم المكروه وهذا مجموع احكام الشریعة وایضاح ذلك ان من الائمة من حمل مطلق الامر علی الوجوب الجازم ومنهم من حمله علی الندب ومنهم من حمل مطلق النهی علی التحریم ومنهم من حمله علی الكراهة ثم ان لكل من المرتبتین رجالا فی حال مباشرتهم التكالیف فمن قوی منهم من حیث ایمانه او من حیث جسمه خوطب بالعزیمة والتشدید الوارد فی الشریعة صریحا او المستنبط منها فی مذهب ذلك المكلف او غیره ومن ضعف منهم من حیث مرتبة ایمانه او ضعف جسمه خوطب بالرخصة والتخفیف الوارد فی الشریعة كذلك صریحا او المستنبط منها فی مذهب ذلك المكلف او مذهب غیره كما اشار الیه قوله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم خطابا عاما وقوله صلی الله علیه وسلم اذا امرتكم بامر فاتوا منه ما استطعتم فلا یومر القوی المذكور بالنزول الی مرتبة الرخصة

نقل کلام شیخ عبد الوہاب شعرانی در بیان شریعت اول

والتخفيف وهو يقدر على العمل بالعزيمة والتشديد لان ذلك كالتلاعب بالدين
كما سياتي ايضاحه في الفصول الآتية ان شاء الله تعالى وكذلك لا يكلف الضعيف المذكور
بالصعود الى مرتبة العزيمة والتشديد والعمل بذلك كالتلاعب مع عجزه عنه
لكن لو تكلف وفعل ذلك فلا يمنع الا بوجه شرعي ومن او بالضعيف الايمان
من كان جاهلا بقواعد الشريعة كالمولفة قلوبهم معنى انه لا يحجر عليه ما يحجر
على غيره اذا فعله جاهلا لضعفه في مقام الايمان انتهى ومن كلامه رحمة الله
عليه ان قال قائل كيف الوصول الى الاطلاع على عين الشريعة المطهرة التي يشهد
الانسان اغتراف جميع المجتهدين مذاهبهم منها ويشهد تساويها كلها في الصحة
كشفا ويقينا لا ايمانا وتسليما ولا ظنا وتخمينا فالجواب طريق الوصول الى ذلك
السلوك على يد شيخ عارف ليزان كل حركة وسكون بشرط ان يسلمه نفسه
يتصرف فيها كيف يشاء في اموالها وعيالها كيف شاء مع انشراح قلب المريد لذلك
كل الانشراح واما من يقول له شيخه طلق امراتك او اسقط حقك من مالك او
وظيفتك مثلا فيتوقف فلا يشم من عين الشريعة وطريق الوصول الى عين الشريعة
المذكورة رائحة ولو عبد الله تعالى الف عام **فان قلت** فهل ثم شروط اخرى في
حال السلوك فالجواب نعم من الشروط ان لا يمكث لحظة على حدث في ليل او نهار
ولا يفطر مدة سلوكه ولا ياكل شيئا فيه روح من اصله ولا يفطر اذا صام الا عند حصول
الاضطرار ولا ياكل من طعام احد لا يتورع في مكسبه لكن يطعمه الناس لاجل صلاحه
وزهده ولكن يبيع على من لم يتورع من الفلاحين واعوان الولاة والقضاة وان لا يسامح
نفسه بالغفلة عن الله تعالى لحظة ثم يديم مراقبته ليلا ونهارا فتارة يشهد نفسه في مقام الاحسان

كانه يرى ربه و تارة يشهد نفسه فى مقام الايقان بعد الاحسان فيرى ربه ينظر اليه
على الدوام ايمانا بذلك لا شهودا و ذلك لان هذا اكمل فى مقام التنزيه لله عز وجل
من شهود العبد كانه يرى ربه لانه لا يشهد الا ما قام فى مخيلته و تعالى الله تعالى عن
كل شئ خطر بالبال فافهم **تنبيه ثانی در شناخت مدار و معیار مجتهدین و معنی اختلاف
مذاهب و اعتقاد مجتهدین با یکدیگر و طریق سلوک هر مقلد بنسبت امام خود و ائمه دیگر**
قال العالم الربانى الشيخ عبد الوهاب الشعرانى قوله صلى الله عليه وسلم اختلاف امتى
رحمة اى توسعة عليهم و على اتباعهم فى وقايع الاحوال المتعلقة بفروع الشريعة و ليس المراد
اختلافهم بالاصول كالتوحيد و قواعده و قال بعضهم المراد به اختلافهم فى امرها شهم
و سياتى ان السلف كانوا يكرهون لفظ الاختلاف و يقولون انما ذلك توسعة خوفا ان
يفهم احد من العوام من الاختلاف خلاف المراد و قد كان سفيان الثورى رحمه الله
يقول لا تقولوا اختلف العلماء فى كذا و قولوا قد وسع العلماء على الامة بكذا و من الدليل
على صحة مرتبتى الميزان ايضا من قول الائمة قول امامنا الشافعى و غيره رضى الله عنهم
اعمال الحديثين او القولين بحملهما على حالين اولى من الغاء احدهما فعلم من
طعن فى صحة هذه الميزان لا يخلو اما ان يطعن فيما شددت فيه او خففت فيه لكون
امامه قال بضده فنقول له ان كلا من هذين الامرين جاءت به الشريعة و امامك
لا يجهل مثل ذلك فاذا اخذ امامك بتشديد او بتخفيف فهو مسلم لمن اخذ فى المرتبة
الاخرى ضرورة فيجب على كل مقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عليه حال من عجز عن
فعل العزيمة التى قال هو بها لافتاه بالرخصة التى قال بها غيره اجتهادا منه لهذا
العاجز لا تقليد الذلك الامام الذى قال بها و كان يقر ذلك المجتهد على الفتوى بها

تنبيه ثانی در شناخت مدار و معیار مجتهدین و معنی اختلاف مذاهب

وكل من امعن فى النظر فى كلام الائمة المجتهدين رضى الله عنهم اجمعين وجد كل مجتهد
يخفف تارة ويشدد اخرى بحسب ما ظفر به من ادلة الشريعة فان كل مجتهد تابع لما
وجد من كلام الشارع لا يخرج فى استنباطه عنه ابداً وغاية كلام المجتهد انه اوضح كلام
الشارع للعامة بلسان يفهمونه لما عندهم من الحجاب ولو ان حجابهم رفع لفهموا كلام
الشارع كما فهمه المجتهدون ولم يحتاجوا الى من يشرح لهم وقد قدمنا انفاً ان احداً
من المجتهدين لم يشدد فى امر او يخفف فيه الا تبعاً للشارع فما راى الشارع شدد فيه
شدده وما راه خفف فيه خففه قياما بواجب شعار الدين سواء وقع التشديد فى فعل
الامر او اجتناب النهى وجميع المجتهدين على ذلك كما يعرف من سبر مذاهبهم **تنبيه**

ثالث در شناخت دستور العمل والاعتقاد هر مقلد نسبت با مام خود و ائمه دیگر

من كلامه رحمه الله عليه فالحق الذى يجب اعتقاده فى سائر الائمة رضى الله عنهم
انهم انما كانوا يفتون كل احد بما يناسب حاله من تخفيف او تشديد فى سائر
ابواب العبادات والمعاملات ومن نازعنا فى ذلك من المقلدين فليأتنا بنقل صحيح السند
عنهم بانهم كانوا يعممون الحكم الذى يفتون به الناس فى حق كل قوى وضعيف و
نحن نوافقه على ما زعمه ولعله لا يجد فى ذلك نقلاً عنهم متصل السند منهم اليه ابداً على
هذا الوجه فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين تابعة لادلة الشريعة من تخفيف
او تشديد كما مر انفاً بحكم المطابقة فما صرحت الشريعة بحكمه لا يمكن لاحد منهم الخروج
عنه ابداً واما الجملة فان المجتهدين يرجعون فيه الى قسمين قسم تخفيف وقسم تشديد
بحسب ما يظهر له من المدارك او لغة العرب كما يعرف ذلك من سبر مذاهبهم الا ترى
وذلك نحو حديث انما الاعمال بالنيات وحديث لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه

او لا صلوة الا بفاتحة الكتاب او لا صلوة لجار المسجد الا فى المسجد فان من المجتهدين من قال
لا صلوة ولا وضوء لمن لم يذكر الله اصلا ومنهم من قال لا صلوة كاملة ولا وضوء كاملا
ولفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان لكل واحد لا سبيل لاحدهما ان يهدم
قول الاخر جملة تنبيه رابع وايضا من كلامه رحمة الله عليه فان قلت ان الائمة
المجتهدين قد كانوا من الكمل اليقين لاطلاعهم على عين الشريعة لما يقدم فكيف
كانوا يعقدون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك ينافى مقام من اشرف على عين
الشريعة الاولى ورأ اتصال المذاهب المجتهدين كلها بعين الشريعة فالجواب
قد يكون مجلس الائمة بالمناظرة بين الائمة انما وقع منهم قبل بلوغ المقام الكشفى
واطلاعهم على اتصال جميع مذاهب المجتهدين لعين الشريعة الكبرى فان من
لازم المناظرة ادحاض حجة الخصم والا كانت المناظرة عبثا ويحتمل ان مجلس المناظرة
كان بين مجتهد وغير مجتهد فطلب المجتهد بالمناظرة ترقية ذلك الناقص الى مقام الكمال
لا ادحاض حجته من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناظرة انما كان لبيان
الاكمل والافضل ليعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى العمل به من حيث اندارق
فى مقام الاسلام او الايمان او الاحسان او الايقان وايضاح ذلك ان كل مجتهد
يشهد صحة قول صاحبه ولذلك قالوا من شان المجتهد لا ينكر على مجتهد اى لانه يرى
قول خصمه لا يخرج عن احدى مرتبتى الشريعة وان خصمه على هدى من ربه فى
قوله وثم مقام رفيع ومقام ارفع انتهى فان قلت فما الحكم فيما اذا وجد الطالب
حديثين او قولين او اقوالا لا يعرف الناسخ من الحديثين ولا المتاخر من القولين
او الاقوال فماذا يفعل فالجواب سبيله ان يعمل لهذا الحديث او القول

تنبیہ رابع در بیان امورے کہ مقتضای اختلاف مجتہدین شوند

تارۃً وبالقول الاخر تارۃً ویقدم الاحوط منهما علی غیرہ فی الامر والنهی وان کان احدهما
منسوخاً او مرجوح عند المجتهد فی نفس الامر فذلک لا یقدح فی العمل **تنبیہ خامس** در اسباب
و اغراضیکه منشای مزید اختلاف فیما بین علمای متاخرین بوده است وسبیل رفع خلاف
وقطع نزاع بدانکه بواعث اختلاف علما در جمیع مسایل مختلفه عموماً و در مسئله غنا خصوصاً مانند
موجباتے است که در وضع حدیث گذشته بیانش آنکه بجای خود تحریر یافته که در حق
وی متقی عملاً ترک سماع ترجیح آرد بر فعل آن و التزام بر ترک چیزے نمی شود مادامی
که متقی آنچیز را بر خود حرام نگرداند گو در حق دیگران حلال و طیب باشد چنانچه آیه کریمه
یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک از ان خبر میدهد پس در قدما بعضے از علمای اتقیا
آن بودند که آنها نظر باولویت عمل ترک سماع کرده اتقاء نفس بر خود حرام گرداند
از اتباع این گروه حق پژوه کسانیکه محققین و محتاط بودند از اساتذه خود تحقیق نموده
حکم تفصیلے در جانب عمل و اعتقاد و اقتران بمنکر و عدم اقتران بآن دریافتند و در کتب
مصنفه خود ها تفصیل وار نوشتند مثل قدوۃ الموحدین زبدۃ المحققین شیخ محمد ابن علی
العربی و صاحب قوۃ القلوب و امام محمد غزالی و امام احمد غزالی و شارح البزدوی
و شارح الکافی و صاحب البدایع الحنفیه و مصنف المحیط و شارح الکبیر و صاحب فتح القدیر
و شارح درالمختار و مصنف الزیلعی و الوسیط و الوجیز الکردوی و مصنف الانوار و صاحب
التذکره الحمدونیه و صاحب البیان و صاحب البستان و کسانیکه وقت پسند نبودند
در کتب مصنفه خود ها مجمل نوشتند که فلان فلان مقتدای ما تارک بودند و می گفتند
که نزد ما حرام است مگر در فلان فلان مقام مثل صاحب الهدایه و شارح الوقایه
و مصنف الکنز و قاضی خان و صاحب الذخیره و غیرهم و طایفه که بعد از ین گروه دین شکوه

تنبیہ خامس در اسباب و اغراضیکه منشای مزید اختلاف [illegible]

تصنیف ها کرده اند اعراض و اسباب آنها مختلف بود بعضی آن بودند که زهد و تقوی بر آنها
غالب بود و در حفظ شان قصوری راه یافت و بر کتب حدیث و اصول عند التصنیف
رجوع نکردند حرمت اتفاقی را که در ذهن راسخ داشتند حرمت مطلقه نوشتند
و بعضی آن بودند که ابتداءً غلط کرده در آخر عمر خود ها متنبه و آگاه شدند مگر دوست نداشتند
که غلطی بآنها منسوب شود یا خود اعتراف بآن نمایند و بعضی مخالفین مذهب بنا بر نصرت
دین خود در کتب حنفی و شافعی بعض مسائل برخلاف مذهب آنها داخل کرده اند
و نسخ محرفات را شهرت داده چنانچه تفصیل این تصرفات در تحفه اثنا عشریه در کید
سی و دوم مسطور است و بعضی بقصد تقرب سلاطین تصنیفها کرده اند دران حسب
خواهش سلطان وقت افراط و تفریط ها نموده پروای اینمعنی نکردند که کلام ناموافق
اصول و کلیات دین باشد یا نباشد این بود منشای اختلاف در کتب فقها اکنون
سبیل رفع اختلاف و قطع تناقض باید شنید چون در علمای متاخرین نیز اکثر صاحب ورع
و تقوی بودند و بر نیت آنها علام القلوب آگاه است لهذا بحکم ظنوا المومنین خیرا کلام
همه را حتی الامکان بر محمل نیک حمل باید نمود و باید گفت کسانیکه بلا تفصیل حکم حرمت
نوشته اند مراد آنها از غنا غنای خاص است که مقترن بملاهی و معازف و مشارب
محرمه باشد و اصل مطلب و مراد آنها همان است که از روی احادیث صحیحه ثابت
گشته و مجتهدین پیروی آن کرده اند و کسانیکه تفصیل اباحت در مواضع مخصوصه نوشته اند
و در ماورای آن نهی نموده اند نظر آنها بر اینمعنی است که مردم آخر الزمان بسبب
سستی دین و ضعف ایمان از مباحات بتشبیهات و از شبهات بمحرمات قدم می نهند
لهذا زجراً و توبیخاً سوای مواضع مستثنیات حکم بعدم جواز نوشته آمده اند چنانچه اینمعنی

۱۵۰ بعضی مخالفین مذهب بنا بر نصرت مذهب خود در کتب حنفی و شافعی بعض مسائل برخلاف مذهب آنها داخل کرده اند

۱۵۱ سبیل رفع تناقض از اقوال علما و اصلاح اقوال مختلفه

از شرایط وقیود آنہا صاف مستنبط میگردد بعضی ازانہا حلال و بعض ہا حرام و مثل ذالک ۳ مدیم
بر کلام کسانیکه در جانب تحریم افراط نموده من کل الوجوه حرام گفته مجتی برای اباحت
باقی نگذاشته اند وسامع و مستحل آنرا کافر و نامقبول التوبه و مرتد باین الزوجه نوشته اند
مثل صاحب حمادیه و تاتارخانیه وغیرہم من المفرطین که اصل مستند مدعی سابق الذکر
ہستند پس در کلام اینچنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق اصول و کلیات دین
تاویل پذیر باشد البته بعد تاویل مقبول باید ساخت و اگر مخالف قوانین اصول
و فروع باشد مطروح و مردود باید داشت ہرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار
یافت درینصورت بنقل ہمه روایات حرمت احتیاج نماند صرف ہمان دو سه روایت
شدید و غلیظ که نزد مدعی حلوای بے دود و خرمای لذیذ است مشتے نمونه خروارے
نقل میکنم و در توفیق و تطبیق آن با کلیات دین از علما و عقلای اہل اسلام محاکمه میخواہم
وما توفیقی الا بالله ولا حول ولا قوة الا بالله **محاکمه** فی الفتاوی الحمادیه ۱۵۲ محاکمه برای تردید روایات خلاف اصول فقه و بعضے کلیات دین که حجت مجرمین است
من الکتاب الاستحسان والکراهة من سمع الغناء من المغنی وغیره فیحسن ذلک
باعتقاده او بغیر اعتقاده یسیر مرتدا فی الحال بناءً علی انه ابطل حکم الشریعة فلا یکون
مومنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله طاعته و احبط الله کل حسناته و بانت منه امرأته
فان تاب لا تقبل انتهی نقول وبالله التوفیق **کلام** هذا من اوله الی اخره مخالف
کتاب و سنت بل خلاف ما علیه الامة است زیرا که سماع غنا را ہیچ کدام از علمای
موافق و مخالف شرک نگفته است و نه کسے در اقسام کفر شمرده غایت الامر آنچه
اہل تحریم نوشته اند انه معصیة او کبیرة پس مخالف قرآن لقوله تعالی اذا جاءک الذین ۱۵۳ ذکر آیات متضمن باینکه کدام مجرم بسبب گناه کافر نشود
یومنون بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم

سوءً بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم ولقوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ولقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک
به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ولقوله تعالی رحمتی وسعت کل شیء پس بجز شرک
هیچ معصیت وگناه کبیره وصغیره نیست که توبه بران مقبول نباشد ومرتکب آن
فی الحال کافر ومرتد گردد محبوط الحسنات بل توبه از کفر وشرک هم قبل از موت بالاتفاق مقبول
است وهیچ جا در قرآن مجید نیامده که عنا یا فلان گناه سبب بینونت زوجه میگردد
اما مخالف سنت پس ازین راه است که در حدیث صحیح آمده من قال لا اله الا الله
دخل الجنة وان زنی وان سرق ثلاثا وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه
من الاسلام بعمل وعن النبی صلعم التائب من الذنب کمن لا ذنب له از روی
اصول مذکور وبنظر کلیات مندرجه تنبیهات اربعه کتاب وسنت مکذب کلام مذکور
است اما مخالفت جمهور علمای امت پس بدین جهت است که قدوة المحققین
شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی مذکور در شرح مشکوة می نویسد سه خصلت
است از جمله اصول ایمان وقواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا درافتد واز بیخ
برکنده شود یکے ازان سه خصلت باز ایستادن از کسیکه گفت لا اله الا الله لا تکفره
بذنب بیان کف است یعنی کافر مدان ومگو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهیکه صادر گردد
از وی اگرچه کبیره باشد ودرین رد است مرقول خوارج را که گویند مومن بارتکاب
معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ولا تخرجه من الاسلام بعمل وبیرون میاورد حکم
مکن به برآمدن او از مسلمانی بهر عملی که بد بکند ودرین رد است مرقول معتزله را که گویند بنده

زانی و دزد را حضرت سید الکونین صلعم کافر نمی شمارند

بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید در کفر و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مومن است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند غیر مومن و کافر و نیز شیخ رحمة الله علیه در ترجمه حدیث صنفان من امتی لیس لهم فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة مینویسد بدانکه این حدیث و امثال آن صریحا در تکفیر قدریه و مرجیه است لیکن صواب آنست که مسارعت نباید کرد در تکفیر اہل ہوا که براه تاویل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمی کنند و راضی نیستند بدان بلکه بتاویل می گریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود می نمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم درین است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اہل قبله و هرچه در شان ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب زجر و تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخن است والله اعلم انتهی و صاحب در المختار در شرح تنویر الابصار مینویسد والکفر لغة الستر وشرعا تکذیبه صلی الله علیه وسلم فی شیٔ مما جاء به من الدین ضرورة والفاظه تعرف فی الفتاوی بل افردت بالتالیف مع انه لا یفتی بالکفر بشیٔ منها الا فیما اتفق المشایخ علیه کما سیجیٔ قال فی البحر وقد الزمت نفسی ان لا افتی بشیٔ منها انتهی و بجای دیگر است و در رد المحتار الکفار اصناف خمسة من ینکر الصانع کالدهریة ومن ینکر الوحدانیة کالثنویة ومن یقر بهما ولکن ینکر بعثة الرسل کالفلاسفة ومن ینکر الکل کالوثنیة ومن یقر بالکل لکن ینکر عموم رسالة المصطفی علیه السلام کالعیسویة فیکتفی فی الاولین بقول لا اله الا الله وفی الثالث بقول محمد رسول الله

۱۵۵ عبارت در المختار در بیان اصناف کفار

وفی الرابع باحدهما وفی الخامس بهما مع التبری عن کل دین یخالف دین الاسلام
بدا ایم واخاکما اختار الدرر وحینئذ فیستفسر من جهل حاله بل عممه فی الدرر
اشتراط التبری فی کل یهودی ونصرانی ومثله فی فتاوی المصنف وابن نجیم وغیرهما
وفی سراج الهدایہ الهدایۃ کذا افتی علماؤنا والذی افتی به صحته بالشهادتین
بلا تبری لان التلفظ بهما صار علامة الاسلام فیقبل ان رجع ما لم یرد واعلم انه
لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره خلاف ولو کان
ذلک روایة ضعیفة کما حرره فی البحر وعزاه فی الاشباه الی الصغری وفی الدرر
وغیرها اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر وواحد یمنعه فعلی المفتی المیل بما یمنعه
ثم لو نیته ذلک فمسلم والا لم ینفعه حمل المفتی خلافه وینبغی التعوذ بهذا الدعاء صباحا
ومساءً فانه سبب العصمة من الکفر بوعد الصادق الامین صلعم اللهم انی اعوذ بک
من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم انک انت علام الغیوب
وتوبة الیأس مقبولة دون ایمان الیأس انتهی من باب الارتداد وفیه ایضا
فی باب الامامة وکل من کان من اصحاب قبلتنا لا یکفر بها حتی الخوارج
الذین یستحلون دماءنا واموالنا وسب اصحاب الرسول وینکرون صفاته تعالی وجواز
رؤیته لکونه عن تاویل وشبهة انتهی ودر فتاوی سراجیه نوشته است قال حسام الدین
رحمه الله عن ابی جعفر الطحاوی رح قال انه لا یخرج الرجل من الایمان الا جحود
لما ادخله فیه کان السید الامام الاجل الاستاد ناصر الدین رح یقول ما یظن
انه ردة حکم وما یشک فی انه ردة لا یثبت بها لان الثابت لا یزول بالشک مع ان
الاسلام یعلو ولا یعلی فینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بکفر اهل الاسلام

معرانہ یقضی لبعیۃ الاسلام تحت ظلال السیوف انتہی من باب الفاظ الکفر **روایت**
دوم کہ آنرا بر کفر مستمعین غنا دلیل میگردانند و آنرا اکثر فقہا در فتاوی خود می آرند
اینست کہ در فتاوی تاتارخانیہ واقع شدہ استماع صوت الملاہی کالضرب بالقصب
وغیر ذلک حرام لانہ من الملاہی وقد قال علیہ الصلوۃ والسلام استماع الملاہی
معصیۃ والجلوس علیہا فسق والتلذذ بہا من الکفر وجہ استدلال اینکہ غنا داخل ملاہی
است بمزامیر باشد یا بلا مزامیر و مستمعان ازان متلذذ میشوند و بقول پیغمبر تلذذ بملاہی
کفر است ازین سبب مستمع غنا کافر میشود قطع نظر از ضعف و عدم صحت حدیث مذکور
این کج فہمان معنی قول منقولہ خود را نمی فہمند و نہ در کلام فقہاء محققین نظر می کنند
کہ آنہا از کفر چہ معنی مراد داشتہ اند لہذا نقل کردن کلام صاحب در المختار درینجا
ضرور افتاد قال رحمۃ اللہ علیہ وفی السراج ودلت المسئلۃ علی ان الملاہی کلہا حرام
ویدخل علیہم بلا اذنہم لان تعیاب المنکر قال ابن مسعود صوت اللہو والغناء
ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء النبات قلت وفی البزازیۃ استماع صوت الملاہی
کضرب قصب ونحوہ حرام لقولہ علیہ الصلوۃ والسلام استماع الملاہی معصیۃ
والجلوس علیہا فسق والتلذذ بہا کفر ای بالنعمۃ وضرب الجوارح الی غیر ما خلق
لاجلہ کفر بالنعمۃ لا شکر فالواجب کل الواجب ان یجتنب کیلا یسمع لما روی
انہ علیہ الصلوۃ والسلام ادخل اصبعہ فی اذنہ عند سماعہ واشعار العرب لو
فیہا ذکر الفسق تکرہ انتہی او لتغلیظ الذنب کما فی الاختیار والاستحلال کما فی الہدایۃ
فایدہ ومن ذلک ضرب النوبۃ للتفاخر ولو للتنبہ لا باس بہ اذا ضربت فی ثلثۃ اوقات
لیتذکر ثلاث نفخات من الصور لمناسبۃ بینہما فبعد العصر للاشارۃ الی نفخۃ الفزع

جواب روایت تاتارخانیہ و حدیث استماع الملاہی معصیۃ والجلوس علیہا فسق والتلذذ بہا من الکفر

[illegible]

و بعد العشاء الی نفخة الموت و بعد نصف اللیل الی نفخة البعث و تمامه فیما علقه علی المفتی انتهی من رد المحتار من باب الحظر و الاباحة صاحب فتاوی برهنه باوجودیکه در تحریم غنا مفرط است از امام تورپشتی نقل میکند بعد نقل اینحدیث روایت میکند بعد نقل و التلذذ بها من الکفر یا از جهت تغلیظ گناه و یا از برای استحلال و علی هذا القیاس کتب دیگر علما مشحون است که اطلاق کفر هر جا که در حق اهل قبله ورود یافته مراد از ان کفر حقیقی هرگز نیست بلکه جایی بمعنے کفران نعمت است چنانچه در ینحدیث تصریح یافته وجایی بمعنی نافرمانی است وجایی بمعنی معصیت است تشدیدا و تغلیظا واقع شده اکنون بجرای جنا فهمی بکیا تحدید تکفیر مسلمانان حیرت میکند روشن هویدا گردید چه اول محدثین در صحت اینحدیث سخن دارند و بر تقدیر فرض صحت مورد آن خاص است یعنی ملاهی محرمه که بار ها تفصیل آن در صدر گذشته سوم در پاداش استماع و تلذذ بملاهی محرمه نیز حکم تکفیر نیامده چهارم منجمله علمای محققین مذکورین احدی تصریح نکرده که مراد از ملاهی در ینحدیث غنا است پس بدون تحقیق حقیقت حال و محاوره موارد استعمال بنظر الفاظ ظاهر از ملاهی محرمه غنا مراد گرفتن و مستمع غنا را علی الاطلاق کافر گفتن غیر از بیجرای و نافهمی چه میتوان پنداشت بعد ملاحظه روایات مذکوره هویدا گردید که ارتداد و کفر مستمع الغنا چنانکه مطلب روایت مقدوحه بود نه بطور خوارج و معتزله بثبوت میرسد و نه بطور اهل سنت و جماعت کما لا یخفی علی المتامل آمدم بر اینکه از روی همین کلیات اصول و فروع که در رد روایت مذکوره ترقیم یافته کفر شخصی که بتمسک روایت مردوده مذکوره بتکفیر مستمع غنا موافق مضمون روایت مرقومه مصر باشد ثابت میگردد یا نه قیاس میخواهد که ثابت گردد زیرا که سماع غنای مطلق بعموم اینکه از مغنی باشد یا غیر مغنی از آنحضرت صلعم بالاجماع ثابت است که هیچ فرد از اهل اسلام

سنی باشد یا شیعی خارجی باشد یا معتزلی منکر آن نیست پس در عموم حکم روایت مذکوره آنحضرت صلعم قطعًا داخل می شوند و نسبت ارتدا دو کفر بجناب قدس رسالت صلعم بالاتفاق موجب کفر است پس درحق مدعی صادق آمد من حسفر بیره الاخیر فقد وقع فیه

روایت سوم که بتقلید آن همه اهل فتاوی بادیه تحریم غناهی پمانید و بسبب عدم قوت اجتهاد صراط مستقیم تحقیق گم کرده براه خطاهی پویند آنست که در باب الکراهیة کتاب هدایه واقع شده قال ومن دعی الی ولیمة او طعام فوجد ثمہ لعبًا او غناءً فلا باس بان یقعد و یاکل وقال ابو حنیفه رح ابتلیت بهذا مرة فصبرت وهذا لان اجابة الدعوة سنة قال علیه السلام من لم یجب الدعوة فقد عصی ابا القاسم فلا یترکها لما اقترنت به من البدعة من غیره کصلوة الجنازة واجبة الاقامة وان حضرتها نیاحة فان قدر علی المنع منعهم وان لم یقدر یصبر وهذا اذا لم یکن مقتدی فان کان مقتدی ولم یقدر علی منعهم یخرج ولا یقعد لان فی ذلک شین الدین وفتح باب المعصیة علی المسلمین والمحکی عن ابی حنیفه رح فی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدی ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن مقتدی لقوله تعالی فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین هذا کله بعد الحضور و ان علم قبل الحضور لا یحضره لانه لم یلزمه حق الدعوة بخلاف ما اذا هجم علیه لانه قد یلزمه ودلت المسئلة علی ان الملاهی کلها حرام حتی التغنی بضرب القصب وکذا قول ابی حنیفه رح ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون **انتهی**

اینکه ازین روایت هیچ غبی و ذکی نخواهد فهمید که مذهب صاحب هدایه حرمت غنای مطلق است یا جلوس در مجلس غنا نزد وی رضی الله عنه کفر و معصیت است

زیراکہ این فہم بخلاف عبارت النص کتاب است چہ ترجمہ عبارت متن ہمین است ہر کہ
خوانده شود بسوی مهمانی یا بسوی طعام پس بیاید در ان مجلس چیزے لعب یا سرود
پس ہیچ مضایقہ نیست کہ آنجا بہ نشیند و بخورد و باتفاق جمیع فقہا و اصولین لا باس
درجواز مستعمل میشود کما صرح بہ فی الاشباہ والنظایر درین صورت اصل مسئلہ متن
ہمین قدر است ہر کہ در مجلسی مدعو باشد و در انجا غنا یا لعب یابد نشستن و طعام خوردن
آنجا جایز است نزد امام رضی اللہ عنہ وعبارت ما بعد براے تصحیح و تائید اصل مسئلہ
است زیراکہ قولہ وقال ابوحنیفہ رح ابتلیت بہذا مرة فصبرت تا قولہ فلا یترکہا
لما اقترنت بہ من البدعة من غیره دفع دخل مقدر است تقریر سوال مقدر اینکہ
ماتن بجواز جلوس در مجلس غنا حکم کرده واز امام منقول است ابتلیت بہذا
مرات فصبرت ولفظ صبرت بر عدم جواز دلالت میکند زیراکہ صبر بر مصیبت می شود
ودر مباح شرعی مصیبتے نیست مطلب شارح از جواب سوال مذکور این است
کہ لفظ صبرت دلیل عدم جواز نیست بلکہ دلیل ترک اولے است چنانچہ وجہ ترک
اولی بیان کرد بقولہ لان اجابة الدعوة سنة الی اخره وقولہ کصلوة الجنازة
واجب الاقامة وان حضرتہا نیاحة تمثیل مسئلہ بمسئلہ است بعد بیان میکند کہ در
صورت پیش آمدن منکر در حق مقتدی چہ می باید تا قولہ فان قدر علی المنع منعہم
والا یخرج بعد ازین بیان حکم ملاہی ممنوعہ میکند بقولہ دلت المسئلة علی ان الملاہی
کلہا حرام حتی التغنی بضرب القصب یعنے ہر گاہ بعد علم وجود لعب وغنا کہ از قسم بدعت
است حضور در مجلس جایز نشد این مسئلہ دلالت کرد کہ ملاہی منکره معمولہ کفار
حرام باشد وہمچنین قول امام کہ ابتلیت بہذا فصبرت است بہ تحریم ملاہی منکره دلالت میکند

وقرینه بر دلالت اینست که ابتلا نمیشود مگر در حرام اینست مطلب کلام صاحب هدایه
پس کجاست این کلام را دلالت بر حرمت غنای مطلق غایت ما فی الباب اینکه
ضرب قصب نزد وی حرام باشد چنانکه بطرف حرمت نی اکثر علما رفته اند سوال اگر
کسی گوید که تو عبارت شرح و متن را موافق مطلب خود ترجمه ساختی والا رای صاحب هدایه
موافق مذهب امام صاف و صریح در حرمت مطلق غنا است ولهذا شارح غنا را شامل
ملاهی گردانیده و تصریح نموده ان الملاهی کلها حرام جواب وا همه مدعی بر خطا است
چراکه خود صاحب هدایه در باب الغصب مینویسد اما طبل الغزاة والدف الذی یباح
ضربه فی العرس یضمن بالاتلاف من غیر خلاف پس در عرس غنا نزد وی بطریق اولی
مباح شد و هرگاه در یک مقام هم مباح شد حکم بحرمت مطلق نمیتوان کرد و اگر مطلب
هدایه موافق غلط فهمی مدعی گفته شود بران ایراد چند وجه میشود اول اینکه اگر لعب
و غنای مطلق نزد وی رضی الله عنه داخل ملاهی محرمه بودی لا باس بان یقعد
و یاکل نگفتی و استدلال نکردی باینکه اجابت دعوت سنت است گذاشته نخواهد شد
بسبب اقتران بدعتی زیراکه بر قول مدعی جلوس فی الملاهی و تلذذ بدان کفر است
و ارتکاب هیچ معصیت که موجب کفر باشد برای اقامت سنت نزد هیچکس جایز نیست
استدلال مذکور جاری نمیشود مگر در بدعت مکروهه دوم اینکه لفظ فان لم یقدر علی
المنع یصبر دلالت میکند که لعب و غنای مذکور نزد شارح حرام نیست والا صبر بر حرام سوای
صورت اکراه معنی ندارد و امام رحمۃ الله علیه مجبور و مکره نبود که بعد ابتلا بران صابر میشد
سوم اینکه شارح در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد گفتی برای حکم و عدم جواز حضور مجلس میان
مقتدی و غیر مقتدی فرق نکردی چون فرق بیان کرد معلوم شد که مراد ترک اولی است

دفع توهمات معترض بر شرح و بیان مطلب صاحب هدایه

لہ از مقتدی ترک اولی میشود و از غیر مقتدی میشود چنانچہ قولہ ولو کان ذلک علی المایدۃ
لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن مقتدی بران دلالت میکند زیرا کہ لفظ لا ینبغی در ترک اولی
مستعمل میشود نہ در حرام چہارم اینکہ قولہ ودلت المسئلۃ علی ان الملاھی کلہا حرام اگر مراد
از ملاہی مطلق لہو ولعب گیرند حمل حرام بران صحیح نیست زیرا کہ در قانون دوم بسیار
اقسام ملاعب وملاہی مباحہ بدلیل شرعی ثابت کردہ شدہ پس حکم کلی حرمت وقتی درست شود
کہ مراد از کل جمیع افراد ملاہی منکرہ گرفتہ شود پنجم اینکہ ابتلا را بمحرم خصوصیت نیست ابتلا
بفعل حلال وحرام ہر دو میشود چہ خود امام ابو حنیفہ رح لفظ ابتلا را در مباح استعمال کردہ
میفرماید ابتلیت بقبول القضاء وضرب السیوط فاخترت الضرب علی القضاء وظاہر است
کہ قبول قضا از محرمات شرعی نبودہ است وسوای آن در کلام اللہ جا بجا لفظ ابتلا
واقع است ودر آنجا معنی حرمت مراد نیست چنانچہ واذ ابتلی ابراہیم ربہ بکلمات فاتمہن فلا یعنی قولہ
ان لا یکون بالمحرم ششم اینکہ اگر کلام صاحب ہدایہ بر حرمت مطلق محمول باشد و از قول امام
نیز ہمین معنی مراد گیرند در قول وفعل مجتہد تناقض لازم می آید زیرا کہ در باب ثانی از روے
کتب معتبرہ ثابت گردیدہ است کہ امام رح بنفس نفیس خود سماع غناء کردہ است پس
ضرور است کہ قول امام مطابق فعل وی باشد ہر جا کہ قول مخالف فعل وارد شدہ باشد تاویلش
واجب است چنانچہ شیخ عبد الحق رحمۃ اللہ علیہ در مدارج النبوت باینمعنی تصریح فرمودہ است
کما مر فی الباب الثانی ازین ہمہ وجوہات معلوم شد کہ مطلب ہدایہ آنچہ مدعی فہمیدہ بود خطاء فاحش بودہ
است وحق ہمان است کہ اول توضیح آن کردہ شد وبرین تقدیر محمل صحیح قول امام رحمۃ اللہ
علیہ چنان میتوان شد کہ امام بنظر اولویت در آخر عمر ترک سماع گفتہ باشد وبجہت اتقا با وجود
تحلیل در حق دیگران بر نفس خودش حرام گردانیدہ باشد وبعد ازین عزیمت بدعوی

یا تقریبی سماع شنید و بران صابر گردید و از انجا حکایت است ابتلیت بهذا امر کا
فصبرت براین تاویل هیچ قباحتے لازم نمی آید و توفیق میان قول و فعل مجتهد بوجه احسن
میگردد از انجا که از تنبیهات سابق الذکر منشای اختلاف و سبیل قطع نزاع شرو معلوم
گردیده و حال استدلال اہل تحریم از محاکمه ہر سه روایت مذکوره بوضوح پیوسته انشاء الله تعالی
بیننده این رساله را بصیرتی پیدا خواهد گشت که در مغلطه اہل تحریم نخواهد افتاد و ہر دلیل
عقلی و نقلی که بر حرمت مطلق غنا در پیش خواهد آمد مطابقت آن از کلیات و اصول
مرقومه خواهد نمود درینصورت احتیاج نقل دیگر روایت حرمت نمانده و لیکن بنا بر مزید
احتیاط تکمیل باب سوم بانتباہات چند ضرور است انتباه اولی اگر کسے گوید که قطع نظر
از اقوال فقهیه که از روی محاکمه رد و قدح آن کرده شد بحسب اقوال بعضے صوفیه که علم و
فضل آنها مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است حرمت مطلق غنا و مزامیر ثابت
میشود از انجمله قول حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره
است که در غنیة الطالبین در باب آداب اکل و شرب آمده چنانچه عبارت آن بمقام
معه ترجمه آن نقل کرده می آید هذا الذی ذکرنا اذا کان خالیا عن المنکر اینکه یاد
کردم از قبول کردن دعوت ولیمه وغیره وقتی است که باشد طعام خالی از نا مشروع
شرع فان حضر منکرا پس اگر حاضر شود طعام را نا مشروع خدا کالطبل چنانچه دهل
والمزمار والعود بربط و نای والشبابة و الرباب نام سازها است والمغانی
و مجلسهای اہل سرود و الطنابیر و طنبورها والمعزاف الذی یلعب به المتزهه ساز یکه
می بازند با و ترکان لا یجلس هناک نه نشیند در انجا لان جمیع ذلک محرم زیرا که همه آن ها
حرام است واما الدف فیجوز استعماله فی النکاح و هر چونکه دایره است

۱۶۲ انتباه اولی در دفع شبهه حرمت غنا که در کلام حضرت غوث الثقلین در غنیة الطالبین بهم رسیده

پس رواست بکار بردن آن در نکاح و سماع القول بالقصب والرقص مکروه و شنیدن
سخن بیہودہ بازی و رقص کردن مکروه است کما فسر بعض المفسرین چنانچہ تفسیر
کرده اند بعضے مفسران قوله عزوجل فرموده خدایرا که اینست ومن الناس من یشتری
لهو الحدیث و بعضے مردمانند که میخرند سخن بیهوده را فقال پس گفت آن بعض مفسران
هو الغناء والشعر آن سخن بیهوده سرود و بیت است وجاء فی بعض الاحادیث عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال و آمده است در بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اینکه گفت پیغمبر صلعم الغناء ینبت النفاق فی القلب سرود میرویاند نفاق را در دل
کما ینبت الماء البقل چنانچه میرویاند سیل سبزه را و سئل الشبلی رضی الله عنه عن الغناء
پرسیده شد شبلی را از سرود فقیل احق هو پس گفته شده آیا درست است سرود قال
لا گفت شبلی نه فماذا بعد الحق الا الضلال پس کدام چیز است پس از راستی مگر گمراهی
ثم یکفی فی کراهته پس بس میکند در مکروه بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع چیزیکه
دران است از شورش طبع و هیجان الشهوة و برانگیختن آرزو والمیل الی النسوان
و خواهش بسوی زنان واباطیل النفوس بسوی بیهودگیهای نفس و رعونا تها
و بیجر دیهای نفس والطرب و خوشحالی والسخف و سبکی والدناءة و فرومایگی والاشتغال
بذکر الله تعالی اطیب واسلم و شغل گرفتن بیاد خدا خوشتر و درست تر است لمن
امن بالله والیوم الاخر هر کسے را که ایمان آورده بخدا و بروز قیامت انتهی جواب
آنچه جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی علی نبینا و علیه السلام نوشته اند
همه حق و راست و مطابق مدعای ماست زیرا که از دیباچه رساله تا آخر این باب کرات
و مرات تصریح نموده ایم که غناء مزامیر که بوضع مخصوص کفار و اهل جاهلیت است

بالاتفاق حرام است و در کلام اللہ و احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر جا کہ مذمت
وحرمت غنا و مزامیر است در انجا حرمت مقید است بقیود و شروط منکر و ہر جا کہ بلا قید
است بموجب قاعدہ اصول کہ مکرر ترقیم یافتہ مطلق محمول بر مقید است پس ہر کہ در کلام
حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ غور خواہد نمود خواہد دانست کہ بیان حرمت در
موضع خاص است چنانکہ عبارت وی رضی اللہ عنہ من قولہ فان حضر منکرا الی
قولہ والاشتغال بذکر اللہ تعالی اطیب واسلم صراحۃ دلالت دارد بر آنکہ غنا و مزامیر با
حضور منکرات کہ عبارت از لعب و رقص و سماع کہ خالی از ریا و الہی است حرام ہست
و ہمان سماع باعث شورش طبع و بر انگیختن آرزو و خواہش بسوی زنان و بیہودگیہای
نفس میشود و تقید حرمت بقیود و شروط مذکورہ صاف دلیل است بر آنکہ اگر سماع
غنا و مزامیر از منکرات مذکورہ خالی باشد حرام و مکروہ نیست و قطع نظر از سیاق و سباق
عبارت و قراین کلام کہ مذکور شد دلیل قاطع بر اینمعنی کہ مراد آنحضرت رضی اللہ عنہ از
حرمت مذکورہ حرمت سماع و مزامیر مستعملہ صوفیہ کرام نیست آنست کہ محبوب
سبحانی علی نبینا و علیہ السلام در آخر ہمین کتاب غنیۃ الطالبین فصل طولانی در آداب
سماع صوفیہ کرام نوشتہ اند ہر چند نقل آن در خاتمہ منظور بود لکن رغما للمنکرین و اثباتا
للحق والیقین ہمین جا معہ ترجمہ نقل کردہ می آید فرمود رضی اللہ عنہ **فصل** فی ادابہم
فی السماع در بیان ادبہای درویشان در شنیدن سرود من ذلک ان لا یتکلف
السماع ولا یستقبل بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یقصد بشرطہ
الادب ذاکرا الی ربہ بقلبہ مشتغلا بحفظ قلبہ من طوارق الغفلۃ والنسیان فاذا
فرغ سمعہ شیء یری القاری للقران کانہ مستنطق من قبل الحق عزوجل بما یرد

ترجمہ فصل غنیۃ الطالبین در آداب سماع

علیه من تعریفات الغیب ایاه مما یوجب ترغیبًا و ترهیبًا وانسًا وعتابًا او زیادة فی قیام
بعبادة عز وجل فعند ذلك بادر الی ما یرد علیه وقابل الاشارة الیه بالله ترجمه
از انجمله اینست که رنج نبرد در سماع و پیش نه آید اورا باختیار خود پس اگر موجود شود سماع
پس سزاوار شونده است اینکه بنشیند بشرط ادب یاد کننده پروردگار خود را بدل مشغول
شونده بنگاه داشت دل از رونده غفلت و فراموشی پس وقتیکه بگوید گوش او را چیزی
بزباند خواننده قرآن را چنانستی که نطق میکند از جانب حقتعالی در انچه وارد میشود برو
از واناندنهای غیب او را از انچه موجب است بر راغب گردانیدن و ترسانیدن
و انس و عتاب را زیادتی در پا داشتن عبادت حقتعالی را پس نزد آن سماع چستی کند
بسوی چیزیکه وارد میشود برو و مقابل کند اشاره را بسوی آن دارد بجسب بجا آوردن
او وان کان السماع بحیث یصیر لسان القاری لسانه وصار کانه یخاطب بما
یقرءه القاری فعل ما یحصل مما یجد قلبه فی ذلك بحیث یکون موافق العبودیة
وآداب الشریعة فی الجملة لا یکون فی الطریقة ولا فی علم الحقیقة شی یخالف
آداب الشریعة و اگر باشد سماع باین حدیث که گردد زبان خواننده زبان حق و
گشت شنونده چنانستی که خطاب میکند او را حق بچیزے که میخواند خواننده بکند انچه
حاصل شود از انچه می آید دل او در سماع بحیثیتے که باشد موافق حق بندگی و آداب شریعت
و مجمل کلام آنکه نیست در راه طریقت که عبارت از سلوک است و در عالم حقیقت
که عبارت از مکاشفه است چیزے مخالف آداب شریعت واذا کان فی القوم
شیخ حاضر فی السماع فالواجب علی الفقیر السکون ما امکنه ومراعات الشیخ
فان ورد علیه امر غالب فبقدر الغلبة یسلم الیه الحرکة فاذا سکنت الغلبة فالاولی

له السکون ومراعاة الشیخ ووقتیکه باشد در قوم پیر حاضر وقت در سماع پس لازم است بر درویش آرام تا آنکه ممکن است او را و رعایت پیر اگر وارد شد برو امر غالب پس باندازه غلبه مسلم داشته شده است باو جنبیدن پس وقتیکه آرام گیرد غلبه حال پس بهتر او را آرام و رعایت پیر است ولا ینبغی للفقیر ان یقاضی القاری ولا القوال ان یستبدل القول الذی هو ادنی بالذی هو خیر اعنی الابیات بالقران علی ما هو عادة اهل زماننا فلو صدقوا فی قصدهم وتجردهم وتصرفهم لما انزعجوا فی قلوبهم و جوارحهم بغیر سماع کتاب الله عز وجل اذ هو کلام محبوبهم وصفته وفیه ذکره و ذکر الاولیا الاولین والآخرین والماضین والغابرین والمحب والمحبوب والمرید والمراد و عتاب الله عین محبته ولومهم وغیر ذلک ونباید درویش را این که طلب کند خواننده را که بدل بکن سخن را که پست است بسخن نیک یعنی ابیات را بخوان بجای قرآن چنانچه عادت اهل زمانه ماست پس اگر صادق می بودند در خواهش خود و تجرد خود و از علائق و در تصرف خود هر آئینه نمی جنبیدند در دلهای خویش و اعضای خویش جز از شنیدن کتاب خدا تعالی از جهت آنکه او کلام محبوب ایشان است و صفت اوست و در وست ذکر آن محبوب و ذکر اولیای پیشینیان و پسینیان و گذشتگان و آیندگان و محب و محبوب و خواهنده و خواسته شده و سرزنش دعوی کنندگان محبت او و ملامت ایشان و غیر آن فلما اختل صدقهم وقصدهم وظهرت دعوی من غیر بینة وزهرهم وقیامهم مع الرسم والعادة من غیر عزیمة باطنة وصدق السریرة والمعرفة والمکاشفة والعلوم الغریبة والاطلاع علی الاسرار والقراب والانس والوصول الی المحبوب والسماع الحقیقی وهو الحدیث والکلام الذی هو سنة الله عز وجل مع علماء الله عز وجل والخاص

من الاولیاء والابدال والاعیان وخلت بواطنهم من ذلك كله ووقفوا مع القوال
وللابیات والاشعار التی تثیر الطباع وتهیج نایرة العشاق بالطبایع لا بالقلوب والارواح
پس هرگاه که خلل پذیرفت راستی وقصد ایشان وپیدا شد دعوی بے گواه ودروغ ایشان
وایستاده بودن ایشان با رسم درویشی وعادت بغیر طبیعت باطنی وراستی ومعرفت حق
وکشف حقایق وعلوم غریبه ومطلع شدن بر راز ها نزدیکے حق وانس ورسیدن محبوب
وسماع حقیقے وآن حدیث وکلام است که طریقه وعادت حق تعالے است با کسانیکه عالم
اند باو وخلص اند از اولیای وابدال واشراف وخالی است درونهای ایشان ازان
چیزها همه واستاده اند با گوینده بیتها وشعرها که می برانگیزند طبیعتها را ودرشورش می آرند
آتش عاشقان طبیعتهای نفسانی را نه عاشقان دلها وارواح را فینبغی للفقیر الذی
هو فقیر الحق عزوجل لا الخلق هو فقیر المعنی وفقیر الصورة هو فقیر من الدنیا
والاخرة ان لا یقاضی القاری والقول بالتکرار والاعادة بل یمیل ذلك الی الحق
سبحانه ان شاء قیض من ینوب عنه فی التقاضی او یلهم القوال بالتکرار اذا کان
الفقیر المستمع صادقا وله فی التکرار دواء مصلحة پس می باید مرد درویشی را که او درویش
حق نه درویش خلق است مراد ازان درویش توانگرے صورت است او فقیر است
از دنیا وآخرت چه در دل او جاے هیچ کدام ازینها نیست اینکه طلب نه کند خواننده
وگوینده را بتکرار و باز گردانیدن انچه میخواند بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالے اگر
خواهد بگمارد کسے را که باشد ازان درویش در طلب یا الهام کند خدا تعالے گوینده را
بتکرار وقتیکه باشد درویش شنونده راست ومراو را در تکرار دارو ومصلحت ولا ینبغی
للفقیر ان یستعین لغیره فی حال السماع وان سال الفقراء منه المساعدة علی الحرکة

فلیساعدهم وذلك ضعف فی الحال ونباید درویش را ازینکه یاری جوید بغیر خود در حال
سماع پس اگر خواهند درویشان از دیاری را بر جنبش پس باید یاری دهد ایشان را
واین مستحب است در حال واذا کان سمع الفقیر ایةً او بیتاً فلا یجب ان یزاحمه
احد ویجب ان یسلم له وقته اگر بشنود درویش آیتے یا بیتے را پس مزاحم نشود او را
هیچ یکے و واجب است که مسلم دارند برای او وقت او وان خولف فزاحم
فالاولی للمزاحم له التسلیم واگر مخالفت کرده شد مزاحمت رسانیده شد او را
پس بهتر برای مزاحمت رسانیده شده تسلیم است واذا تحرك الفقیر علی ایة
او بیت فیجب علیه ان یسلم وقته واگر جنبید درویش بر شنیدن آیتے یا بیتے پس واجب
است بر وی اینکه مسلم داشته شود او را وقت او وان وقع للحاضرین علیه اشراف وراءوا
منه تقصیراً او نقصاً فالواجب علیهم الستر علیه والحمل منه فان اقتضی الوقت تنبیه
فنبهوه بالرفق او بالقلب لا باللسان وههنا یحتاج الی قوة حال وصفاء باطن وعلم
دقیق واطلاع وادب کامل ومحافظة شدیدة حمیدة واگر واقع شد حاضران را
اطلاعی و دیدند از ان درویش تقصیر یا نقصانی پس واجب است بر ایشان ستر بر و
وتحمل از وی پس اگر تقاضا کرد وقت آگاهانیدن او پس بیاگاهانند او را بنرمی یا بدل
نه بزبان واینجا بذل احتیاج میشود بسوی قوت حال وصفای باطن وعلم باریک
وواقف شدن بر راز دیگرے وآداب درست ونگاه داشت سخت نیکو انتهی
سوال اگر کسے گوید در صورتیکه نزد حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه سماع جایز
بود می بایست که بنفس نفیس خودش می شنیدند وسماع آنحضرت در کتب منقول
میشد حالانکه نیست جواب دفع این اعتراض بچند وجوه است اول اینکه گفته ایم که

۱۴۵ [illegible]

سماع غنا فرض و واجب یا از ضروریات دین است تا شنیدن آن هر کسے را ضرور باشد بل در دیباچه نوشته شده است که هر که موفق بمزید تقوی باشد و عزیمت نماید که از مباحات شرعیه نیز آنچه اختلافی است ترک کرده عمل بمتفق علیه اختیار کند احوط در حق اینچنین کس آنست که از سماع و مزامیر مطلقاً پرهیز کند دوم اینکه چیزیکه حلال و مباح است اگر آنرا در تمام عمر خود شخصے بعمل نیارد نزد وی حرام نخواهد بود چه جا که وی آداب آن بطور عبادات بیان کرده باشد سوم اینکه از کدام دلیل ثابت شد که حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بعد حضوری سماع آنرا نشنیدند سکوت مردم از نقل آن دلیل عدم ثبوت نشود چهارم اینکه سماع وی رضی الله عنه در کتب نیز منقول است غایت ما فی الباب اینکه بروایت ضعیف باشد لیکن بعد ثبوت جواز از قول مجتهد برای ثبوت فعل مجتهد روایت ضعیف هم معتبر می باشد پس اعتراض منکر بسبب لاعلمی اوست چنانچه صاحب اقتباس الانوار که از اجله مشائخ چشتیه است در کتاب مذکور می نویسد که قصه ملاقات خواجه بزرگ در قصبه چیپال با حضرت غوث اعظم راقم این کاتب حروف از زبان بعضے ثقات چنان شنیده که چون خواجه بزرگ در قصبه چیپال تشریف آورد حضرت غوث اعظم برای وی قوالان را طلبید و مجلس ترتیب داده حضرت خواجه بزرگ بوجه سماع در آمد و حضرت غوث اعظم عصائے دست مبارک گرفته ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش میریخت ناگاه سر عصای وی رضی الله عنه بجنبش در آمد خادم گفت که چگونه باشد که سر عصای شما بجنبد آنحضرت فرمود نمی بینی عارفی کامل در سماع و رقص است و از عرش تا ثرے همه اشیای عالم بمتابعت وی در رقص اند منکه تمامی عالم را بقوت ولایت نگاه میدارم والا درین حالت وقتی روی داده است

نقل عبارت اقتباس الانوار در ثبوت سماع حضرت محبوب سبحانی

که کونین زیر و زبر گردد و همه اشیا از عرش تا ثری از مقام خویش انتقال کرده برقص در آیند
و همراه این عارف کامل بگردند و فتنه و غوغای عظیم در عالم واقع شود و چون مجلس سماع
آخر شد هر دو آفتاب عالمتاب در یک برج حجرهٔ خاص حضرت غوث اعظم سه روز و شبه
با یکدیگر صحبت خاص و محرمانه داشتند و نسبت محبوبیت و شغلے که به پیمانه زیست وی این
نسبت حاصل می آید از سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بخواجه بزرگ رسید و شغل
سیر وجود و هفت علم و سرپایه چشتیه از خواجه بزرگ بآنحضرت رضی الله عنه رسید و بعضے
میگویند که ترتیب خاص اسم اعظم که حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی را
رضی الله عنه از رسول خدا سینه بسینه رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرمود و ترتیب
مخصوص اسم اعظم که حضرت خواجه بزرگ را از رسول خدا سینه بسینه رسیده بود از وی
بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه رسید انتهی آین بود جواب شبهه که معترض را از کلام
حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه ناشی شده بود اشتباه ثانی مزلة الاقدام دیگر برای
منکرین باب بست و سوم عوارف المعارف است که دران جمع حضرت شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس سره العزیز القول فی السماع رداً و انکاراً نوشته اند نقل آن بخوف
اطناب گذاشته می آید جوابش همین قدر بس است که معترض پردهٔ غفلت از چشم
برداشته عنوان هر باب را مطالعه نماید که وی رضی الله عنه درینباب رد و انکار از سماع
منکر و غنای مذموم و مذمت رقص و وجد زور و کذب میکند و اول از انکه باب بست و دوم
است فی القول فی السماع قبولاً و ایثاراً و دران بعد نقل آیات و احادیث و اقوال صحابه
و فقها که در باب اباحت سماع و غنا آمده است هرچه در حق منکر نوشته اند نقلش درینجا
لازم افتاد اما وجه منع لا انکارا فی السماع و هو ان المنکر للسماع علی الاطلاق

۱۶۷ اشتباه ثانی در دفع اشتباه حرمت غنا که از کلام شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف ناشی میشد

۱۶۸ نقل عبارت عوارف المعارف که در حق منکر سماع نوشته

من غير تفصيل لا يخلو من احد امور ثلثة اما جاهل بالسنن والآثار واما متبرم بما ابيح
له من اعمال الاخيار واما جامد الطبع لا ذوق له فيصر على الانكار وكل واحد
من هؤلاء الثلثة يقابل بما سوف يقبل اما الجاهل بالسنن والآثار فيعرف بما اسلفنا
من حديث عائشة رضي الله عنها والاخبار والآثار الواردة في ذلك وفي حركة
بعض المتحركين بعرف رخصة رسول الله صلى الله عليه وسلم للحبشة في الرقص ونظر
عائشة اليهم مع رسول الله صلعم هذا اذا سلمت الحركة من المكاره التي
ذكرناها وقد روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلي رضي الله عنه
انت مني وانا منك فحجل وقال لجعفر اشبهت خلقي وخُلقي فحجل وقال لزيد انت اخونا
ومولانا فحجل وكان حجل جعفر في قصة ابنة حمزة لما اختصموا فيها علي وجعفر وزيد واما
المنكر المغرور بما ابيح له من اعمال الاخيار فيقال له يقربك الى الله تعالى
بالعبادة بنيتك ولا يشغل جوارحك بها وهو لا ينقلب ما كان لعمل جوارحك
قدر فانما الاعمال بالنيات ولكل امرء ما نوى والنية تنظرك الى ربك خوفا
ورجاء فالسامع من الشعر بيتا يأخذ منه معنى يذكر الآخرة وربما فرحا وشوقا
وحزنا وانكسارا وافتقارا كيف تقلب قلبه في انواع ذلك ذا لكل المريد ولو سمع صوت
طائر يطرب له ذلك الصوت وتفكر في قدرة الله تعالى وتسوية حنجرة الطائر وتسخير
حلقه ومنشاء الصوت وتأديته الى الاسماع كان في جميع ذلك الفكر مسبحا ومقدسا
فاذا سمع صوت آدمي وحضره مثل ذلك الفكر وامتلاء باطنه ذكرا وفكرا كيف ينكر
ذلك حكي بعض الصالحين قال كنت معتكفا في جامع جدة على البحر فرأيت يوما طائفة
يقولون في جانب منه شيئا فانكرت ذلك بقلبي وقلت في بيت من بيوت الله تعالى

يقولون الشعر فرايت رسول الله صلعم في المنام تلك الليلة وهو جالس في تلك الناحية
والى جنبه ابوبكر اذا ابوبكر رضی الله عنه يقول شيئًا من القول والنبی عليه السلام يستمع
ويضع يده على صدره الكريم كالواجد بذلك فقلت في نفسی ما كان ينبغی لی ان
انكر على اولئك الذين يستمعون وهذا رسول الله صلی الله عليه وسلم يستمع وابوبكر
الى جنبه يقول فالتفت الى رسول الله صلعم وهو يقول هذا حق بحق او حق من حق
وقال شيخنا بلى اذا كان الصوت من امرد تخشى بالنظر اليه الفتنة او من امراءة غير
محرم وان وجد من الانكسار والافتكار ما ذكرناه يحرم سماعه لخوف الفتنة لا لاجل
الصوت ولكن يجعل سماع الصوت حريم الفتنة ولكل حرام حريم ينسحب عليه
حكم المنع لوجه المصلحة كالقبلة للشاب الصائم حيث جعلت حريم الحرام الوقاع وكالخلوة
بالاجنبية وغير ذلك فعلى هذا قد يقتضی المصلحة المنع من السماع اذا علم حال السامع
وما يؤدی به سماعه اليه فيجب المنع حريم الحرام هكذا وقد ينكر السماع جامد الطبع
عديم الذوق فيقال له العنين لا يعلم لذة الوقاع والمكفوف ليس له بالجمال البارع
الاستمتاع وغير المصاب لا يتكلم بالاسترجاع فما ذا ينكر من محب يرى باطنه
بالشوق والمحبة ويرى الخناس روح الطهارة في مضيق قفس النفس الامارة بالسوء
يم يرويه لنسيم الانس الاوطان ويلوح له طوالع جنود العرفان وهو لوجود النفس في
دار الغربة يتجرع كاس الهجران باءن وتحت اعباء المجاهدة فلا يروح عنه نسوائح
المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال لا يقترب من كعبة الوصال
ولا يكشف له السبل من الحجال فيستروح بنفس الصعداء ويتأسى بالالم من شدة
البرحاء ويقول مخاطبا النفس والشيطان وهما الفتان شعر

ایا جبلی نعمان بالله خلیا | نسیم الصبا یخلص الی نسیمها | فان الصبا ریح اذا ما تنسمت
علی قلب محزون تجلت همومها | اجد بردها او تشف منی حرارة | علی کبد لم یبق الا صمیمها
الا ان اوجاعی بقلبی مقیمة | واقبل داء العاشقین قدیمها | لعل المنکر یقول هل المحبة

الا امتثال الامر وهل یعرف غیر هذا وهل هناک الا الخوف من الله تعالی وینکر المحبة الخالصة التی تختص بالعلماء الراسخین والابدال المقربین ولما تقرر فی فهم القاصر ان المحبة یقتضی مثالا وخیالا واجناسا واشکالا ینکر محبة القوم ولا یسلم ان القوم یلغوا فی ریب الایمان الی اتم من المحسوس وجادوا من فرط الکشف والعیان بالارواح والنفوس انتهی و مینویسد شیخ رضی الله عنه درین باب فوایدی که اگر احصای آن کرده شود کلام بطوالت می کشد لاجرم برانیقدر اکتفا نموده بعض فواید باب بست چهارم در خاتمه ترقیم خواهد یافت انشاء الله تعالی **انتباه ثالث**

علی هذا القیاس بعضی مردم حجت میکنند که از سلطان المشایخ محبوب الهی حضرت نظام الدین اولیا قدس سره العزیز در فواید الفواد حرمت غنا و مزامیر منقول است جوابش اینکه درکتاب مذکور از حضرت شیخ المشایخ چندجا ذکر مسئله سماع و غنا منقول شده است و هرجا جواب بمقتضای حال سایل داده اند یعنی هرکه در سوال تفصیل کرده جواب مفصل یافته و هرکه باجمال سوال کرد و راه خصومت و تعصب پیمود آن طبیب حاذق و پیر مخبر صادق بنا بر اصلاح قلب فاسد سایل شرایط مزید تقوی امری داشته بمقتضای حال سایل از بدعت و مزامیر محمد سماعت خود ملاحظه ساخته اند و چنانکه دیگر جمیع فقیرام شرایط سماع بیان کرده اند مطابق آن حضرت ایشان نیز فرموده اند بلکه از کلام ایشان یکسان بودن مزامیر و غیر مزامیر برای صاحب ذوق و اهل درد و ثبوت

بیان آنکه [illegible] سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سره [illegible]

سماع و رقص در مسجد از بعضے مشایخ عظام ہمچو حضرت شیخ فرید الدین علی نبینا و علیه السلام
ثابت و بتحقیق پیشو و دو سه مقام کتاب مذکور نقل کرده می آید هر که عاقل و منصف است
غور نموده خواهد دریافت که در کلام مذکور چیزی خلاف تفصیل مرقوم الصدر نیست
و مطابق مدعای ماست در دیباچه سوم بوقایع دوم صفر مینویسد شخصی بیامد و
حکایت بدعتی تقریر کرد که هم اکنون در فلان موضع از یاران شما جماعتی کرده اند و
مزامیر در میان بود خواجه ذکره الله بالخیر این معنی حکایت پسندیده فرمود که من منع
کردم که مزامیر و محرمات نباشد هرچه کردند نکو نکردند درین باب بسیار غلو میفرمود
تا بغایتے که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او مقتدی دران جماعت
عورات هم باشند پس اگر امام را سهو افتد از مردان که اقتدا کرده باشند یکے تسبیح
اعلام دهد بگوید سبحان الله و اگر نگوید و زنے بران خطا واقف شود او امام را چگونه
آگاهاند سبحان الله نگوید تا آواز نشنوند پس چه کند بر دست زند و لے کف دست
نزند که آن بلهو میماند پشت دست زند الغرض تا این غایت از ملاهی و امثال آن
پرهیز آمده است پس در سماع بطریق اولے که ازین باب نباشد یعنی در منع دستک
چندین احتیاط آمده است در منع مزامیر بطریق اولے بعد از ان فرمود که اگر یکے از
مقامی بیفتد باری در شرع افتد مبادا اگر از شرع بیرون افتد پیش چه ماند بعد ازان
فرمود که سماع مشایخ کبار شنیده اند و آنانکه اہل انکار اند و نیز آنکس که صاحب
ذوق است و درد دروی هست بیک بیت که از گوینده بشنود و او را رقتی پیدا آید
اگر مزمار در میان باشد و یا نباشد اما آنکه از عالم ذوق خبر ندارد اگر پیش او گویندگان
باشند و از هر جنس مزامیر باشد چه سود دارد چون او از اهل درد نیست پس معلوم شد

که این کار تعلق بدرد دارد نه بمزامیر و غیر آن بعد ازان فرمود که مردم را همه روز حضور کجا
میسر است اگر در روزی وقتی خوش دریافت اوقات تفرقه آن روز در پناه آن وقت
باشد اگر در جمعی شخصی صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد و جمله
اشخاص در پناه آن شخص بعد ازان فرمود که در ایام ماضی قاضی
بود در اجودهن دایم با خدمت شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله سره العزیز
منازعت نمودی تا وقتی از غایت خصومت در ملتان رفت با صدور وا میگفت که کجا روا باشد
که یکی در مسجد نشیند و آنجا سماع فرماید و گاه گاه رقص هم باشد ایشان گفتند اینکه تو میگویی
بگو که واقعه کیست و این را که میکند گفت شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز ایشان
گفتند با او هیچ نتوانیم گفت بعد ازان خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که من هر بار که
سماع و هر صفت از گویندگان در سماع شنیده ام الی یومنا تحقیق خرقه شیخ که آنهمه را بر
اوصاف شیخ حمل کرده ام تا وقتی در حالت حیات شیخ قدس الله سره العزیز در جمعی
بودم گوینده این بیت میگفت شعر

مخدوم بدین صفت مبادا	کز چشم بدت رسد گزندی

مرا اخلاق پسندیده و اوصاف شیخ و کمال بزرگی و غایت فضل و لطافت ایشان
یاد آمد چنان رقت درگرفت که در صفت نیاید قوال خواست تا ابیات دیگر گوید
من همین گویانیدم خواجه ذکره الله بالخیر چون بدین حرف رسید در گریه شد فرمود
که بعد ازان بسی بر نیامد که ایشان رحلت فرمودند بعد ازان در تحمیل و تاویل اینمعنی حکایت
فرمود که فردا قیامت یکی را فرمان در رسد که تو در دنیا سماع شنیده گوید شنیده ام
فرمان رسد که هر بیتی که می شنیدی آنرا بر اوصاف ما حمل میکردی گوید آری فرمان رسد

که آن اوصاف حادث بر قدیم چگونه روا باشد گوید خداوند . از غایت
محبت می کردم فرمان رسد که چون از محبت میکردی بر تو رحمت کردیم
انتهی بمقام دیگر می نویسند لحنی سخنے در سماع افتاد یکے از حاضران گفت
که مگر درین وقت حکم شده است که خدمت مخدوم را هر وقت که باید سماع
بشنود او را حلال است خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که چیزی که حرام است بحکم کسی حلال
نشود و چیزیکه حلال است بحکم کسے حرام نشود آمدیم در مسئلهٔ مختلف مثلاً همین حکم سماع
امام شافعی رحمة الله علیه سماع را مباح میدارد با دف و چغانه بر خلاف علما ما اکنون
درین اختلاف بر هر چه حاکم حکم کند همان باشد یکے از حاضران گفت که بعد رین روزها
بعضے از درویشان آستانه دار در مجمعی که چنگ و رباب و مزامیر بود رقصها کرده اند
خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که نیکو نکرده اند و انچه نامشروع است ناپسندیده است
بعد ازان یکے گفت که چون آن طایفه ازان مقام بیرون آمدند با ایشان گفتند که
شما چه کردید دران مجلس مزامیر بود سماع چگونه شنیدید و رقص کردید ایشان جواب
دادند که ما چنان مستغرق سماع بوده ایم که ندانستیم که اینجا مزامیر هست یا نه
خواجه ذکره الله بالخیر چون آن سخن بشنید فرمود که این جواب هم چیزی نیست آن سخن
در جملهٔ معصیتها باید نوشت درین میان بنده عرضداشت کرد که صاحب مرصاد در نیتیجے
نظمے نوشته است و این هر دو مصراع عرض افتاد

گفتی که بنزد من حرامست سماع — گر بر تو حرامست حرامست بادا

خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که آری آن گاه این رباعی را تمام بر زبان مبارک آورد رباعی

دنیا طلبا جهان بکامت بادا — وان جیفهٔ مردار بدامت بادا
گفتی که بنزد من حرامست سماع

ص ۱۹۱ درین عبارت حواله فوائد الفواد از مقام دیگر

گر بر تو حرامست حرامت بادا | باز بنده عرضداشت کرد اگر علماء درین باب بحث کنند در
نفی سماع سخنی گویند نیکو می آید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه نفی کند و اگر هم نزدیک
او حرام باشد آن قدر کند که خود نشنود اما با دیگران خصومت نکند که بشنو و خصومت
صفت درویشان نیست خواجه ذکرالله بالخیر تبسم کرد و ملایم اینمعنے حکایت فرمود
که چندین علماء هستند و چیزے می گویند و یکے نادانسته عربده میکند انتهی دیگر هرجا که
درکلام علما و عرفا ذکر حرمت یا مذمت غنا و سماع یافته شود آنرا بر صور خاص موافق
کلیات سابق الذکر محمول باید کرد لهذا نقل دیگر ضرور ندانسته باب سوم اختتام یافت
الحمد لله علی التوفیق خاتمه در آثار و فواید سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است
بر تذکرات اربعه تذکره اولی در آثار و فواید سماع که در نفس مستمع پدید می آید و موجب
تغیر حال وی میگردد بدانکه سماع سبب اصلاح طبع و موجب جمعیت حال سامع
است و موجبش آنکه آدمی را نفسے است و هوایی و عقلی و روحی و هر یکے را ازین
چهار غذاے باید و هرچه بآدمی میرسد ازان بیرون نیست که غذای یکے ازین چهار
باشد و هرگاه غذای یکے سیر آید حال دیگران بوحشت انجامد و در عالم وجود
پریشانی پیدا شود اما چون نغمتے برسد که هر چهار را دران نصیبے باشد و هریک غذای
خود ازان بردارند دران حال خصومت از میان برخیزد و هریک بغذای خود مشغول
گردند و با یکدیگر توافق سازند و اینچنین حال سماع دست می دهد زیرا که چون سخن بآواز
خوش شنونده آید هریک ازین چهار محظوظ می شوند اولاً نفس در راستی و درستی و کجی صوت
نظم و نثر و صنایع و بدایع آن شخص محظوظ میگردد و هوا در استقامت و انحراف اصول
موسیقی و ترتیب و تنسیق نغمات مایل شود و عقل با صل معانی و لطافت سخن ملتفت گردد

تذکره اولی در آثار و فواید سماع که در نفس مستمع پدید می آید

وروح با آواز خوش که اشارت آنست از عالم ارواح میل کند و از استماع هر یک بغناے
خود لذت و جمعیت و ذوق و شوق حاصل آید که در هیچ نغمتے از غناهی آلهی میسر نباشد لهذا
گفته اند که سماع وارد حق است و تزکیه جسد از هزل و لهو و هیچ حال طبع مبتدی قابل
حدیث حق نباشد مگر بورود این نغمه ربانی مر طبع را اثر می باشد بحجت و قهر چنانچه گروهی
اندر سماع بیهوش شوند و گروهی هلاک گردند و هیچکس نباشد که طبع او از حد اعتدال
بیرون نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست بل امر وجدانی است هر ذی روح
که صحت عقل و سلامت حواس میدارد آنرا ادراک میکند هر که ازین لذت محروم
است بداند که طبع او جامد و عقل و روح وی علیل است و او را بهره از آن نعمت انسانی
نداده اند

	براحوال آنکس بباید گریست	

چنانچه مولوی معنوی قدس سره باین معنی اشارت می فرماید

مومنان گویند که آثار بهشت	نغز گردانید هر آواز زشت	ما همه اجزاے آدم بوده‌ایم
در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم	گرچه بر ما ریخت آب و گل شکے	یاد ما آید از آنها اندکے
ناله سرنای و تهدید دهل	اندکے ماند بدان ناقوس کل	نشنود آن نغمه را خود گوش حس
گر ستمها گوش حس باشد نجس	پس حکیمان گفته اند این لحنها	از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخ است آنکه خلق	می سرایندش بطنبور و بحلق	پس غذاے عاشقان باشد سماع
که درو باشد خیال اجتماع	قوتے گیرد خیالاتے ضمیر	بلکه صورت گیرد آن بانگ صفیر

چون خاصیت مطلق سماع دریافت گردید اکنون باید دانست که سماع محرک آن معنی
بود که در دل سامع باشد چنانچه تایب هر چه شنود او را بدو حسرت و ندامت بود و مشتاق را

مایهٔ شوق و بیت و موقوف تا تاکید یقین محب را باعث انقطاع علایق و سبب لزا از اساس نومیدی
از خلایق و مهجور را در مهاجرت و واصل را لذت مواصلت و گفته اند که مثال سماع
چون آفتاب باشد که بر هر چیزی می تابد اما هر چیز را بمقدار مرتبهٔ وی از ان ذوق و مسرت
باشد یکی را می سوزد و یکی را می فروزد و یکی را می نوازد و یکے را می گداز د پس آثار سماع
بقدر اختلاف طبایع و تفاوت استعداد مستمعان مختلف و متفاوت می باشد و
هر چند مراتب مستمعان بسیار اند لیکن بمقتضیات غلبهٔ نفس و هوا و عقل و روح از چهار
نوع بیرون نیستند یکی آنکه صرف بشنیدن آواز خوش محظوظ شوند از گلوی انسان
باشد آن آواز خواه نغمهٔ آلات و ساز و مسموع بصوت حسن عام است از انکه مهمل باشد
یا موضوع یا موزون و قطع نظر از انکه مسموع مذکور مفهوم گردد یا نگردد و این ادنے تاثیر
سماع است زیرا که درینقدر اثر هر ذی روح شریک انسان است حتی که گاو و شیر
و مار و مور نیز و اینمعنے بجهت مناسبتے است که عالم ارواح را با عالم حسن و جمال در
ازل افتاده است دوم آنکه طبع بالحان و نغمات موزونه بوزن موسیقی مناسب
باشد اینچنین مستمع صرف از نسبت تالیفی اصوات که فیمابین سُر و تال و سم می باشد
متلذذ می شود برابر است که ادائے آن نسبت بآواز خوش باشد یا نا خوش از انسان
باشد یا از چوب و تار و غیره آلات و قطع نظر از انکه مسموع مذکور بامعنے باشد یا بے معنے
و مضمونش مفهوم گردد یا نگردد مستمعان هر دو قسم مذکور صرف از حسن آواز و حسن ادائے
آن بوضع موسیقی حظ می بردارند مساوی است در دل آنها معنی از عشق مجازی
یا حقیقی باشد یا نباشد سوم آنکه در قلب سامع نسبت عشقیه باشد و مقصود او از
سماع فهم مسموع و انطباق مضمونش بر مراد خویش بود و چون اهم مراتب در سماع فهم مسموع است

ذکر اقسام سماع بنسبت مستمعین قسم اول سماع عوام

ومراتب فهم متفاوت لهذا نوع سوم مذکور منقسم میگردد بدو قسم قسم اول سماع عوام است
وآن اینکه هرچه بشنوند وبفهمند آنرا منطبق سازند بصورت مطلوب خود که از جنس مخلوق
است مثلاً اگر ذکر خال وخط وزلف وابرو بشنوند آنرا بمعشوق مجازی خود معین یا مشترک
یا غیر معین فرود آرند واگر ذکر ساقی ومی ومیخانه بشنوند ازان معنی ظاهری آن مراد گیرند
اگرچه این قسم مذموم ترین اقسام سماع است اما در عشق مجازی نیز آتش سماع
بتدریج سوز وگدازی پیدا میکند وطبع عاشق مجازی را آماده قبول عشق حقیقی میگرداند

قسم دوم سماع خواص — سماع مبتدیان

قسم دوم سماع خواص است وآن نیز منقسم میگردد بدو قسم یکی سماع مبتدیان است و
آن اینکه بعد فهم مضمون مسموع را بر احوال خویشتن فرود آرند ونسبت عشقیه که با
خدای سبحانه دارند آتش شوق آلهی را در دل آنها بجنبانند وهر مرید لامحاله مرادی
دارد واورا در طریق سلوک حالی وواردی در پیش است چون سالک مذکور
بشنود وبفهمد که مسموع مشتملست بر چیزی که مناسب حال اوست البته سماع در معامله
وی خواهد افزود واورا از جا خواهد بود مثلاً سالک طالب لقاست یا مبتلای ولا
در شوق وصل است یا در سوز هجر ومسموع مشتملست بر ذکر عتاب یا خطاب بر قبول
یا رد بر وصل یا هجر بر قرب یا بعد بر اقرار یا انکار وغیر ذلک من المضامین المناسبة
للحاله پس ضرور است که وی مضمون مسموع را بر حسب مراد خویش فرود آرد واز ان

سماع منتهیان

محظوظ گردد قسم دوم سماع منتهیان است وآن اینکه سامع طی کرده باشد همه مقامات
وحالات مبتدیان را وفارغ شده باشد فهم او از ما سوی الله وبعد افنای نفس و
انعدام معاملات نفسی مستغرق شده باشد بمشاهده حق حالت این قسم مستمع مشابه
است بحالت زنان که در مشاهده جمال یوسف علی نبینا وعلیه السلام مبهوت ومستغرق الهوش شدند

و در راندن کار دبر دست و تسبیح فرق نکردند این گروه چه شنوند از حق شنوند و بحق شنوند
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و
اولئک هم اولوا الالباب در شان ایشان است **ایضاح** چون دانستی که اهم در
سماع فهم مسموع است و فرود آوردن سامع مسموع را بر حالات خود موقوف است بر آنکه
مستمع بمعنی و مراد اصلی الفاظیکه بیشتر در کلام نظم و نثر سرائیده می شوند آگاه باشد زیرا که
اکثر الفاظ که در اشعار و دوہره و کبت و خیال و ٹپه و ہولی و ٹھمری وغیره مستعمل اند مصداق
ظاہری آن در معشوق حقیقی یافته نمی شود مثلاً زلف و خال و خد و رخسار و لب و دندان
و چشم و گوش و دست و پا و سر و گردن و سرین و میان و ناز و کرشمه و سحر و جادو مخصوص است
بمعشوقان مجازی و شراب و کباب و نی و میخانه و ساقی و پیمانه و ساغر و مینا و صنم و
بتخانه وغیره یافته نمیشود مگر در عیش دنیاوی و نزد اصحاب شریعت شرط مسموع
آنست که تاویل پذیر باشد بمجامل مباحه و در پیشگاه ارباب طریقت نیز التفات
بچیزیکه از معشوق حقیقی تعلق ندارد گناه و بزه کاری است و درین شک نیست
که هزارها اولیا و صدیقین در سماع همین اقوال و اشعار که مشتمل بر الفاظ مذکوره می باشد
جان داده اند و حظی وافر و نصیبی متکاثر یافته اند پس معلوم شد که نزد این گروه حق پژوه
هر یک را از الفاظ ظاہری در معنی مرادی دیگر است که بذکر هر یک ازان بمعشوق حقیقی
پی می برند و از نخل مراد معنوی بر میخورند ؎

	وحدت را با تو نسبتی است درست		بر در هر که رفت بر در تست	

اگر اندیشه اطناب کلام زنجیر پای قلم نبودی محامل و معانی جمیع الفاظ مستعمله شعرای
عرب و عجم می نوشتمی اما چون بیشتر مردم را می بینم که شایق غنا هستند و در مجالس صوفیه

[illegible]

حاضر میشوند و طبع ہم سلیم میدارند معہذا بجہت ناواقفیت بہ اصطلاحات صوفیہ فہم مسموع کردن نمیتوانند و از حظ آن صحبت محروم میباشند و بحقیقت کار نارسیدہ مصدر اشکال و اعتراض میشوند لہذا حسبۃ للہ و استرضاء لعشاق اللہ واجب افتاد کہ بعضے مصطلحات صوفیہ کرام کہ در کلام مسموع بیشتر مستعمل اند درینمقام ثبت کردہ آید و بخصوص بنقل لطیفہ ہیجدہم از لطایف اشرفی کہ از ملفوظ شریف مقتدای انام و پیشوای مشائخ عظام شیخ الاسلام والمسلمین وارث الانبیاء والمرسلین حافظ الشریعہ حامی الملۃ جامع الطریقہ والحقیقہ سیدنا و سندنا و مولانا العارف باسرار الربانی حضرت سید اشرف جہانگیر السمنانی قدس سرہ السامی مشہور است اکتفا میکنم و از برکت انفاس وی رضی اللہ عنہ و یمن ہمت جمیع خواجگان چشت اہل بہشت علی نبینا وعلیہم السلام اجمعین توقع آن دارم کہ مستمعان را بسماع ماھو المذکور فہم ما بقی عن المذکور ہم نصیب گردد لطیفہ ہیجدہم در بیان معانی زلف و خال و امثال او وقال الاشرف اسرار المشائخ در اسرار اشعار الشعرا اصدا قہا حضرت قدوۃ الکبرا میفرمودند چون بصالحیہ دمشق بشرف ملازمت حضرت شیخ کبیر الدین ابن فخر الدین العراقی مشرف شدیم و بانواع فواید عارفانہ و اصناف موائد محققانہ بہرہ مند گشتیم دیدیم برخی از اصحاب را کہ دیوان حضرت مولوی درس می گفتند بتطبیق اصطلاح صوفیہ بخلاف معانی متعارف کہ بخد و خال عروس معنی آراستہ اند و غنج و دلال بزیور مقال پیراستہ و موجب اختفای غرایب اسرار و سبب انطوای عجایب اثمار در صورت الفاظ شعر آنست کہ اکابر روزگار از غایت نفاست اسرار روا ما فرنیا مدار از نہایت غرابت اطوار غیرت پردہ اند کہ چشم ہر نامحرمی بر رخسارہ حالات ایشان

ونظر بیرنافهمی بر بعذاره واردات شان افتد پس اولی آنست که عرایس معانی در حجلهٔ الفاظ مصطلح جلوه گر بود واجرای آن نموده که نفایس وجدانی در درجک عبارات نشر دیده گردد

مثنوی

درون حجلهٔ الفاظ رنگین ... فراز منصهٔ اشعار شیرین
بجلوه در عروس معنوی خویش ... در آرندش نه از بیگانگی خویش

ازان روی معانی خاص را بعبارت خد وخال وکشف عیانی اختصاص را باشارت غنج ودلال بر آورده اند تا عام از و بهره مند نگردد شروع تطبیق لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده شد تا طالب صادق بموقف مقصد بسرعت برسد بالنبی واله الامجاد

الف کلیست عالم حیوانی را گویند چلیپا عالم طبایع را گویند ترسا معانی حقایق را گویند وقتیکه دقیق ورقیق باشد لقا اللهو شوق است چنانکه عاشق را یقین حاصل گردد که اوست وفا عنایت ازلی را گویند بی واسطه عمل خیر واجتناب از شر جفا پوشانیدن دل سالک را گویند از معارف ومشاهدات شب یلدا نهایت الوان را گویند که سواد اعظم است نما عشرت یا فتن را گویند چشم شهلا ظاهر کردن احوال وکرامات وعلو مرتبه سالک است وغیر اورا منع وشهرت ازین مقام نیز دو این اند مکر واستدراج خالی کم باشد

ب محب صاحب محبت را گویند عام تر از انکه طلب مقارن آن باشد یا نه محبوب حق تعالی را گویند وقتیکه مستغنی از دوستی دانند او را مطلقاً بی قیدی طلب طلب جستن حق را گویند اعم از انکه دوست دارند یا نه بیشتر از عبدیت ومعبودیت بود طالب جوینده حق است از راه عبودیت ومحبت کمال شد از روی دوستی مطلوب حق است وقتیکه جوینده عام تر از ان باشد که بدوستی منسوب بود قریب استدراج

آلهی را گویند حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بنوعی از انواع از جهت
عاشق نقاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بحکم ارادت معشوق طرب
انس با حقتعالے و سرور دل دران شراب غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب
ملامت باشد و این اہل کمال را بود که اخص اند در نهایت سلوک مست خواب
استغراق بود و نظر داشتن بر استغراق خود کباب پرورش دلست در تجلیات شب
عالم غیب بود قبیل عالم جبروت و این عالم خطی است ممتد میان وجود و عدم قبیل
میان خلق و امر قبیل میان عالم ربوبیت و عبودیت مطرب آگاهنده بود لب
کلام را گویند غبغب اقتران ملاحظه و لذت علم بود شباب سرعت سیر بود بشعور
از معرفت دقایق مقامات و این هرچه بحکم جذبه وچه بحکم سلوک در اعمال و ریاضات
و تصفیه پاک بود سخن خواب اشارت واضح در ماده و غیر ماده خواب فنای اختیاری
بود مت محبت دوستی بود بے سببی و علاقه و بے محرک بحق سبحانه و تعالی ملاحت
بے نهایتے کمالات آلهی بود که هیچ کس بنهایت آن نرسد تا سطین شوخ ظرافت ظهور
انوار است از حضرت آلهی در ماده شوخی کثرت التفات بود غارت جذبه آلهی بود دوست
شیوه محبت آلهی بود قامت سزاوار پرستش بود که غیر حق را این سزاوار نیست
چشم مست ستر کردن آلهی بود بر تقصیر و خورده که از سالک در وجود آید و خبر او
چنانکه هیچکس را اطلاع نیفتد و آن عفو بود عشرت لذت است با حق سبحانه و شعور
آگاهی از لذت خرابات خرابی بود بت مقصود و مطلوب بود عبادت اجتهاد سالک
بود زکوت ترک و ایثار بود و تصفیه هم طامات معارف بود دست صفت قدرت
بود انگشت صفت احاطت بود سبابت هیئت عالم آکبیت صفت ابیت صفت الم بود

که از سبب معشوق بعاشق رسد اختیاری وغیر اختیاری راحت وجود امری بود که
موافق ارادت دل باشد رویت عدم قدرت از ادای عبودیت بسرای
آنحضرت سعادت خواندن ازلی شقاوت راندن ازلی غیبت مقام ثنیت بود
ج حج سلوک الی الله بود تاراج سبب اختیار سالک در جمیع احوال و اعمال
ظاهری و باطنی رنج وجود امری را گویند فتح وقت را گویند صلح قبول اعمال
و عبادت و وسایط قرب صبح طلوع وقت و احوال بود که برخلاف ارادت دل بود
رخ تجلیات محض را گویند زنخ محل لذات زنان تلخ امری را گویند که
موافق طبع سالک نباشد سیب زنخ علم لذات از مشاهده چاه زنخ مشکلات اسرار
مشاهده دال ساعد صفت قدرت و قوت را گویند قد استوار آلهی بود حالتی
باشد که بعد از فراق ظاهر گردد و باعث طلب بود فریاد ذکر جهر را گویند درد حالتی بود
که از محبت طاری شود که طاقت حمل آن نبود محب را شاید تجلی حق باشد عید
[illegible] را گویند [illegible] اعراض از زیادتی و فضولی بود بامداد مقام گشتن موهومات را
گویند [illegible] میل باصل خود است با وجود علم و آگاهی از یافت لذت و دریافت
مقصد سر جذبه آلهی بود که گاه سلوک بر و مقدم بود با عکس مکر غرور دادن معشوقست
عاشق را گاه بطریق لطف و موافقت و گاه بطریق قهر و مخالفت چوب باز داشتن
سالک بود از عروج امر ارادت آلهی سالک جاری و اشتن است بر سالک تکبر
بی نیازی است از اعمال سالک را شهر وجود مطلق بود مطاوعت بود یار صفت آلهی را گویند
که ضروریست کافه موجودات را هیچ اسم موافق تر ازین نیست سالک را چه کلمه توحید
برین اسم واقع است غمگسار صفت رحمانی بود که شمولی و عمومی دارد غمخوار صفت

صفت رحیمی حق بود که خصوصیت دارد دلدار صفت باسطی را گویند سرور و محبت در دل
دلبر صفت قابضی بود باندوه و محنت در دل سیر صفت ارادت الٰهی بود دور
هدایت سلوک بود خمار رجعت از مقام وصول بقهر به طریق انقطاع شب قدر بقاء
سالک بود در عین استهلاک بود حقتعالی کفر تاریکی عالم و تفرقه بود دیر عالم انسانی کافر
صاحب اعمال تاثیر مقام خمور بهار مقام علم گلزار مقام کشف اسرار مطلقا بهر چه اطلاق کنند
بآن اضافت کرده باشد و بآن یار خوانند ابر حجابی که سبب وصول بود و حصول شهود بواسطه
اجتهاد که بمانند جویبار مجاری عبودیت بود ناله زار حس محب ناله زیر الطاف محبوب محب را گویند
گوهر سخن اشارت واضح باشد سخن چون گوهر اشارت مد که کنار دریافت اسرار و دوام بود حضور مقام وحدت
بود شهر انسانیت را گویند قطار عبارت نوعیه اوست زره ریاضت بود گوهر معانی و صفات
را گویند صبر قهر و مجبوری بود تقدیر الٰهی کبر تسلط صفات قهر را گویند بر عاشق زنار
قوت دادن معشوق است عاشق را از ارتکاب ترک تا از جذبه الٰهی وقتیکه سلوک مقدم باشد
و بیزحمت و مجاهده بسیار کاری کشاده نشود ناگاه جذبه در رسد و کرد او را قبول کند و باقی
احوال او تمام کند بمقصد رساند تار قوت و ارادات معشوق است عاشق را رو ز نتایج
انوار نور و ز مقام تفرقه نماز مطاوعت خط سبز عالم برزخ مجلس آنات و اوقات
حضور حق باشد ناقوس یادکردن و ذکر مقام تفرقه بود نرگس نتیجه علم را گویند که در
دل پیدا شود چشم نرگس ستر احوال و کمالات علو مرتبه سالک چه از خود که مردم
او را دانند که ولی است ولی او خود نداند که ولی ست و ولایت خود را داند لیکن او را
ندانند و این دو قدم از یک جنبش بود عیش دوام حضور است و فراغت آن تمامی
قلاش معاشر و مباشر اعمال است چنانکه اقتضای احوال است او باشی ک

بهم تواب است هم از معصیت هم از عبادت در غلبه محبت دوش صفت کبریا حق را گویند
حرف العین
در عالم ازل و محل تکثیر اسماء بنا گوش دقیق را گویند ع شمع نور الله بود سماع مجلس را گویند
قطع ترک الم ق لطف پرورش دادن عاشق را گویند زلف غیبت هویت را
حرف الفاء
گویند تاب زلف اسرار الهی بود پیچ زلف اشکال الهی بود ژرف طلب معشوق
مر عاشق را گویند علف شهوات نفس است و هرچه دران نفس را حظی بود ق عشق
حرف القاف
محبت مفرط را گویند معشوق حق تعالی بود وقتیکه طالب بجد تمام بجوید از انجهت که مستحق
دوستی است من جمیع الوجوه عاشق جوینده حق را گویند شوق انزعاج و طلب حق بعد از انکه یافت
و باز در زمان فقدان بشرط آنکه اگر در نیابد معشوق را انزعاج ساکن شود ولیکن عشق
همچنان باشد باقی از دوام یافت نقصان نه پذیرد بلکه زیاده شود در عشق اشتیاق
کمال انزعاج در میل کلی و طلب تمام و عشق مدام بطریق یافت و نایافت یکسان بود
حرف الکاف
فراق غیبت را گویند فرق صفت حیات را گویند ک تنک احکام طوالع
و لوامع انوار است از حضرت الله در ماده شوخی جنگ امتحانات الهی را گویند بانواع بلاهای
حرف اللام
ظاهری و باطنی میان باریک حجاب وجود سالک وقتیکه حجاب دیگر نمانده باشد ل میل
رجوع بود با اصل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصد همچون رجوع طبیعی جمادات طبایع از
که بی اختیار مایل اند اصل را و همچو رجوع عناصر با اصل خود اعمال متابعت او امر است
نیل دوستی حق بود با وجود طلب و جد تمام جمال ظاهر کردن کمالات معشوق است
جهت زیادت رغبت و طلب جلال ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت استغنا
از عاشق و نفی غرور عاشق و اثبات بیچارگی او و بزرگی معشوق شکل وجود حق تعالی را گویند
حرف المیم
شمایل امتزاج جمالیات و جلالیات و سرعت روا کردن عقل عالم تمیز را گویند وصال مقام

وحدت

وحدت را گویند مع الله سرًّا و جهرًا که اهل نطق السیر بود و این گاه باشد که بسبب دانستن
طریق باشد سالک را و کمال سالک باشد و اینچنین سیر اکمل سیرها بود که رجعت محتاج
نبود و گاه باشد که بسبب تقصیر سالک بود محل جای آرام و تکلیف بود نقل کشف معانی
و اسرار را گویند سیل غلبه احوال ولی را گویند که فرح و ترح باشد کل نتیجه عمل را گویند
حرف الميم
لب لعل بطون کلام را گویند فم فهم آلت دریافتن را گویند رام محل تجلیات که از
عالمیان پوشیده بود حاکم او امر شرع که بر سالک جاری دارند لطم استعانت بود بنسبت
بحضرت الهی از شیطان و نفس اماره از تقصیر خود نسیم باد آورد عنایت بود
بام محل تجلیات را گویند چشم صفت بصیری را گویند شراب خام عیش ممزوج را گویند
جام احوال بود اسلام متابعت دین بود و اعمال متابعت و ام مقادیر بی اختیاری
را گویند سلام ورود سمت بود پیام او امر و نواهی که خلایق بآن امتثال نمایند غم
حرف النون
بند و اندوه و محنت و طلب معشوق را گویند سم تصفیه ظاهری و باطنی بود خم قفت
بود خشم ظهور صفات قهری را گویند بخود سم پرورش سالک نون کین
تسلط صفات قهری بود تاختن الیاف ایتان الهی بود آستان اعمال عبادت
بود مهربان صفت ربوبیت را گویند جانان صفت قیومی که جمله موجودات قیام
بدو دارد اگر آن رابطه بموجودات پیوسته نشود قیام عالم ممکن نبود دین اعتقادی
را گویند که از مقام تفرقه سر بر زند بیابان وقایع طریق را گویند فروختن
ترک تدبیر و اجتهاد بود گرو کردن تسلیم وجود است بحکم مقادیر و ترک تدبیر اجتهاد بذل
کردن عدول بود از چیزی بچیزی و غرضی باغراضی در باختن محو کردن احوال با هفیه از نظر باطن
ترک کردن قطع اعمال از هر چیزی خاستن قصد و عزیمت بود نشستن سکینه بود

رفتن عروج بود از عالم سفلوی بعلوی آمدن رجعت بود بعالم بشریه از عالم ارواح
یا از استغراق و سکر درون عالم ملکوت بود برون عالم ملک تابستان مقام معرفت بود
زمستان مقام کشف بود بستان محل کشادگی ای صفت بساطت عام تر از انکه
مخصوص بود ریحان نوری بود که از غایت تصفیه و ریاضت حصول شده بود باران
نزول رحمت بود آب روان فرح دل بود پای کوفتن تواجد دست زدن محافظه
و مراقبه اوقات بود چهره گلگون تجلیات که در غیر ماده بود در خواب و یا بیداری یا بعالم
بیخودی لب شکرین کلام منزل که انبیا را بواسطه ملک و اولیا را بواسطه تصفیه باشد
لب شیرین کلام بواسطه بشرط ادراک و شعور دهان صفت متکلمی بود دهان شیرین
صفت متکلمی بطریق تقدیس خارج از فهم و وهم انسانی سخن اشارت و انتباه الهی بود
سخن شیرین مطلقات الهی بود انبیا را بواسطه وحی و اولیا را بواسطه الهام گوهر سخن
مکاشفات و اسرار و اشارات الهی در ماده و غیر ماده محسوس و معقول گوهر سخن اشارت واضح
را گویند در ماده و غیر ماده معقول و محسوس زبان اسرار الهی بود زبان شیرین امری
را گویند که موافق تقدیر باشد میان مسابقه که در میان طالب و مطلوب مانده باشد از بیش مقام حجاب معنوی میان
نظر سالک بقطع محبت از خود و غیر حسن جمعیت کمال معشوقیست سلطان جریان احوال
بر عاشق چنانچه ارادت اوست هجران التفات بغیر حق از درون و بیرون
پیر مغان اشارت بمرشد محقق کلبه احزان وقت حزن بود میدان مقام شهود را
گویند چوگان تقدیر جمیع امور بطریق صبر و قهر فغان ظاهر کردن احوال درون مردن
ظرف دور اندیک از حضرت حق ساربان راه نمای بود ایمان مقدار دانش بود حسن
جمعیت کمالات را گویند و آو آرزو و میل است باصل خود باندک آگاهی و علم بعضی

از اصل و مقصد گیسو طریق طلب را گویند سر و علو مرتبه بود کمان ابرو عرض سقوط بر سالک
بسبب تقصیر و باز بحکم عنایت ساقط ناکردن از درجه مقام جفت ابرو سقوط سالک
از درجه و مقام بسبب کردن تقصیر و باز قصد او بحکم جذبه و عنایت بمقامی و درجه که بود
طاق ابرو اهمال کردن است در سقوط سالک از درجه و مقام بسبب تقصیر گذاشتن را
دران تشویق بود شست و شو بر داشتن خرد بارا گویند که از تقصیر در وجود آمده بود و صفای
حضور عاشق و معشوق جست و جو خرده گیری را گویند از هر طرف که باشد گفتگو عتاب
محبت انگیز باز و اهمال مثبت است کرشمه التفات بود شیوه اندک جذبه
آلهی که گاه باشد و گاه نه که موجب غرور و غفلت نه بود خانه خودی بود کنه ماهیت آلهی
بود بیرون از ادراک کافه عالمیان دستگاه حصول جمیع صفات کمال با وجود قدرت
بر هر صفتی حجله متصف شدن بصفت کمالات دیده اطلاع آلهی بود غمزه اهمال اعمال
است مر سالک را سرا و جهرا بحکمت آلهی تیر غمزه اهمال ناکردن سالک سرا و جهرا چشم آهوانه
ستر کردن آلهی تقصیرات سالک را از عین سالک ولیکن آگاه کردن سالک را از تقصیر که
کرده باشد و ازان نیز که از غیر او سبزه عین معرفت بود شراب پخته عیش صرف بود
شرابخانه عالم ملکوت بود میخانه عالم لاهوت بود میکده قدم مناجات بود خمخانه
غلبات و مهبط غلبات که از عالم دست باده عشق و تنگ خفیف بود و این عوام را
نیز بود جبه علم اسرار و مقامات و احوال بود که در سلوک از سالک پوشیده بود شبانگاه
ملکه شدن احوال بود توبه بازگشتن از چیزی ناقص بسوی کمال زکوة ترک و ایثار بود
کعبه مقام وصول خرقه صلاحیت را گویند و صورت سلامت سجاده مسند باطن را گویند
یعنی هر چه بنفس دران باشد لاله نتیجه معارف بود که مشاهده کنند شگوفه علو مرتبه بود

بنفشه نکته را گویند که قوت ادراک دران نکند تیرانه آهن محبت را گویند چهره تجلیات بود
که قابل اطلاع سالک باشد خال سیاه عالم غیب خط سیاه غیب الغیب سلسله
اعتصام خلایق سینه صفت عالم الوهیت را گویند بهره ولایت بود که به نوع باشد از اجتهاد و صفا
بوسه استعداد قبولی کیفیت کلام را گویند علی صوری و معنوی شکرده مقام مستوری
ده ودیه وجود مستعار بود آه علامت کمال عشق که زبان از بیان قاصر بود پرده
موانع که میان عاشق و معشوق بی مستوری تقدیس تبری رد کردن اعمال عباد را
سرکشی مخالفت اراده و مراد سالک بود بندی صفت قهاری چنانکه تقاضای آلهی بود توانای
صفت فاعل مختار را گویند توانگری حصول جمیع کمالات متواری احاطت و استیلای
آلهی بود آشنای تعلق و تقید ربوبیت بمخلوقات کلیه و جزئیه چون تعلق خالقیه بمخلوقے
بیگانگی اشتغال عالم آلهیه که هیچ وجه مماثلت و مشابهت ندارد کوی مقام عبادت
دلگشای صفت فنای در مقام انس در دل جان افزای صفت باقی ابدی بود
که فنای را ابد در راه نبود موی ظاهر هویت یعنی وجود که همه کس را بمعرفت او علم حاصل است
وبا او راه نه پیشانی ظهور اسرار آلهی چشم خمار ستر کردن تقصیر سالک را گویند
لیکن کشف آن بر ارباب کمال بود که از و اکمل و اعلی و اجلی باشد می غلبات عشق با وجود
اعمال که مقارن سلامت باشد و این خواص را باشد ساقی شراب رساننده باشد یعنی
مفیض اسرار آلهی در دل صراحی مقام مستی فرو گرفتن عشق جمیع صفات درونی و بیرونی
را و آن سکر اولست نیم مستی آگاهی در استغراق و نظر داشتن بر استغراق هشیاری
افاقات از غلبه عشق صفات درونی و بیرونی را و این صحو اولست زندگی قطع نظر است
از انواع اعمال و طاعت لاابالی باک نداشتن از هر نوع که باشد پیش آید بگوید و بکند

صبوحی مجاهده را گویند صبوحی مسافرت را گویند زردی صفت سلوک سرخی قوت سلوک
سبزی کمال لطف را گویند باقی گلها را قیاس کند باین رنگها که گفته شد از هر قبیلے که باشد
تاویل از ان گیرد سپیدی یکرنگے را گویند بتوجه تمام کند کبودی تخلیط محبت را گویند
بوی آگاهی از مساعدات او پیوستگی دل را گویند نامی پیغام محبوب روی
مراتب تجلیات را گویند ماه روی تجلیات در ماده وقتیکه در خواب یا در حالت بیخودی
باشد گوی مجبوری و مقهوری سالک پیش چوگان تقدیر آلهی بیماری قلق و
انزعاج درونی را گویند زندگی قبول و اقبال است تندرستی برقرار ماندن دل را گویند
افتادگی ظهور حالت را گویند خرابی تصرفات و تدبیرات عقل را بیهوشی مقام طمس
بود دیوانگی ظفر احکام عشق را گویند مدهوشی استهلاک ظاهری و باطنی بندگی مقام
تکلیف آزادی مقام حیرت لی لوالی ناتوانے بود فقیری عدم اختیار که علم و عمل از و
مسلوب بود دوری شعور بمعارف کیفیات عالم تفرقه و دقایق آنرا گویند کاهلی بطی السیر بود
یاری توجه خالص که از اعمال امید ثواب نداشته باشد سردی بر نفس گرمی حرارت
محبوب را گویند بیداری عالم صحو پاکبازی توجه خالص که از عمل نه ثواب خواهد نه علو مرتبه انتهی
اگرچه مزید ایضاح میخواست که درینمقام تفصیل اصطلاحات مذکوره از کیمیای سعادت
حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه که بکمال شرح و بسط مرقوم است نیز نقل کنم مگر
این مختصر گنجایش آن ندارد هر کرا خواهش مزید تحقیق باشد بکتاب مذکور رجوع نماید
تذکرۂ ثانیه در بیان وجد و وجود و تواجد که از آثار سماع است و این تذکره مشتمل است
بر تحقیقات چند تحقیق اول در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان وجد و وجود
و تواجد تحقیق دوم در بیان اقوال و احادیث که درباب وجد و تجمل وارد گشته در بیان

۱۷۰ تحقیق اول در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان وجد و وجود و تواجد

تحقیق اول اکتفا کرده می آید بانچه قدوة المحققین علی ابن عثمان در کشف المحجوب نوشته است گفت رحمة الله علیه

باب سی ششم فی الوجد و الوجود و التواجد و مراتبه بدانکه وجد و
وجود مصدر اند یکے بمعنے اندوه و دیگر بمعنے یافتن و فاعل هر دو چون یکے باشد خبر
بمصدر فرق نتوان کرد میان آن چنانچه گویند وجد یجد وجوداً چون یافت وجد
یجد وجداً چون اندوهگین شد و نیز وجد یجد جدةً چون توانگر شد وجد یجد وجدةً
چون درخشم شد و فرق اندر جمله بمصادر بود نه بافعال و مراد این طایفه از وجد و وجود
اثبات دو حال باشد که مر ایشانرا پدیدار آید اندر سماع که یکے مقرون اندوه باشد
و دیگر موصول یافت مراد و حقیقت اندوه فقد محبوب و منع مراد باشد و حقیقت یافت
حصول مراد و فرق میان حزن و وجد آن بود که حزن نام اندوهی بود که اندر نصیب خود
باشد و وجد نام اندوهی بود که بنصیب غیر باشد بر وجه محبت و این تغیرات جمله صفت طالب
والحق لا یتغیر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت نیاید از انچه آن الم است اندر معاینه
والم را بقلم بیان نتوان کرد پس وجد سرے باشد میان طالب و مطلوب که بیان
اندر کشف آن غیب بود و کیفیت وجود به نشان و اشارت درست نیاید از انچه این طرب
است اندر مشاهده و طرب را بطلب اندر نتوان یافت پس وجود فضلی باشد از محبوب بمحب ۴
که اشاره آن از حقیقت معزول بود نزدیک من وجد اصابت المی باشد مر دل را یا از
فرح یا از ترح یا از تعب یا از طرب و وجود ازالت غمی از دل و مصادفت مراد آن و صفت
واجد اما حرکت بود اندر غلیان شوق اندر حال حجاب و اما سکون اندر حال مشاهدات اندر
حال کشف اما زفیر و اما نفیر و اما حنین و اما انین و اما عیش و اما طیش اما کرب و اما طرب
و مختلف اند مشایخ تا وجد تمامتر است یا وجود گروهی گویند که وجد صفت مرید آنست

درجه و نعمت عارفان وچون درجه عارفان از مرید بلندتر بود که وصف این ازان وی
کاملتر بود از انچه هر چیزی که اندر تحت یافت اندر آمد آن مدرک شد اندر و آن صفت
جنس است زیراکه ادراک حد اقتضا کند و خدا تعالی بیحد است پس انچه بنده یافت
بجز مشربی نبود وانچه نیافت طلب او اندر آن منقطع شد و از طلب آن عاجز و اعجاز
حقیقت حق باشد و از طلب عاجز گروهی گویند که وجد حرقت مریدان بود و وجود تحفه
محبان درجه محبان بلندتر از درجه مریدان باید تا آرام یا تحفه تمامتر باشد از حرقت
اندر طلب اما تواجد تکلف بود اندر ایشان وجد این عرض کردن انعام و شواهد حق باشد
بر دل و اندیشه اتصال و تمنی روش مردان و گروهی اندر آن مترسمند که تقلید کرده اند بحرکات
ظاهر و ترتیب رقص و تزیین اشارات ایشان و این حرام محض باشد و گروهی محقق اند
که مرادشان اندران طلب احوال و درجه ایشان است نه حرکات و رسوم و پیغمبر گفت
من تشبه بقوم فهو منهم و نیز گفت اذا قرأتم القرآن فابکوا وان لم تبکوا فتباکوا و این
خبر ناطق است مر اباحت تواجد را و ازان بود که آن پیر گفت رضی هزار فرسنگ بدروغ
بروم تا یک قدم ازان صدق آید و سخن اندرین باب بیش ازانست اما من بدین اختصار
کردم و بالله التوفیق انتهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقام است که انچه حجت الاسلام
ابوحامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمة الله علیه در کیمیای سعادت باب دوم در آثار
سماع و آداب آن نوشته در اینجا نقل نموده آید فرمود رحمة الله علیه باب دوم در آثار
سماع و آداب آن بدانکه در سماع سه مقام است اول فهم انگاه وجد انگاه حرکت
و در هر یکی سخنی است مقام اول فهم است کسیکه سماع بطبع و غفلت کند یا بر اندیشه مخلوقی
کند خسیس‌تر ازان بود که در فهم و حال وی سخن گویند اما آنکه غالب بر وی اندیشه دین

[حاشیه، کنار سطرهای ۱۵–۱۶:] ۱۸۱ نقل باب دوم کیمیای سعادت در آثار سماع و آداب آن
[حاشیه، کنار سطر ۱۸:] ۱۸۲ مقام اول فهم است

باشد و حب حقتعالی این هر دو وجه باشد اول درجه مرید باشد که وی را در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف بود از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و وصل و هجر و قرب و بعد و رضا و امید و نومیدی و فراق و وصال و خوف و امن و دو فا و انچه بدین ماند سیر احوال خویش تبدیل کند و انچه در باطن وی باشد افروختن گیرد و احوال مختلف در وی پدید آید و وی را در ان اندیشها مختلف افتد و اگر قاعدۂ علم و اعتقاد وی محکم نبوده باشد اندیشها افتد وی را در سماع که آن کفر باشد که در حق حق تعالی چیزی سماع کند که آن محال باشد چنانکه این بیت شنود

اول بمنت میل بدان میل کجا ست	و امروز ملول گشتن از بهر چرا ست
ای دوست بدوستی که معلوم کنی	کانمیل چه بود و این ملامت ز چه خاست

هر مریدی که وی را بدایتی تیز و روان بوده باشد پندارد که حق را بوی عنایتی و میلی بوده است و اکنون بگردید و این تغیر در حق حقتعالی فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند که تغیر را بحق راه نبود که وی مغیر است نه متغیر باید که بداند صفت وی نگردید بلکه آن معانی که گشاده بود در حجاب شد اما از انجانب خود هرگز منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه گشاده است مثل چون آفتاب که نور وی مبذول است مگر کسیکه در پس دیواری شود از وی در حجاب افتد انگه تغیر در وی آمده باشد نه در آفتاب باید که بگوید

خورشید بر آمد ای نگارین دیر است	بر بنده اگر نتابد از ادبیر است

باید که حوالت حجاب با دبار خویش کند و مقصود ازین مثالیست که باید که هر چه صفات نقص و تغیر است در حق خویش و نفس خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال وجود است در حق حقتعالی فهم کند اگر در علم این سرمایه ندارد زود در کفر افتد و بداند که ازین سبب است که خطر سماع بر دوستی حقتعالی عظیم است

درجۂ دوم آن باشد که از درجۂ مریدان درگذشته باشد و احوال و مقدمات باز پس کرده باشد
و بنهایت آن حال رسیده باشد که آنرا فنا گویند و نیستی گویند چون اضافت کنند با هرچه
غیر حق است و توحید گویند و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع این کس بر اهل
معنی باشد بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت پیشین و یگانگی بروی تازه شود
و بکلیت از خویشتن غایب شود و ازین عالم بی خبر شود و باشد که اگر مشعل در آتش افتد
خبر ندارد چنانکه ابو الحسن نوری در سماع بجایی در دوید که نی کشته بودند در وده و همه پای
وی می بریدند و وی بیخبر و سماع این تمام تر اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته بود
و این آن بود که وی بالکلی از وی بستاند چنانکه آن زنان که یوسف را دیدند همه خود را
فراموش کردند و دست خود را ببریدند و باید که این نیستی را انکار نکنی و گوئی که من ویرا
می بینم چگونه نیست شده است بدانکه وی نه آنست که تو می بینی که آن شخص است
و چون بمیرد هم می بینی و وی نیست گشته است و حقیقت وی آن معنی لطیف که
محل معرفت ست چون معرفت همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شد
و چون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد چون خبر حق تعالی و ذکر وی نماند
و هر فانی بود شد و هرچه باقی بود ماند و لیس معانی یگانگی آن بود که چون خبر حق را نه بیند
گوید همه خود اوست و من نه ام یا گوید که من خود اویم و گروهی ازینجا غلط کرده اند و
ازین بحلول عبارة کرده اند و گروهی باتحاد عبارت کرده اند و این همچنان باشد که
کسیکه هرگز آئینه ندیده باشد در وی نگرد و صورت خویش ببیند پندارد که وی در آئینه فرود
آمده است یا پندارد که خود آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود نیست
که سرخ و سفید شد اگر پندارد که در آئینه فرود آمد این حلول بود اگر پندارد که آئینه خود صورت وی شد

این اتحاد بود و هر دو غلط است بلکه هرگز آئینه صورت نشود و نه صورت آئینه لیکن چنان
نماید و چنان پندارد کسیکه کارها تمام نشناخته باشد و شرح این در چنین کتاب دشوار
بود زیرا که این علم دراز است مقام دوم چون از فهم فارغ شد حال ست که پدید
آید که آنرا وجد گویند و وجد یافت بود و معنی آنست که حالتی یافت که پیش ازین
نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست و درست آنست که آن
یک نوع نبود بلکه انواع بسیار بود اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال باشد و
دیگر از مکاشفات اما احوال چنان بود که صفتی ازان غالب شود و ویرا چون مستی گرداند
و آن صفت گاه شوق باشد و گاه خوف و گاه آتش عشق بود و گاه طلب و گاه اندوه و گاه
حسرت بود و اقسام این بسیار است اما چون آن آتش در دل غالب شود و دآن به دماغ
رسد و حواس ویرا غلبه کند تا نبیند و نشنود چون خفته و اگر ببیند و شنود ازان غایب و غافل
بود چون مست نوع دیگر مکاشفات است که چیزها نمودن گیرد از آنکه صوفیان را باشد
بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع دران ازان وجه است که دل را صافی
کند و چون آئینه باشد که گردی بروی نشسته باشد که چون پاک کند صورت در وی
پدید آید و هرچه ازان معنی در عبارت توان آورد علمی باشد و قیاسی و مثالی و حقیقت
آن خبر آنکس را معلوم نبود که بدان رسیده بود آنگاه هر کسی را قدمگاه خود معلوم بود اگر
در دیگری تصرف کند بقیاس قدمگاه خویش کند و هرچه بقیاس بود از ورق علم بود
نه از ورق ذوق اما این مقدار گفته می آید تا کسانیکه ایشانرا این حال ذوق نباشد
باری باور کنند و انکار نکنند که انکار ایشانرا زیان دارد و سخت ابله کسی بود که پندارد
که هرچه در گنجینه وی نباشد در خزینه ملوک نیز نباشد و ابله تر از وی کسی بود که خویشتن را

معنی وجد … آنرا وجد گویند

با مختصری که هست بادشاهی داند و گوید که من همه پرسیدم و همه را گشت و هرچه مرا نیست
خود نیست و همه انکارها ازین دو نوع ابلهی خیزد و بدانکه وجد باشد که بتکلف بود و آن
عین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن فرا دل می آرد تا باشد که حقیقت وجد
پدید آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید یعنی
آنست که بتکلف اسباب آن فرا دل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که
بحقیقت ادا کند سوال اگر کسی گوید که سماع ایشان حق است و برای حق ست پس
باید که در دعوتها مقریان نشاندندی و قرآن خواندندی نه قوالان که سرود گویند
که قرآن کلام حق است و سماع از وی اولے تر بود جواب آنست که سماع بر آیات
قرآن بسیار افتد و وجد از آن بسیار پدید آید و بسیاری بود که از سماع قرآن بیهوش
شوند و بسیار کس بوده است که دران جان بداده است و حکایت آن بیاوردن
دراز شود و در کتاب احیا بتفصیل گفته ایم اما سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل
قرآن سرود پنج سبب است اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبت ندارد که
دران قصه کافران و حکم معامله اهل دنیا و چیزها دیگر بسیار است که قرآن شفا همه اصناف
خلق ست چون مقری بمثل این آیت برخواند که مادر را از میراث شش یک بود
و خواهر را نیمه بود یا آنکه زنی را که شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عدت باید داشت و
امثال این آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسیکه بغایت عاشق بود و از هر چیزی وی را سماعی
باشد و اگرچه از مقصود دور بود و آنچنان نادر بود سبب دوم آنکه بیشترین مردم قرآن
یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار شنیده باشد آگاهی فرا دل ندهد در
بیشترین احوال تا بحدی که کسی پیشین بار شنود و بران حال کند بار دوم آنحال حاضر نیاید و شر د نوع

دلایل خفیفه که در محفل صوفیان بجای قوالان مقریان قرآن چرا نمی نشانید ١٨٣

توان گفت وقرآن تو بر تو نتوان خواند وچون عرب می آمدند در روزگار رسول صلعم
وقرآن تازه می شنیدند می گریستند واحوال برایشان پدید می آمد ابوبکر گفت کنا
کما کنتم ثم قست قلوبنا گفت ما نیز همچون شما بودیم واکنون دل ما سخت گشت یعنی
بقرآن قرار گرفت وخو فرا کرد پس هرچه تازه بود اثر آن بیش بود وبرای این
بود که عمر رض حاج را فرمودی تا زود بشهرهای خویش باز شوند وگفتی ترسم که چون
خوی فرا کعبه کنند انگاه حرمت از دل ایشان برخیزد وسبب سوم آنکه بیشترین دلها
حرکت نکند تا وی را بالحان ووزن فرا نجنبانی وبرای اینست که بر حدیث سماع
کم افتد وبر آواز خوش افتد چون موزون بود بالحان بود وآنگاه هر دستانی ورای
اثری دیگر دارد وقرآن نشاید که در الحان افگنند وبر دستان راست کنند ودر وی
تصرف کنند وچون بی الحان بود سخن مجرد نماید مگر آتشی گرم باشد که بدان برافروزد
سبب چهارم آنکه الحان را نیز مدد باید داد باوازهای دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب
ودف وطبل وشاهین وغیر آن واین صورت هزل دارد وقرآن عزیز جد است وی را صیانت
باید کرد ازانکه با چیزی یار کنند که در چشم عوام آن صورت هزل دارد چنانکه رسول صلعم در خانه
ربیع بنت مسعود شد وکنیزکان دف میزدند وسرود میگفتند وی را بدیدند ثنای وی بشعر گفتن
گرفتند فرمود خاموش باشید الا بهمانکه میگفتید میگویید که ثنای وی عین جد بود بر دف
گفتن که صورت هزل دارد نشاید سبب پنجم آنکه هر کسی را که حالتی باشد حریص بود
بر آنکه بیتی شنود موافق حال خویش چون موافق نبود آنرا کاره باشد وباشد که گوید
این را مگوی دیگری را بگوی ونشاید قرآن را دران معرض آوردن که ازان کراهیت
آید وباشد که همه آیتها موافق هر کسی نباشد پس اگر بیتی موافق وی نباشد وی برفق

حال خویش تبدیل کند که واجب نیست که از شعر آن فهم کنی که شاعر خواسته است اما قرآن
نشاید که تبدیل کنند به اندیشهٔ خلایق و از معنی قرآن بگردانند پس سبب اختیار مشایخ قوال
را این بوده است که گفته آمد و حاصل این معنی بدو سبب باز آید یکی صفت شنونده
و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف و اندیشه نیفتد مقام سوم در سماع
حرکت رقص و جامه دریدنست و هرچه دران معلوم باشد و بی اختیار باشد بدان ماخوذ
نباشد و هرچه باختیار کند و فرا مردم نماید که وی صاحب حالتست و نباشد آن حرام بود
که عین نفاق بود ابوالقاسم نصیرآبادی گفت من میگویم که این قوم چون بسماع مشغول
باشند بهتر از انکه بغیبت و بوعمرو بن نجید گفت اگر سی سال غیبت کنند بهتر از انکه
در سماع حالتی فرانمایند بدروغ و بدانکه کاملترین آن باشد که سماع می شنود و ساکن
میباشد که برظاهر وی پیدا نیاید و قوت وی چنان باشد که خویشتن را نگاه تواند داشت
که حرکت و بانگ و گریستن از ضعف بود ولیکن چنین قوی کمتر باشد و همانا معنی آنکه ابوبکر رضی
گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا آن بود که قویت قلوبنا یعنی که سخت و بقوت شد
دلهای ما که طاقت آن داریم که خویشتن را نگاه داریم و آنکس که خویشتن را نگاه
نتواند داشت باید که تا بضرورت نرسد خویشتن نگاه میدارد جوانی در صحبت جنید بود
چون سماع بشنیدی آواز آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت من نباشی پس وی
صبر میکرد تا بحد عظیم رسیدی تا یکروز چندان خویشتن را نگاه داشت که یکجا نگ بزد
و شکمش بشگافت و فرمان یافت اما اگر کسی از خویشتن حالتی اظهار میکند و رقص کند یا
خویشتن را فرا گریستن آورد آن روا بود و رقص مباح است که زنگیان در مسجد رقص
میکردند که عایشه رض بنظاره شد و رسول صلعم فرا علی علیه السلام گفت که تو از منی و من از تو

ارشادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد چنانکه عادت عرب باشد که در نشاط
و شادی کنند و فرا جعفر گفت تو بمن مانی بخلق و خلق وی نیز شادی کرد و زید بن حارثه
را گفت تو برادر ما و مولای مائی او نیز از شادی رقص کرد پس کسیکه گوید این حرام است
خطا میکند بلکه نهایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست و کسیکه بران
سبب کند که تا آن حال که در دل وی پیدا می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما
جامه دریدن باختیار نشاید که آن ضایع کردن مال بود اما چون مغلوب باشد
روا بود و هر چند که جامه باختیار دریدن باشد لیکن باشد که دران اختیار مضطر باشد که
چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند که ناله بیمار باختیار بود لیکن اگر خواهد که نکند نتواند
و نه هر چه بارادت و قصد بود آدمی دست ازان بتواند داشت هم وقتی چون چنین
مغلوب بود باخود نبود اما آنکه صوفیان خرقه خرقه کنند باختیار و پاره پاره قسمت کنند
گروهی نیز اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن
دوزند لیکن چون ضایع نکنند و برای مقصود پاره کنند روا باشد چون پاره ها را چهار سو کنند
برای آن غرض تا همه را ازان نصیب بود و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی
یک کرباس پانصد پاره کند و فرا صد درویش دهد مباح بود و چون هر پاره چنان باشد
که بکاری خواهد آمد انتهی تحقیق ثانی در بیان اقوال و احادیث که در باب وجد و
تحمل در رقص وارد گشته بدانکه در ما سبق مقرر شده که تحقیق نزد اهل اصول اینست که
اصل در امور اباحت است مادامی که در حرمت آن نص خاص ثابت نشود و بدون ورود
نص تحریم قیاساً حرام گفتن ممنوع است و در حرمت رقص و وجد نص ثابت نشده
بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوة و السلام ثابت گشته باحادیث منصله ذیل چنانچه

تحقیق ثانی در بیان اقوال و احادیث که در باب وجد و رقص وارد گشته

فی روایۃ لمسلم انہ جاء حبش یرقصون فی یوم عید فی المسجد ای یرقصون و یقولون محمد صالح
واخرج البیہقی عن علی ان رسول اللہ صلعم قال یا علی انت منی وانا منک فحجل وقال
لجعفر اشبہت خلقی وخلقی فحجل وقال صلی اللہ علیہ وسلم لزید بن حارثۃ انت
اخونا ومولانا فحجل انتہی وکان ہذہ القصۃ فی عمرۃ القضاء ولما دخل النبی صلی اللہ
علیہ وسلم مکۃ فتبعتہ عمارۃ بنت حمزۃ تنادی یا عم یا عم فتناولہا علی فاختصم فیہا علی
وزید وجعفر فاعطاہا لجعفر قال ابن ماجۃ حدثنا ہشام بن عمار ومحمد بن الصباح
قالا حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم حدثنی ابی عن عبد اللہ بن مقسم عن عبد اللہ بن عمر
وانہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو علی المنبر یقول یاخذ الجبار سمواتہ
وارضیہ بیدہ وقبض بیدہ فجعل یقبضہا ویبسطہا ثم یقول انا الجبار این الجبارون
این المتکبرون قال ویمیل رسول اللہ صلعم عن یمینہ وعن یسارہ حتی نظرت
الی المنبر یتحرک من اسفل حتی انی اقول اساقط ہو برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہشام
بن عمار من رجال الستۃ غیر مسلم صدوق ومحمد بن الصباح بن سفیان ابو جعفر التاجر صدوق
ابن ابی حازم سلمۃ بن دینار صدوق فقیہ من رجال الستۃ وابوہ فقیہ عابد من رجال الستۃ
وعبد اللہ بن مقسم ثقۃ فقیہ مشہور من رجال الستۃ غیر الترمذی قال الشیخ العارف
باللہ الشیخ شہاب الدین السہروردی فی العوارف اخبرنا ابو زرعۃ طاہر عن والدہ
ابی الفضل الحافظ المقدسی قال اخبرنا ابو منصور محمد بن عبد الملک المظفری بسرخس
قال انبا ابو علی الفضل بن منصور بن نصر الکاغذی السمرقندی اجازۃ قال حدثنا
الہیثم ابن کلیب قال حدثنا ابو بکر عمار بن اسحق قال حدثنا سعید بن عامر عن شعبۃ
عن عبد العزیز بن صہیب عن انس قال کنا عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا

ینزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال یا رسول الله ان فقراء امتک یدخلون الجنة
قبل الاغنیاء بنصف یوم وهو خمسمائة عام ففرح رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان رسول الله
صلعم مع اربعمائة صحابی فقال فیکم من ینشدنا فقال بدوی نعم یا رسول الله فقال هات فانشد

البدوی شعر

قد لسعت حیة الهوی کبدی فلا طبیب لها ولا راقی + الا الحبیب الذی قد شغفت + به فعنده رقیتی وتریاقی
فتواجد رسول الله صلی الله علیه وسلم وتواجد الاصحاب معه حتی سقط رداءه عن منکبه فلما فرغوا اوی
کل واحد منهم الی مکانه قال معاویة بن ابی سفیان ما احسن لعبکم یا رسول الله فقال مه یا معویة لیس
بکریم من لم یهتز عند سماع ذکر الحبیب ثم قسم رداء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی من
حاضرهم باربعمائة قطعة ثم قال هذا الحدیث اوردناه مسندا کما سمعناه ووجدناه وقد تکلم
فی صحته اصحاب الحدیث وما وجدنا فی سماع رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا اشبه بسماع اهل هذا الزمان و
مما یحتج به اصحابنا فی الوجد والسماع والتواجد وتمزیق الخرق وقسمتها ان لو صح والله اعلم وفی قلبی
فی صحته اصحاب الحدیث ویختلج فی سری انه غیر صحیح انتهی ورمی الخرقة الی الحادی
لا ینبغی ان یفعل ذلک الا اذا حصر ترنیة بحیث منها التکلیف والمرایات بالقاء الخرقة الی
الحادی فقد روی ان کعب بن زهیر دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد وانشد
بانت سعاد فقلبی الیوم متبول - حتی انتهی الی قوله فیها - ان الرسول لسیف یستضاء به
مهند من سیوف الله مسلول + انبئت ان رسول الله اوعدنی + والعفو عند رسول الله مامول
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انت فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
عبده ورسوله انا کعب بن زهیر فرمی رسول الله صلی الله علیه وسلم بردة کانت
فلما کان زمن معویة بعث الی کعب بن زهیر بعنا بردة رسول الله صلی الله علیه وسلم
بعشرة الف فقال ما کنت لا وثر ثوب رسول الله صلعم احدا فلما مات کعب بعث معاویة
الی اولاده بعشرین الف واخذ البردة کذا فی العوارف انتهی هذا کله فی کشف القناع عن

اباحة السماع للمحدث العالم الفاضل مولانا سلام الله ابن شیخ الاسلام الدهلوی **تذکرهٔ**
ثالثه در شرائط سماع و اسباب محرمهٔ آن انچه از کلام اهل شریعت مستنبط میشود اینکه
درین رساله مکرر ترقیم یافته که فعل مباح الاصل بل قریب و طاعت هم بعوارض
محرمه ممنوع و حرام میگردد چنانچه حرمت نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت
بنیت ریا و سمع معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت و استحباب و وجوب
آن دریافت کردی هم باسباب و عوارض محرمه حرام می‌شود چنانچه بحرمت غنای مقترن
بمنکرات کرات و مرات بالاجمال تصریح رفته است اکنون تفصیل اسباب محرمهٔ غنا و
منکرات شرعیه آن باید شنید و اضح باد که محرمات غنا بر چند اقسام است **قسم اول**
آنکه وجه حرمت در مغنی و مستمع باشد همچو سرائیدن زن اجنبیه جوان سال روبروی
نامحرمان که آنها را بخوف فتنه دیدن صورت و شنیدن آواز وی جائز نباشد بحکم
حدیث صحاح که در هدایهٔ سادسه گذشته مثل حدیث ابی امامه عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله حرم القینة و بیعها و ثمنها و تعلیمها و الاستماع الیها پس اگر زن جوان اجنبیه
در پس پرده یا منکوحه خواه مملوکه یا زن عجوزه که نظر بروی حرام نیست بلا حجاب نیز
بسراید سماع آن حرام نخواهد بود بدلیل روایاتیکه در فصل اول باب ثانی گذشته کما
نقل من تنادی البیان عن عثمان رضی الله تعالی عنه کانت عنده جاریتان تغنیان فلما
کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار و هم از کتاب مذکور نقل گشته سوی
انهما باین سماع الغنا من الرجال والمرءة وان صوت المرءة لیست بعورة کوجهها
ونقل من المنافع انه قال یجوز استماع التغنی عن الزوجة و الجاریة المملوکة انتهی و مطابق
ما قلنا است انچه مولوی سلام الله محدث در کشف القناع عن اباحة السماع بعد روایت

تذکرهٔ ثالثه در شرائط سماع و اسباب محرمهٔ آن

قسم اول آنکه وجه حرمت در مغنی باشد

حدیث مذکور الصدر از ترمذی نقل نموده اند هکذا قال الترمذی وحدیث ابی امامة
انما نعرفه من هذا الوجه وقد تکلم بعض اهل العلم فی علی بن زید وضعفه وهو شامی
انتهی وعلی تقدیر صحته فالمراد بالقینة الجاریة التی تغنی للرجال فی مجلس الشرب ولما
ماذکروا فی سبب النزول انه کان نضر بن الحارث یشتری القینات ویحملهن علی معاشرة من
اراد الاسلام ومنعه ولا کلام فی غناء الاجنبیة للفساق ومن یخاف منه الفتنة فانه
حرام واما غناء الجاریة لمالکها وکذا غناء الاجنبیة عند عدم الفتنة فلا قایل لهذا
بتحریم مطلق السماع انتهی سوال اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه امارد وقوالان خوبرو
و بے ریش می سرایند والامرد کالنساء مشهور است پس باید که غنای آنها نیز حرام
باشد جواب گوییم الامرد کالنساء در حکم تحریم نظر بشهوت است یعنی چنانکه نظر بطرف
نساء حرام است همچنان نگاه بد بطرف امرد ممنوع اما نهی از استماع آواز وغنای امارد
وخوبرویان جائی وارد نشده بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس
مینویسند که شیخ روزبهان بقلی قدس الله سره در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده
است که قوال باید که خوبروی بود که عارفان در مجمع سماع بجهت ترویح قلوب ببله چیز
محتاج اند روائح طیبه ووجه صبیح وصوت ملیح وموافق مرقوم الصدر است آنچه امام محمد غزالی
رحمة الله علیه در کیمیای سعادت نوشته اند که آواز زنان عورت نیست همچو روی
کودکان لیکن نگریستن در روی کودکان بشهوت وجائیکه بیم فتنه باشد حرام است
انتهی قسم دوم آنکه وجه حرمت در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرائیده شود مشتمل بود
بر چیزیکه شرعًا حلال نیست همچو مدح زن حسینه جمیله مغنیه ووصف شراب که
هیجان رغبت انگیزد بسوے آن ووصف دیر وبتخانه ومیخانه چنانکه رسم کفار است

وهجو مسلم یا ذمی باراده ایذاء و مذمت خواه مشعر باشد یا مسجوع مذکور یا اہانت دین و سوء ظن
نسبت انبیاء و اولیاء نعوذ باللہ منها بحکم روایتے که در فصل اول در باب ثانی گذشت
کما نقلنا من فتح القدیر ان التغنی المحرم هو ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة المرأة
المعینة الحیة و وصف الخمر المهیج الیها والدیریات والحانات والهجاء لمسلم او
ذمی اذا اراد المتکلم هجاءه لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد او لیعلم فصاحته
وبلاغته انتهی قسم سوم آنکه وجه حرمت در مستمع باشد یعنی سامع هوای نفسانی
که شرعًا روا نباشد سماع غنا کند تا بقوة سماع آن هوای حرام در نفس وی بیفزاید
زیرا که خاصه سماع است که هرچه در دل آدمی می باشد غنا محرک آن می شود و هوای
محرم نفسانی انواع و اقسام می باشد چنانچه شاربان خمر بذوق شراب و زانیان
بشوق جماع و عشاق عشاق بیاد معشوقان فجار و کفار و مشرکین در مجالس شرب
و معابد کفر بنابر تقلید آبا و اسلاف خود را می شنوند و بطرف شرب و فسق و فجور و تعصب
دین باطل می شوند و علی هذا القیاس حکم غناییست که مخنثان و زنان و بازیگران و
طفلان کم سن و غنا گران بنابر تحصیل مال در کوچه و بازار و مجلسها سر میکنند و میگیرند
و مسلمانان نماز و روزه و مشاغل حسنه را گذاشته بنابر تماشابینی و استماع سرود آنها
تضییع اوقات میکنند و در لهو و لعب و بازی مشغول می شوند در احادیث و فقه هر جا که نهی
یا مذمت غنا بلفظ لهو و لعب و ملاهی و منکر آمده مراد از آن همین انواع ملاهی و منکرات
است چنانچه از روایات فقه فصل اول باب ثانی و احادیث عشره که در سابق
گذشته ایشان واضح است بنابر تذکیر آن مضامین و تنبیه غافلین اعادت چند روایت
در اینجا کرده می آید فی شرح البزدوی المسمی بالتنبیه اعلم ان الغناء الذی یختلف

علمائنا فی حقہ وھو ما کان علی سبیل اللھو واللعب کما یسمع الفساق وشاربی الخمر وتارک الصلوۃ
فامامن یسمع الغنا وھو صالح دائم الصلوۃ لا تارک الورد وقراءۃ القرآن فلہ حلال
بلا خلاف بین علمائنا رحمہم اللہ **فی شرح الکافی** المسمی بالمحمدی لمحمد بن
علی الشافعی واعلم ان المکروہ من السماع عند علمائنا رحمہم اللہ ما کان علی سبیل اللھو
ارادۃ العصیان بان یجمع الفساق علی ذلک ویترکون الصلوۃ وقراءۃ القرآن اما من کان من
اھل الصلوۃ واھل القرآن من جملۃ الصالحین فسماعہ حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمہم اللہ
افلا یرون بذلک السماع الا وجد اللہ وحضورہ یذکر من اللہ وخوف الآخرۃ وکل ذلک محمود غیر مذموم
قسم چہارم آنکہ در استعمال آلات غنا وجہ حرمت باشد و آن بدینطور متصور است کہ
رباب وچنگ وطنبور وبربط وسارنگی وغیرہ مزامیر بغیر غنا نوازند چنانکہ رسم کفار ومشرکین
از عمایدعرب در ابتدای اسلام بودہ است کہ بوقت طعام وشراب خواری صرف معازف
مینواختند والحال نیز در نصاری وسلاطین ہند مروج است چنانچہ روشن چوکی
عبارت از ہمین است موجب حرمت اینکہ ہمین ہیئت کذائی در زمان نبوت علت
حرمت مزامیر ومخالفت ظروف شرابخواری بجہت اہتمام در تحریم خمر شدہ بود پس
اگرچہ محفل شرب نباشد لیکن بنا بر تشبیہ بہیئت مذکورہ زدن مزامیر بلا غنا حرام کردہ
اند وبر مزامیر منحصر نیست بلکہ جملہ افعال مخصوصہ میکشان ومشرکان ممنوع وحرام
است حتی کہ اگر شیر یا شربت وغیرہ مشروبات مباحہ در گیلاس وجام ہا انداختہ
مسلمانان ہمدیگر بنوشند والفاظ مخصوصہ می پرستاران بمیان آرند مشروبات مباحہ
مذکورہ نیز بنا بر تشبیہ بوضع میخواری حرام خواہد بود وتفصیل روایات آن در
نغمہ اول گذشتہ مثل قول الہادی من ان الملاھی ما حرام کعود وطنبور ومعزف فھو

۱۹۵ بیان وجوہ حرمت مزامیر وغیرہ آلات غنا

وطبل ومزمار وما الهى بصوت مطرب اذا انفرد او مكروه وهو ما يزيد به الغنا طربا ولم يطرب
منفردا كالصنج والقصب يكره مع الغنا لا وحده انتهى وكذا من قول العمرانى المحرم هو
ما يطرب من غير غناء كعود وطنبور وطبل ومزامير ورباناة وما اشبههما اما آنچه مشهور
گشته که سماع غنا با مزامیر اگرچه خالی باشد از منکرات مطلقاً و اتفاقاً حرام است
وطرب وما یزید به الغنا علت حرمت است این گمان غیر محققین است و قابل اعتماد
نیست بوجوہات مندرجہ نغمہ اول از قانون سوم و بدلائلے که صاحب اقناع در کتاب خود
نقل کرده و شیخ عبدالحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده و من عبارت مدارج را بجنسہ
نقل نموده ام و از روی بداہتے که مولانا الکریم عیسی بن عبدالکریم رضی الله عنهما در رساله
خویش نوشته اند از انجا که این مقام مزلة الاقدام است نقل عبارت مولانا الکریم عیسی
بن عبدالرحیم در اینجا واجب افتاد و آن اینست واما الآلات فهی فیها ایضا مع اختلافهم
فی الغناء وقد اشتهر فی کتب المتاخرین نقل الاتفاق علی حرمة المزامیر والاوتار وهذا
النقل لیس بصحیح فقد ذکر الحافظ ابن حجر فی شرح البخاری ان بعض العلماء نقلوا
الاتفاق علی اباحة الآلات وهو بظاهره یشمل المزامیر والاوتار وغیرهما من جمیع
الآلات والنقلان متعارضان فکلاهما ساقطان والحق ثبوت الاختلاف فیها والذی
یقتضیه فعل المتقدمین کعبد الله بن جعفر وابن عمر وابراهیم بن سعد وغیرهم الاباحة
ومن المتاخرین ایضا جماعة صرحوا باباحة المزامیر والاباحة جمیع الآلات
کالشیخ عز الدین بن عبد السلام وغیره وکان الشیخ یحضر ویفعل ذلک بمجلسه وهو فقیه
مجتهد متفق علی دیانته وورعه وکالجنید والغزالی رضی الله تعالی عنهما وامثالهما وعن
السادة وان استمر ابا سم الصوفیة لم یخرجوا عن زمرة المجتهدین بل زادوا فی مرتبة الکمال

برعاية التقوى واتباع السنة وتحصيل سنى الاحوال وهم اشد اهتماماً بالتحرى والاحتياط
واكثر اجتناباً عما فيه شائبة الريبة والاختلاط فالمزامير والاوتار ايضاً مجتهد فيها و
المجتهد فيه ليس بمحل وانكار على ما هو الصحيح المختار ثم المذكور فى تعليل حرمة المزامير و
الاوتار فى المشهور انها من شعاير اهل الشرب محرمة لذاتها قلنا غير مختص بهم وما قيل
انها تذكر الخمر وتدعو اليها قلنا فى حرمتها اذن لعار من تذكر الخمر كمن مستأ وان الخمر لذاته
فلما زالت حرمة الاواني بتقادم العهد وتقرر حرمة الخمر فكذلك تزول حرمة المزامير
والاوتار بزوال هذا العارض وما يقال من ان العلة فى التحريم الطرب ممنوع فقد
نقل عن جماعة من الصحابة وغيرهم الطرب لصفة المدح وقال معوية ان الكريم
طروب بحضرة عبد الله بن جعفر وعمرو بن العاص وروى الغزالى عن الشافعى رحمهما الله
انه قال ليونس لما قال له لا يطرب يا ابا بكر مالك حس صحيح ونقل ابوهلال العسكرى انهم قالوا
من لم يطرب فليس بكريم وروى ابن قتيبة بسنده عن اسمعيل ابن علية انه قال
الطرب عقل وكرم فمن لم يطرب فليس بعاقل ولا كريم وبالجملة فليس الطرب ممنوعاً
لا عقلاً ولا شرعاً ولم يقم دليل على حرمته فلا يكون حراماً ولا علة لحرمة شئ اخرهذا
وقد كنت برهة من الزمان منكر الغناء والالات اشد الانكار فلما وقفت على بعض السنن والآثار
ظهر لى رجحان اباحته بلا اختيار ثم يدل على ان فى اباحته بل عن فعل النبى صلى الله عليه وسلم
وظهر لساحة قدسه عن نسبته ما لا يليق به وهو حق على كل مومن وفى القول بحرمته
يستحيل على شارع الاحكام بانه قد ارتكب الحرام وهو امر صعب لا يجترى عليه
ناصح لما شئت بعد ما بدا لك انه الصواب ودع عنك ما فيه القلق وشاينة الارتياب انتهى
قسم پنجم كه بسبب آن سماع مباح حرام ميگردد اينست كه هرگاه سماع بر آيات قرآن و احاديث

نبوی باشد همراه آن مزامیر و معازف نواخته شود موجب حرمت اینکه قرائت قرآن و
ذکر احادیث نبی آخر الزمان از قسم طاعت و قربت است و مزامیر اگرچه اباحت آن علی
اختلاف الاقوال ثابت گردیده اما در چشم عوام صورت هزل دارد همراه قربت و طاعات
نواختن آن مکروه دانسته اند نقل قول شیخ الاسلام امام محمد غزالی در تخصیص قرآن که
ثانیه گذشته است اگرچه شیخ الاسلام رحمة الله علیه سبب پنجم حرمت آنرا شمرده که عامی
بسعادت سماع کند بطریق عشرت و بازی و بران مواظبت سازد لیکن این قسم
را مباح گفته لهذا در اسباب محرمه مندرج نکردیم تذکره رابعه در آداب اینکه اهل طریقت
بنابر استفاده سماع بدان تاکید فرموده اند مجموع آن آداب در رعایت زمان
و مکان و اخوان منحصر است اما زمان پس مراد ازان وقت است که فارغ باشد از
فکر نماز و تلاوت قرآن و مراقبه و ورد و غیره واجبات و ملتزمات و خالی باشد از علائق ضروریات
بشری مانند وقت خوردن طعام و حاجت بول و براز و زمان افکار که بسبب آن پراگندگی
دلها بود که در اینچنین اوقات سماع فایده نخواهد بخشید بل وقت سماع جمعیت دل و فراغ
خاطر از تعلق ماسوی الله ضرور است تا قلب سامع مستجلب رحمت الهی بود اما مکان
پس مراد ازان آنست که محل سماع کوچه و بازار و رهگذر عام و مجمع تماشائیان زن
و مرد نباشد و جای تنگ و تاریک و موقع نجاسات و مزبلات نبود و هم مکان امیر جابر
و سلطان و وزیر ظالم که در آنجا نه قلوب صوفیان خطرناک بوسواس اهل دنیا و اندیشه باشد که
در این چنین جا با وقت متاع سماع بیفائده گردد اما اخوان عبارت است ازانکه هر که
در صحبت سماع حاضر شود باید که اهل آن باشد و مراد از اهل آنست که دلش خالی از عشق
و محبت نبوده با اهل الله حسن عقیدت داشته باشد بغفلت و افکار نشود و در خصوصیات

اگر در محفل سالکان ہم طریق مانند چشتیان و قادریان وغیرہم مجتمع باشند و مجلس از اغیار
خالی بود تاثیر صحبت تیزتر و فیض محفل بیشتر جلوۂ ظہور خدا ہر گرفت و ہر گاہ اہل غفلت
وہوی و دنیاداران بے ادب و متکبر یا بعضے سالکان منکر و متعصب با درویشان
کہ بصیرت ایشان باشند شریک صحبت شدہ بتکلف حال کنند و بدون تقاضای غیب
برای نمایش مردم جوش و خروش نمایند از حضوری اینچنین کسان ہا ب تاثیر مسدود میگردد
و رنگ صحبت دگرگون میشود پس ضرور است کہ صحبت از نااہلان و اغیار مذکورین
خالی باشد ہر گاہ اہل سماع نشستند ادب آنست کہ امام محمد غزالی در کیمیای سعادت
می نویسد بدین عبارت چون کسانیکہ اہل باشند بسماع نشستند ادب آنست کہ
ہمہ سر در پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و ہر کسے بحال خویش بدان دہد و در میان سماع
سخن نگویند و آب نخورند و از جوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف ہیچ حرکت نکنند
بلکہ چنانکہ در تشہد نماز نشینند و ہمہ دل باحق تعالے دارند و منتظر آن باشند کہ چہ فتوح
پدید آید از غیب بسبب سماع و خویشتن نگاہ دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند
و چون کسے بسبب غلبات وجد برخیزد باوی موافقت کنند و اگر دستارش بفتد دستارش
بنہند و این ہمہ اگرچہ بدعت است و از صحابہ و تابعین نقل کردہ اند اما نیکوست
کہ نہ ہر چہ بدعت بود نشاید کہ بسیاری بدعت نیکو باشد کہ شافعی رح می گوید جماعت
در تراویح وضع عمر است و بدعتی نیکو است پس بدعت مذموم آن بود کہ مخالف
سنتے باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و ہر قومے
را عادتے باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخوی بود و رسول صلعم
فرمودہ است خالقوا الناس باخلاقہم با ہر کسے زندگانی بر وفق عادت وے

وخوشی وی کن چون این قوم بدین موافقت شاد شوند وازین مخالفت مشوش
شوند موافقت ایشان کردن از سنت بود وصحابه رسول را بر پای نخاستندی که
وی آنرا کاره بودی لیکن چون جای عادت شد که بر نا خاستن مشوش میشوند بسبب آن
برای دلخوشی را اولی بود که عادت عرب دیگر است وعادت عجم دیگر انتهی تقیه آداب
وشرایط که مریدان ومعتقدان را نسبت پیر ومرشد شیخ وقت عند السماع می شاید
در کلام شیخ الاسلام قدس سره ودر عبارت غنیة الطالبین که در ما قبل نقل کردیم
مندرج است در اعادت آن تطویل لاطایل بود هرکه راغب باشد در آخر باب
ثالث وتذکره اولی خاتمه این رساله ببیند آداب قوالان باید که قوال خوش آواز وبا ادب
باشد بل نماز گزار واهل نیاز باشد یعنی با بزرگان وصوفیان عقیدتمند بود واجرت
سرود خود مقرر ومعین نسازد بلکه تنشیط خاطر مستمعان مقصودش باشد وهرچه
بطور انعام وصله از دست شیخ وقت یا صوفی صاحب حال بیابد آنرا تبرک پندارد
ودر محفل صوفیان با طهارت نشیند وآغاز واختتام سماع بر کلام ربانی وآیات قرآنی
کند اگر قوال را چیزی از قرآن یاد نبود از اهل محفل هر که قاری وحافظ باشد چیزی
تبرکا اول بخواند بعده قوال را باید که از صفت خدا ورسول ومدح بزرگان دین آغاز
سرود کند پس ازان حسب رغبت اهل صحبت برعایت وقت وراگ وراگنی ولحاظ
فهم مستمعان بسراید یعنی چیزیکه در فهم صوفیان واکثر مستمعین نیاید نسراید بل برای
مردم تازی کلام عربی وبرای ترکی ترکی وپیش زبان دانان فارسی فارسی و
پیش هندیان هندی بسراید وآن چنان آهنگ اختیار نکند که الفاظ ومضمون
مسموع بفهم اهل محفل نیاید وتداخل مضامین نیز نسازد یعنی هرگاه کلام شعر

شروع کرده باشد دران کلام دیگر متضمن وصل را خلط ننمایند و بالعکس آن نیز نکنند تا موجب
توحش خاطر مستمعان نگردد و بر چیزی که کلام صوفی را ذوق دست دهد به تکرار آن کلام
دو چهار بار مضایقه ننمایند و از مزامیر چیزی که مخصوص باهل شرک و اهل هوی است
در میان نیارند مثل سنکه و ناقوس که مخصوص هنود و کفار است بنوازند و جلاجل و طبل مخنثان
که آنرا در هند می دهول گویند و مزامیر اعنی بانسلی و گوپیه و مردنگ که در خصوص آن
از شارع نهی آمده در محفل صوفیه صافیه که برای ازدیاد عشق و محبت الهی و تحصیل ذوق
و شوق آخرت و زهد و بیزاری دنیا موضوع و مرتب میشود ننوازند و در همه حال آداب
شریعت و طریقت نگاه دارند زیرا که سماع با آدابه و شرایطه مستجلب رحمت است
از پروردگار تعالی شانه و مستوجب ازدیاد نسبت است در حق صوفیان علیهم الرحمة

اهتمام بزم سماع

اهتمام بزم چون از تحقیقات مرقومة الصدر متحقق گردید که سماع بشرایطه و آدابه
مستجلب رحمت و مستوجب ازدیاد عشق و محبت است و شعلهٔ جانسوز سرود
آتش ذوق در دل می افروزد و نایرهٔ دل افروز نی و مزمار پرده های غیر و غیریت
می سوزد و مطرب خوش نوا بال و پر هستی از سالک میریزد و مغنی خوش ادا نشاء
طرب و مستی در طالب می انگیزد علی الخصوص صوفی را که در ساغر دلش از خمخانهٔ ساقی توحید
پیاپی می هوشربا میرسد و جام دماغش از پیر مغان تجرید و ما ندهم مستی روح فزا میکشد
بادهٔ عشقش جوش میزند و سینه پر گنجینه اش خروش میکند و هم ثابت است که بدون
این ساز و سامان زنگ هوا و هوس از آئینهٔ دل نمی زداید و بغیر بیخودی و بیهوشی
حدیث حق بگوش جان نمی آید و بلا ناخن زنی تار طنبوره عقده دل نمی کشاید و لی قوله
صراحی و مینای ساقی حل مشکل نظر نمی آید پس

وقت آن آمد که من عریان شوم
جسم بگذارم سراسر جان شوم

ساقی نامه

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
خاک بر سر کن غم ایام را
بیا ساقی آن جام صافی صفت
که بر دل گشاید در وقت خوش
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز
کرامت فزاید کمال آورد
بیا ساقی آن می که جان پرورست
که دل را بفردوس باشد دلیل
بیا ساقی از می ندارم گزیر
که بی می ندیدیم آرام دل
بمستی توان دُرّ اسرار سفت
دمی از کدورت برون آورم
بده ساقی آن جام چون مهر و ماه
که با گنج قارون دهد عمر نوح
بمن ده که بدنام خواهم شدن
بمی رهن کن هر دو را والسلام
بیا دآور آن خسروانی سرود

در ده قدح که بی می مجلس ندارد آبی
گرچه بدنامیست نزد عاقلان
که بر دل گشاید در معرفت
بیا ساقی آن ارغوانی قدح
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بیا ساقی آن می که تیزی کند
دل خسته را همچو جان در بر است
بیا ساقی آن می که حور بهشت
بیک جام باقی مراد دستگیر
گر از وصل جانان دل صبوری کند
که در بیخودی راز نتوان نهفت
بده تا بگویم ز آواز نی
بده تا زنم بر فلک بارگاه
بمن ده که از غم خلاصم دهد
خراب می و جام خواهم شدن

احتشام مغنی

بمستان نوید سرود فرست

بیا ساقیا برخیز و در ده جام را
با منخواهیم ننگ و نام را
بیا ساقی آن جام یاقوت وش
که دل زو فرح یابد و جان فرح
بیا ساقی آن می که حال آورد
بیا رغ دلم مشک بیزی کند
بیا ساقی آن جام چون سلسبیل
عبیر ملایک در آن می سرشت
بیا ساقی از می طلب کام دل
دل ازغمی تواند که دوری کند
بیا تا صفائی درون آورم
که جمشید کی بود و کاوس کی
بده ساقی آن کیمیای فتوح
نشان ره بزم خاصم دهد
ز تسبیح و خرقه ملولم تمام
مغنی کجائی به گلبانگ رود
بیاران رفته درودی فرست

مغنی بزن چنگ در رهنمون
ز بلبل چه پهنا چه از فاختل است
بیک نغمه در ده مرا چاره ساز
بهسته بارهم آتش بدل برزنی
مغنی کجائی نوائے بزن
کفے بر دقی زن گرت چنگ نیست
مغنی تو سر مرا گه مهی
دمی دم بدلی دم که عالم دمی است
چو غم لشکر آمد بیار آصفی
بیا ساقی از باده پر کن لطفے
که تا وجد را کارسازی کنیم

ببر از دلم فکر دنیای دون
مغنی دف و چنگ را ساز ده
دلم نیز چون خرقه صد پاره ساز
برون آری از فکر آن یکدیم
بهائے نوایان صلائے بزن
مغنی بگو قول و بهدار ساز
زبانی به سینه زن دم بهارمے
مغنی بیا بشنو و کار بند
بچنگ و رباب و نای و دفی
مغنی نوائے طرب ساز کن
برقص آئیم و خرقه بازی کنیم
که یک جام مے بهر کاوش کے

مغنی کجائی که وقت گل است
بیاران خوش نغمه آواز ده
مغنی چه باشد که لطفے کنے
بهم برزنی خان و مان غم
مغنی بیا باشت جنگ نیست
که بیچاره گان را توئی چاره ساز
بهنے دور کن در دلت گر غمیست
ز قول من این پند دانا بسند
مغنی کجائے بخوان بربطے
بقول غزل قصه آغاز کن
بیا ساقی این نکته بشنو زمے

اختتام هرچند مطالب و مضامین بوقلمون این نسخه نادرة الوجود ظاهر از قلم این شکسته رقم چکیده اما در حقیقت جواهر آبدار است که از بحر من لدن در صدف سینه پر گنجینه حضرت پیر و مرشد برحق رسیده صرف بهمت علیای آن ساقی خمخانه توحید و آن سرشت میخانه تجرید و تفرید رشحه از ان رشحات برین خاک پریشان ریخته و نفحه از ان نفحات بمشام جان ناتوان

بیت

جمال همنشین در من اثر کرد	وگرنه من همان خاکم که هستم

والا چه دم کشی و خوش سرای مطرب طبعم کے داشت و این چنین نغمات جانسوز

و ترنمات دل افروز لب و دہانم کجا یافت ؎

نے کہ ہر دم نغمہ آرائی کند	فی الحقیقت از دم نائی کند

ولہذا محض ہمین انفاس مقدسہ آن سر حلقہ مشائخ صاحب سیہ قدوسیہ نغمۂ قدوسی تاریخ اختتام نغمۂ عشاق در نے دلم دمیدہ و صرف از فیض و تائید روح القدس برای بیانش قطعہ ہذا بہ سیدہ

قطعہ تاریخ

زین نغمۂ عشاقم بانگے چو بگوش آید	بیرون بکشد صوفی آن خرقۂ سالوسی
بر چرخ رسد از وی آہنگ طرب گردد	ہر شعلۂ آوازی چون شعلۂ فانوسی
در نہ چمن گردون گلگل شگفد از وی	در رقص شود زہرہ با جلوۂ طاوسی
احیای دل مردہ زین نغمہ بسے سہل است	از معجزۂ عیسی تو بہر چہ مایوسی
در وجد در آ ای دل مستانہ درین محفل	زنجیر بپا تا چند از قید بناموسی
نے بزم عزا یست این نی محفل خورسندے	از مرگ نہ خوف اینجا نہ زیست نہ مانوسی
نے کعبہ نہ بتخانہ نے بادہ نہ می خانہ	نے بانگ صلوۃ اینجا نہ نالۂ ناقوسی
اینجاست دم احیا اینجاست ید بیضا	کو معجزۂ عیسے کو معجزۂ موسی
این زمزمۂ وحدت بشنید ملک گفتا	تاریخ ختام او شد نغمۂ قدوسی
لیکن چو تکمیلش لاگشت از و بیرون	تا ہستی ناہد ماند درہ جا سوسی
یک الف دو صد ہجری با چہل و چہار آمد	چون کلک قلم سر را فرسود بپابوسی

۱۲۴۴ ہجری

والحمد للہ علی حسن الاختتام و الصلوۃ و السلام علی نبیہ خیر الانام و آلہ و اصحابہ الکرام و اولیائہ العظام ؎

ما زحمت عذبات البان ریح صبا	و اطرب العیش حادی العیس بالنغم

تکملہ چون از تحقیقات مندرجہ نغمۂ عشاق بوضوح پیوست کہ سماع منتہیان ہمین است

که سماع طی کرده باشد همه مقامات و حالات بتدریج آن را فارغ شده باشد نهم او را از ماسوی الله
و بعد افنای نفس و انعدام معاملات نفسی مستغرق شده باشد بمشاهدهٔ حق این چنین کس
هرچه شنود از حق شنود و بحق شنود و در اهتمام بزم ترقیم یافته که سماع بشرایطه و آدابه
مستجلب رحمت و مستوجب عشق و محبت است و شعلهٔ جانسوز سرود آتش ذوق
در دل می افروزد و نایرهٔ دل افروز نسیم و هزار پرده های غیر و غیریت می سوزد اما این
محو و فنای بیکیفیت نشاء وحدت و بلا انکشاف حقیقة توحید حاصل نمیشود و علم و
فهم توحید که بطور حکماست بصراط مستقیم حق نمیرساند بل در توهمات حلول و اتحاد
و شبهات کفر و الحاد گمراه میگرداند درینصورت سماع غنا و سالک راه فنا را بدون
تحصیل توحید که بوراثت انبیا باولیای موحدین رسیده و کتاب و سنت بدان ناطق گردیده
گزیر نیست و آنچنین توحید که موافق عقل و نقل و مطابق شهود و کشف اهل حق باشد بجز رساله عدیم النظیر
کاسرة الاسنان تصنیف سلالة المتقدمین و خلاصة المتاخرین سراج وهاج علم و یقین مصباح
زجاج ملت و دین هادی المسترشدین خاتم الموحدین رهنمای دارین حامی المحدثین قطب زمان حضرت
مولانای شاه عبدالرحمان دامت برکاته ما دام الملوان امکان حصول ندارد لاجرم انضمام آن رساله
عرف بدندان شکن در آخر نغمهٔ عشاق واجب و متحتم افتاد تا از دیدن و فهمیدن آن اهلیت سماع غنا
و حصول مقام فنا بسالکان راه خدا حاصل گردد اللهم ارزقنا و لسائر الطالبین بحق محمد و آله و اصحابه اجمعین

این سطور انهار السرور تقریظ ریختهٔ کلک گهر سلک محب و مقبول رسول الثقلین حافظ مولوی محمد غلام حسین اعزه الله فی الدارین است

بسم الله الرحمن الرحیم

ترانه سنجی عنادل اقلام درخور مقام حمد معشوق حقیقی که بکلید نغمهٔ عشاق حجاز قفل گوش اهل هند و عراق مفتوح گردانید و ورد و دگاه شام و پگاه ترنم ثنای خود بلبلان کوچک و بزرگ اصناف امم رسانیده و درود با ساز و نوا شایان جناب سرور انبیا که زمان دین همایونش نوروز عرب و ضیای هدایتش به گلستان چارگاه ارکان سرمایه الوف طرب آمابعد برآرای عهم ضیای فاتحان حصار اشکال و طالعان مساعد اوج کمال مختفی و محتجب نماند که چون در سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار کشاف دقایق معقول و منقول حلال معاقد فروع و اصول رابض علم و حکم جامع رموز محامد شمیم سباح صحاری معانی صبلح حجاز نکته دانی مدرس مدارس علوم عربیه محقق حقایق فنون عجیبه مصباح مشکوة حق و یقین سراج زجاج ملت و دین غارس نهال نباهت غائص ابحار کیاست بوح مصفی فلک دانش دری درخشان سپهر بینش رهنمای متبعان بطلیموس و ارسطاطالیس هدایت فرمای مستشدان شیخ الرئیس متکی ارائک فضائل کسبیه طرازندهٔ نمارق محامد وهبیه مستجمع کمالات صوری و معنوی مستکمل شرایف ظاهری و باطنی دقایق و حقایق آگاه معارف و حقایق انتباه مولوی محمد نور الله الچشتی الصابری القدوسی الرحمانی نور الله قلبه کتاب ازالة القناع عن وجوه السماع الملقب بنغمهٔ عشاق و المورخ بنغمهٔ قدوسی در تحقیق حل و حرمت غنا و مزامیر و معازف و ملاهی بالوف تحقیقات و صنوف تدقیقات تصنیف و تالیف فرموده هذا الکتاب فیض نصاب که در حقیقت بحری است مشحون بلالی متالی علمیه و معدنی است

مملو بیواقیت تشارقه حکمة المدینه بهر ابش چون باب جنت بنور حسن حور العین معانی منور و سپهر فضائلش بسان فصل بهار به گلهای نکات رنگین بنضر بروج تحریر آتش مضی بنجوم ثواقب آیات مبین و شبستان تقریر آتش روشن بمصابیح احادیث متین اقوالش مدلل بدلایل اقاویل سلف و مطالبش مبرهن ببراهین عمده های خلف سبحان الله باغی است بی نظیر و روضه ایست دلپذیر که در هر چمنش چمن چمن غنچه های سربسته نکته های برجسته باهتزاز نسایم تحقیق متبسم و ریاحین گلشن گلشن ریاحین مضامین دلنشین در هر خیابانش شگفته و خندان لهذا دوستدار آل رسول ثقلین حافظ مولوی محمد غلام حسنین نبیره مرزا محمد فیاض مرحوم ساکن بلده شاخسه مصطفی آباد عرف رام پور فهرست کتاب مذکور بدین دستور مسطور ساخته

۵

ذکر جمیل حضرت مولوی نور اللہ صاحب نور اللہ مرقدہ

مستجمع کمالات انسانی مصدر آیات رحمانی چراغ افروز بزم توحید مصباح شبستان تجرید شارح نور مطلق قابل کلمۃ الحق عارف باللہ جناب مولوی محمد نور اللہ صاحب عبد الغفوری نسباً والاعظم پوری وطناً والبجنوری مسکناً والحنفی مذہباً والچشتی الصابری مشرباً والقدوسی الرحمانی مسلکاً قریب دس برس کے رام پور میں تحصیل علوم افضل العلما مفتی شرف الدین صاحب سے کی — اور پینتالیس[۴۵] برس اکتساب جاہ و مال و تحصیل کسب کمال ظاہری میں مصروف رہے۔ اسی زمانہ میں مفتی الٰہی بخش صاحب کاندھلوی سے اور پھر لکھنؤ میں مرزا حسن علی صاحب ہاشمی محدث سے تکمیل حدیث فرمائی منجملہ پینتالیس برس کے سترہ برس سرکار انگریزی میں بخدمت انشاء کورٹ اپیل دائرہ سائرہ بریلی جس سے باون ضلع ممالک مغربی و شمالی کے متعلق تھے اور دو تین برس سررشتہ داری سپرنٹ ضلع میرٹھ اور تحصیلداری ضلع مظفر نگر پر اور نو برس کامل لکھنؤ میں غازی الدین حیدر شاہ اودھ کے عہد دولت میں پانچسو روپیہ ماہواری پر ملازم رہے چند سال سیاحت شرقی و غربی کلکتہ سے شاہجہان آباد تک دائر و سائر رہے اور اکثر کتب و رسائل ہر فن میں تصنیف کیے چنانچہ محمود الصرف و اخلاق ناظمی و ہدایت المعلمین تعلیم الاطفال کہ بطرز عجیب مملوء بفوائد غریب اور ازالۃ القناع عن وجوہ السماع ملقب بہ نغمۂ عشاق جالب سماع و غنا میں اور نور مطلق شرح کلمۃ الحق تفسیر کلمہ طیبہ اور وحدت وجود میں اور ہدایت الوہابین تردید مذہب نجدیہ یعنی فرقہ ضالہ وہابیہ میں مشتمل بر تحقیق مسائل استعانت و امداد و زیارت قبور وغیرہ میں بدلائل عقلی و نقلی اور انوار الرحمان تنویر الجنان ملفوظ شریف ہادی جملہ حالات شریف حضرت پیر و مرشد برحق قطب زمان مولانا سید شاہ عبد الرحمن صاحب قدس سرہ العزیز کا تالیف فرمایا کتاب نغمۂ عشاق کو پیشگاہ ظل سبحانی خلیفۃ الرحمانی حضرت محمد اکبر بادشاہ غازی دہلی کے حضور میں پیش کیا اور جب علمائے دہلی نے اوسکو مقبول و پسند کیا تو پیشگاہ ظل سبحانی سے فرمان واجب الاذعان سے

خطاب عنایت ہوا جسکی نقل ذیل مین درج ہی اور اصل فرمان اونکی اولاد کے پاس موجود ۔

نقل فرمان شاہی

متصدیان حال و استقبال ممالک محروسہ دار الخلافت شاہ جہان آباد بدانند درین اوان میمنت اقتران کتاب ازالۃ القناع عن وجوہ السماع الملقب بہ نغمۂ عشاق تصنیف حقایق و معارف آگاہ مولوی محمد نور اللہ اعظم پوری بملاحظہ انور گذشت و مطالب مندرجہ ان مشروحًا بوضوح پیوست ازانجا کہ مصنف مذکور جامع فروع و اصول و مدلل بدلایل معقول و منقول است رتبہ پسند فضلا و قبول عقلا زمان یافتہ و احدی از علماء این دیار بہ دو قدح آن عبارت نساختہ بنابران منظور بندگان ثریا مکان گشتہ کہ بنابر تکثیر و ترویج این نسخہ نادر الوجود منطبع گردد و بلحاظ اینکہ مخدوم دایم الحضور شیخ عبد الغفور قدس سرہ المبرور اعظمپوری و دیگر اسلاف مصنف پر نور از حیثیت علم و فضل ظاہر و باطن ہمیشہ ذی المجد و الشان لایق الرحمت و الاحسان سلاطین ماضیین بودہ اند معزی الیہ نیز از پیشگاہ حضور پر نور بدولت بخطاب زبدۃ الموحدین مشیر الدولہ محقق الملک مفتی محمد نور اللہ خان بہادر مناظر جنگ مخاطب گردیدہ واجب و متحتم بر خواص و عوام رعایا و برایا این سلطنت ابد مدت آنکہ اعزاز و احترام مفتی سابق الذکر بر خود بالازم دانستہ ایشان را ہموارہ مورد مراحم خسروی و مطرح انظار تفضلات شاہی شناسند و حسب المسطور بعمل آرند فقط المرقوم ۴ رجب المرجب ۱۲۴۹ سنہ ہجری مطابق ۱۸۳۴ سنہ عیسوی ۔

با این ہمہ تعلقات جاہ و مال دنیاوی بحکم من سعد سعد فی بطن امہ ۔ بہ اقتضای سعادت عشق جبلی باطنی لگاؤ بھی چلا جاتا تھا اور یہ محض ذاتی ہی نہ تھا آبا و اجداد سے اسکا شوق طلب اور اسکی طرف توجہ داخل سرشت تھی حضرت مخدوم دایم الحضور بندگی شیخ عبد الغفور اعظم پوری جو

آٹھوین پشت مین آپکے اجداد مین تھے خلیفہ اجل حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی حنفی فاروقی کے تھے جنکا ذکر خیر ترک دنیا و ترک جاہ وغیرہ کا اقتباس الانوار و مفتاح العارفین وغیرہ کتب سیر مین درج ہی اور فرمان شاہی اوسکی تصدیق کرتا ہے جسکی نقل اوپر درج ہی ننہال آپکا اولاد امجاد حضرت شیخ المشائخ والاولیاء بابا فرید الدین مسعود گنج شکر اجودھنی قدس سرہ العزیز مین تھا نانا آپکے پیر جی مقبول عالم صاحب خلیفہ حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب دہلوی رحمۃ اللہ علیہ کے تھے غرضکہ نسبت عشقیہ اور طلب صادق صلب و بطن والدین سے چلی آتی تھی چنانچہ خاتمہ ہدایت العلمین میں جو بعرض تعلیم صبیان لکھی تھی بداعیہ کیفیت قلبی علم ظاہر سے طرف علم باطن کے رجوع کیا اور بمصداق حال یہ شعر لکھا ہے

روح پدرم شاد کہ میگفت باستاد
فرزند مرا ہیچ بجز عشق میاموز

وہ یہی اثر تھا کہ دنیاوی کامون کے ساتھ تلاش کاملین وقت کی بھی چلی جاتی تھی بحالت چاکری عدالت دیوانی و سایر دورہ مین پھرنا پڑتا تھا جب تلپہ نیدا آئی قصبہ منگلور ضلع سہارنپور مین اتفاق ہوا تب حضرت مولانا شاہ نور الہدی صاحب قدس سرہ العزیز ابن حضرت مفتی محمد سلیم صاحب رحمۃ اللہ علیہ سے بیعت کی مگر بسبب تعلق نوکری اتفاق درک صحبت و اخذ فیض و برکت کا حضرت ممدوح سے نہوا اسکے تھوڑے روز بعد حضرت ممدوح کا وصال ہوگیا سنہ ۱۲۳۳ ہجری مین بیت السلطنت لکھنؤ مین دولت پابوس قطب دوران مقبول النبی آخر الزمان حضرت مولانا سید شاہ عبد الرحمن صاحب قدس سرہ الاقدس کے حاصل ہوئی چونکہ سرکار شاہی لکھنؤ مین تعلق ہوگیا تھا اسوقت حسب مراد استفادہ نہوسکا۔ سنہ ۱۲۳۹ ہجری مین قصد وطن کیا پانچ برس اس طرف رہکر پھر لکھنؤ حاضر ہوے اور حضوری شبانہ روزی مین مستفید و مستفیض رہی۔ مثنوی شریف من اولہ الی آخرہ صرف ایکبار نہین بلکہ متواتر حضور سے خود ہی پڑھی اور اورونکی سماعت فرمائی اور جو نکات و فوائد زبان فیض ترجمان سے سنے انکو ہر موقع پر قلم بند کیا اور بطور حواشی اپنی مثنوی مین داخل کیے چنانچہ اشعار

مشکلہ کی شرح ملفوظ شریف مین بھی درج کی ہو اور علاوہ اسکے کتاب اقتباس الانوار و کشکول حضرت شاہ کلیم اللہ صاحب حرفاً حرفاً و سبقاً سبقاً بسمع عالی حضرت مولانا صاحب گذرانکر اونکے اعمال کی اجازت اور دعای تائید آلہی سے شرف حاصل کیا چنانچہ ان دونون کتب آخر الذکر کے ختم پر عبارت ذیل مرقوم ہو اوس مین جس قدر حضرت کے قلم خاص سے تحریر ہے وہ بقلم سرخی منقول ہے آخر کشکول مین یہ عبارت مرقوم ہے۔

انچہ درین کتاب ست و اجازت آن از مولوی محمد عظیم قدس سرہ و ایشان را از حضرت مولوی فخر الدین قدس سرہ و ایشان را از حضرت مولوی نظام الدین اورنگ آبادی و ایشانرا از حضرت شاہ کلیم اللہ صاحب جہان آبادی مصنف رسالہ ہذا حاصل شدہ است اذن آن ہمہ اذکار و افکار و مراقبات علماً و عملاً اجازت شاملہ کاملہ تامہ بمولوی نور اللہ داد فقیر عبد الرحمان اللہم ایدہ بروح القدس۔

نقل عبارت جو اقتباس الانوار کے خاتمہ پر تحریر ہو

خادم الفقرا محمد نور اللہ این کتاب مستطاب کہ مشتمل بر احوال خجستہ مآل پیران ما ست من اولہ الی آخرہ بسمع اقدس حضرت پیر و مرشد برحق مولانای شاہ عبد الرحمان دامت برکاتہم رسانید انچہ اذکار و اشغال وغیرہم و اسمای پیران کہ درین مندرج است اجازت آن ہمہ فقیر را عنایت کردند

نقل عبارت فرمان واجب الاذعان مشعر اجازت جمیع سلاسل و اوراد برای ذات خاص و عیال و اطفال اطوفتال ہمشیال

ہو الرحمن

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہم صل علی سیدنا و مولانا محمد النبی الامی الکریم الذی ارسلہ رحمۃ للعالمین حمیاً للفقرا و المحتاجین

رحیماً للضعفاء والمساکین وعلی آله الطیبین واهل بیته الطاهرین آمین آمین آمین یا رب العالمین

امابعد اجازت سلسلۂ قادریہ چشتیہ نظامیہ صابریہ سہروردیہ نقشبندیہ جہانگیریہ طیفوریہ قلندریہ وغیرہ کہ با اجازت خلافت از واسطہ حضرت شاہ نور الہدیٰ قدس سرہ واز واسطہ میاں محمد عظیم خلیفہ مولوی فخرالدین قدس اسرارہم واز اجازت میاں پیر بخش سجادہ نشین شاہ قدرت اللہ خاندان مخدوم شاہ مینا قدس اسرارہم مع دیگر اجازت ہا بتفصیل اسامی ہای اہل سلسلہ وغیرہم فقط

اجازت دادم این سلسلہ ہا علیہ فقیر عبدالرحمن مولوی صاحب مولوی محمد نور اللہ صاحب مع عیال و اطفال ایشان را اجازت عامہ تامہ شاملہ کاملہ

علاوہ اُن ظاہری تعلیمات واستفاضہ کے جو تعلیم اشغال و اُمور باطنی کے ہوئی اوس کا علم حضرت مرشد مسترشد کو ہوگا چند سال کے بعد سنہ ۱۲۳۹ ہجری میں قصد وطن کیا پانچ برس اُسطرف رہ کر پھر لکھنؤ حاضر ہوے اور حضرت کی رضاجوئی اور فرمانبرداری میں بطیب و طوع خاطر ہمہ تن مصروف رہے اور حضرت کی عنایت شفقت آپکے حال پر روز افزوں رہی۔

چنانچہ چند سال پیش از وصال حضرت مولانا رحمۃ اللہ علیہ جب حضور نے حضرت خلیفہ شیخ فتح علی صاحب کو امامت نماز پر مامور فرمایا اور بعد عشا حضرت خلیفہ صاحب نے اپنی کسر نفس کا اظہار کیا اور حضور نے جواب دیا کہ جو ہمکو پوچھیگا وہ تمکو بھی پوچھیگا اسپر مولوی صاحب نے عرض کیا کہ جو حضرت کا تابع ہے وہ آپکا بھی تابع رہیگا اور سب سے پہلے مولوی صاحب نے نذر جانشینی پیش کی حضور نے اوسے دست مبارک سے اوٹھا کر خلیفہ صاحب کے ہاتھ میں دیدی اور مولوی صاحب کو نہایت تحسین و آفرین کرکے فرمایا کہ مولوی صاحب بہت دانا ہیں بہت دانا رحمۃ للعالمین پھر اور حاضرین کی نذریں گزریں اور مبارکباد ہوئی۔ الغرض بحالت سماع ماہ شوال سنہ ۱۲۴[illegible] ہجری روز جمعہ جب حضرت کو کیفیت ہوئی اثر سوزش دل چہرہ مبارک پر طاری اور آنسو رخسارہ منور پر جاری ہوے سب لوگوں کو اوسکا لطف ہوا حضور نے فرمایا کہ نور اللہ کہاں ہیں آگے آؤ مولوی صاحب قریب تر حاضر ہوے

فرمایا کہ ایک گوہر بے بہا تمکو دیتا ہوں عرض کیا کہ عنایت ہے۔ ارشاد ہوا کہ حضرت گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ نے
حضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیاء رحمۃ اللہ علیہ کو جو بشارت دی تھی ہم بھی تم سے وعدہ کرتے ہیں کہ بغیر
تمہارے اور سب مریدین مخلص و تمہاری اتباع کے جنت میں نہ جائینگے۔ مولوی صاحب نے قدم
مبارک میں سجدہ تہنیت ادا کیا اور عرض کیا ؎

برین مژدہ گر جان فشانم رواست ٭ شکر کردن کے توانم در خور آلای تو ٭ شکر نعمت ہای تو چندانکہ نعمت ہای تو

جب روز سہ شنبہ کو تین روز قبل از وصال تغیر حال معلوم ہوا تو مولوی صاحب نے عرض کیا کہ حضور کو خوب معلوم ہے
کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے مرض الموت میں بتوسط حضرت جبرئیل علیہ السلام خالق سبحانہ سے کس قسم کے
سوال و جواب فرمائے تھے اور جبتک آپ نے امت کیطرف سے اطمینان کلی حاصل نکیا اس عالم سے اقبال
نقل نہ فرمایا پس قبلہ و کعبہ بھی قدم بقدم رسول مقبول صلعم کے ہیں بدون اطمینان نجات و فلاح
جملہ متوسلان اس جہان سے اقبال حالت نفرماوین بعدازاں ارشاد ہوا کہ اپنے متوسلونکے اور دوستوں
کے بلکہ دشمنونکے واسطے بھی مولوی صاحب نے عرض کیا کہ ؏ دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو کہ با دشمنان نظر داری
اوسی روز جب مولوی صاحب نے نبض دیکھی تو حضور نے فرمایا کہ مولوی صاحب ہونگے آپنے عرض کیا کہ ہاں
غلام کا قصور ہی از راہ شفقت ارشاد ہوا کہ مثل مولوی صاحب کے کہاں پیدا ہونگے رحمت للعالمین ہیں بہت دنا
رحمۃ للعالمین مولوی صاحب نے عرض کیا۔ ترا ہیچو بندہ بسیار ہست مرا چون تو خواجہ نباشد کسے۔ یہ سنکر حضرت چشم پُر آب
ہوئے اور مستغرق ہو گئے۔ اوسی روز مابین مغرب و عشا مولوی صاحب کو یاد فرما کر ارشاد کیا کہ افوض امری
الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد۔ تین مرتبہ زبان مبارک سے خود فرمایا اور تین مرتبہ مولوی صاحب سے
کہلایا وہ تسلیمات بجا لائے چونکہ کامل کی تعلیم تھی اسکا یہ اثر ہوا کہ وقت آخر بھی یہی کلمہ مولوی صاحب کی زبان پر جاری
رہا۔ آخر روز پنجشنبہ جب حضرت کو غسل دیکر مسہری پر بٹھایا اور اذن عام زیارت کا دیا گیا تو تمام شب
جوق جوق خلایق عورات و مردان شہر و زیارت و بیعت کے لیے آتے تھے اور گلی شیرینی لاتے تھے

حضرت مین طاقت ایجاب وقبول وقت بیعت نہ تھی حضرت خلیفہ صاحب ومولوی صاحب
حضور کا دست شریف مرید کے ہاتھ مین دیکر ایجاب وقبول کراتے تھے بر وقت
افاقت حضور اپنی زبان مبارک سے لفظ مبارک یاد فرما دیتے تھے۔

چونکہ اوس رات مین گیارہ سو مرتبہ درود شریف صلی اللہ علی حبیبہ محمد وآلہ وصحبہ وسلم
حضور کا معمول تھا مولوی صاحب نے اس خیال سے کہ آج بھی قضا نہو وے کا لئے ادا
کرانا چاہا چنانچہ حضرت خلیفہ صاحب اور خود مولوی صاحب اور حضرت میان محمد غوث صاحب
حضور کے گرد پیش تسبیح لیکر بیٹھ گئے اور درود پڑھتے رہے۔

چند عرصہ بعد وصال حضور کے مولوی صاحب نے بوجہ عیال و اطفال وتعلقات خانہ داری
وغیرہ آمد ورفت وطن وغیرہ فرمائی اور آستانہ ہای شریف ردولی اور پیران کلیر چھپہ بیانی
اور استفادہ کیا ایک مرتبہ چھ مہینے اور دوسری بار ایک سال کامل جاروب کشی آستانہ
شریف حضرت پیران کلیر کی کرتے رہے برابر صایم الدہر رہے اور ترک حیوانات صرف
کھچڑی مونگ بلا روغن و نمک غذا مین اختیار کی اوس زمانہ مین زیارت شریف
کے گرد بہت بڑا بن تھا شیر وغیرہ درندہ اوس مین رہتے تھے آبادی کلیر جو کسی قدر فاصلہ پر
واقع ہے اوس مین ضروریات خوردنی اکثر بہم نہ پہونچتی تھین دیہات قریب وجوار سے
منگا کر کارروائی کرتے تھے اور صادرین اور واردین کے لیے کھانا تیار کراتے تھے علی حسین خان صاحب خالص پوری
بھی آخر مین ہمراہ رہے وہ راوی تھے کہ بعد نماز عشا جب مصلی مسجد سے آبادی کو گئے اور
خانقاہ کے دروازے بند کرنے کا وقت آیا تو آپ صحن مسجد مین آئے وہان ایک شیر بیٹھا ہوا تھا
تاریکی مین یہ خیال ہوا کہ کسی کی رضائی رہ گئی ہے اسکو اٹھانا چاہا تو شیر اٹھ کھڑا ہوا
اور کھڑکی کی طرف چلا آپ بھی لوٹا اور ڈھیلا لیکر اسکے پیچھے چلے گئے اور کچھ دیر بعد

اسکے ادہی زمانہ مین ہنگامہ عرس شریف واقع ہوا آپ روضہ شریف مین جاتے تہے
ایک عورت روضہ شریف کے سرہانے کی طرف چبوترہ کے نیچے چولہا بناتی تہی آپنے
اوسکو کہاکہ یہ جاے ادب ہی ذرا فاصلہ سے یہ کارروائی کرو - اگلے روز مہاجر الی اللہ
حاجی امداد اللہ صاحب یا حاجی ولی محمد صاحب پانی پتی کو حضور مخدوم العالم سے
ارشاد ہوا کہ مولوی صاحب سے کہدو کہ تمکو انتظام کے واسطے نہین ٹھہرایا گیا
اس قسم کے انتظام اگر منظور ہون تو ہم خود کرسکتے ہین حاجی صاحب نے آپسے
کہا آپکو اپنی حرکت پر بہت ملال اور دو تین روز ندامت سے روضہ شریف مین
حاضر نہین ہوے پھر حاجی صاحب کو حکم ہوا کہ مولوی صاحب سے کہدیا جاوے کہ یہ حکم
براہ عتاب نہین تہا بلکہ تمکو ادب سکہایا گیا تہا بدستور اپنا کام کرتے رہو اس وقت
اداے شکر کیلیے روضہ شریف مین حاضر ہوے اور بفراغ خاطر اپنی خدمات مین مصروف
رہی اور عنایات مخدوم پاک سے مالامال - پیران کلیر شریف سے جلدی اوٹھنے کا قصد نہ تہا
چنانچہ وہان کے زمانہ قیام کو جب طوالت ہوئی تو حضرت شاہ مسعود احمد صاحب صاحبزادہ
ردولی شریف نے بذریعہ محبت موروثی وہان سے اوٹھنے اور ردولی شریف آنے کو کہا
اسکے جواب مین آپ نے تحریر فرمایا کہ ؎

قید بھی بیان کچھ نہین اور چھوٹ بھی سکے نہین	آفرین اس دام کو اور مرحبا صیاد کو

جب بخانہ مظہر اللہ امید ولادت ہوی تو آپ نے چھ مہینے پیشتر اپنے خط مین اطلاع
دی کہ لڑکا پیدا ہونے والا ہے اسکا نام حاجی ظہور اللہ رکھا جاے چنانچہ
ایسا ہی ہوا -
جب آپکے صاحبزادہ مولوی محمد ضیاء اللہ صاحب اور انکے فرزند محمد مظہر اللہ کا اصرار زیادہ ہوا

تو وطن شریف آئے اور کچھ عرصہ یہان رہ کر لکھنؤ مین آستان برکت نشان حضرت مولانا رحمۃ پر حاضر ہوکر ملجا و ماوا اختیار کرکے اور بطور مستقل حاضرباش رہ کر ملفوظ شریف کی تکمیل فرمائی اور اوراد و وظایف وغیرہ مین اکثر تقلید و اتباع حضرت مولانا صاحب رحمۃ کا تھا ۲ بجے شب سے بعد فراغ تہجد قصیدہ بردہ شریفہ و دیگر معمولات ادا کرکے بعد نماز فجر حرز یمانی وحزب سیفی وغیرہ اوراد تا اشراق پڑھتے تھے اور عصر سے تا عشا مصروف وظایف ونوافل رہتے تھے ترتیب بھی بعد نماز عشا آپکے معمولات سے تھی دوپہر کو جو قیلولہ فرماتے اسمین اکثر کتاب دیکھتے چاشت کے بعد دوپہر تک اور پھر ظہر سے عصر تک اکثر تصانیف مین مصروف رہتے اور جو مثنوی شریف یا اور کتب سلوک پڑھتے اُنکے سبق ہوتے چنانچہ ہر شش دفتر مثنوی شریف و رسالہ کاسرۃ الاسنان وغیرہ حضرت مولوی حاجی سید شمس الدین صاحب نے اور رسائل لومد مصنفہ حضرت مولانا و نغمہ عشاق و ہدایت الوہابین و مثنوی شریف مولوی انورعلی صاحب نے آپ سے پڑھین۔ سفر کلکتہ مین جو بذریعۂ کشتی ہوا زکوۃ قصیدہ بردہ شریفہ وحزب البحر و دعای حیدری وغیرہ ادعیات و اعمال کی متواتر ادا کین۔ چنانچہ ایک روز اُنکے نبیرہ محمد مظہر اللہ نے جو کشکول مین سے ایک عمل دردسر کی اجازت چاہی تو اُسپر فرمایا کہ ہمارے جسقدر اعمال ہین اسوقت اُن سب کی اجازت عام دیجاتی ہی جسکو چاہو عمل مین لاؤ اور ان مین جن اعمال کی زکوۃ لکھی ہی اُنکی زکوۃ دینے کی کچھ حاجت نہین ہم تمھاری اور تمھارے والد کی طرف سے وکالۃً سب کی زکوۃ دے چکے ہین چندسال علی الاتصال معتکف آستانہ رحمانی رہ کر بالآخر ۱۳ رمضان المبارک سنہ ۱۲۹۶ ہجری کو بعلۂ خلید گی خارجپارے مبارک مین بمقام اینٹھی لگا تھا داعی اجل کو پیک اجابت کہکر وجود نورانی نے جو گنجینۂ معارف و معانی تھا

نقاب خاکی مین مونہہ چھپایا اور بمقام لکھنؤ بیت الرحمان مین تحت اقدام مرشد عالی مقام متصل بر آمدہ مقبرہ شریف جانب غرب جگہہ پائی نور اللہ مرقدہ۔

رویش از گلزار حق گلگون بود	زمین او اندر مقام افزون بود
جسم او ہمچون چراغے بر زمین	نور او بالائے سقف ہفتمین
لوح محفوظ ست او را پیشوا	ارچہ محفوظ ست و محفوظ از خطا
مومنان مطربہ نور اللہ شدی	از خطا و سہو ایمن آمدی

بعد انتقال بہی آپ کا فیض جاری رہا۔ چنانچہ حافظ فضل الرحمن صاحب رردولوی مرید حضرت میان محمد غوث صاحب جو بنارس مین وکیل تھے اونھون نے اطلاع فرمائی تھی کہ مین نے بہت عرصہ تک حضرت مولوی صاحب کے فیض صحبت سے فائدہ اٹھایا اور ایام غدر مین جب مین بعلت بغاوت ماخوذ ہوگیا تو خواب مین مولوی صاحب نے فرمایا کہ کچھہ تردد مت کرو تمھاری رہائی ہوجاویگی چنانچہ صبح کو رہائی ہوگئی فقط۔

از نتیجہ فکر رسا زیب وسادہ کمال جناب مولوی احمد حسن صاحب وکیل ریاست

رامپور متوطن بچھرایون ضلع مراد آباد

تقریظ نغمہ عشاق

کجائے اے غریق بحر عرفان	کجائے اے بیمار عشق سوزان
بیا تا بحر عرفان جوش گیرد	بجانت شوق جانان جوش گیرد
بیا تا نار عشقت تا نہ گردد	سراپایت زعشق آوارہ گردد
بیا و ذوق کن با نغمہ تو	کہ خوش وارد نفس را نغمہ تو

زهی آن نغمهٔ جانبخش عشاق … زهی آن نغمهٔ دل افزای عشاق

چه نغمه نغمهٔ روشنگر دل … ز سرّش سوی بالا رهبر دل

چه نغمه روح را در مستی آور … خدا جو را برون از هستی آور

هوایش دلنواز اهل تجرید … نوایش جان گداز اهل تجرید

صدایش دلربای اهل تفرید … ادایش جان فزای اهل تفرید

چه نغمه نغمهٔ عشاق جانباز … نیاز شان بحق سرمایهٔ ناز

تو میدانی که آن نغمه چه چیز است … که شور عشق در دل اهل تمیز است

کتابی بهست [illegible] جان صوفی … ازین نغمه شنو قرآن صوفی

حروفش گوهر عمان علم است … سطورش گلبن بستان علم است

صفایش عین عارف را صفا بخش … ضیایش قلب سالک را صفا بخش

ز تصنیفات آن سلطان علّام … ذکی اسلمی محمد بن قوام

که نور الله اسم اعظم اوست … جهانی روشن از فیض دم اوست

بیانش نغمهٔ اسرار مخفی است … زبانش چشمهٔ انوار مخفی است

به تحلیل غنا تصنیف کرده … ز قرآن و خبر تالیف کرده

جواز نغمه را اثبات نموده … زبان خصم را ساکت نموده

مزامیر و سماع عارفانه … محقق شد بطور عالمانه

درین مبحث کتابی اینچنین نیست … وگر هم هست هرگز به ازین نیست

ز حسن سعی آن صوفی ذیجاه … که نام پاکش آمد مظهر الله

جمالش فیضیاب از روی معنی ست … دماغش عطرناک از بوی معنی ست

بصد حسن و صفا مطبوع گردید	که هر بیننده را مطبوع گردید
هزار و سه صد و بستم بسال است	ز هجرت کین کتاب آئین جمال است
بدرگاه خدا مقبول باشد	برائے اہل دل معمول باشد
سبک شوکت سبخ از بار تقریظ	که بالا شد ز فکرت کار تقریظ

از تصنیف لطیف نوبادۂ چمن خوش بیانی و نونہال گلشن شیوہ بیانی مولوی حامد حسن صاحب خلف صاحب تقریظ سلمہ اللہ عن الشرور والفتن

قطعۂ تاریخ طبع

چاپ گردید نغمۂ عشاق	از تصانیف صوفی ذی ہوش
فکر تاریخ او چو حامد کرد	نغمۂ قدسیان بگفت سروش

۱۳۲۰ ہجری

خاتمۃ الطبع از جانب کارپردازان مطبع

مخفی نماند کہ درین ایام مسرت فرجام کتاب نایاب و صحیفۂ کمیاب کار آمد مردمان آفاق موسوم بنغمۂ عشاق در جواز سماع مصنفۂ عالم المعی فاضل لوذعی طریقت دستگاہ جناب مولوی محمد نور اللہ صاحب مرحوم کہ دران مصنف ممدوح جواز غنا را از قرآن و حدیث ثابت نمودہ و ابواب تسہیل بر روے عشاق کشودہ حسب اجازت حقیقت آگاہ جناب مولوی مظہر اللہ صاحب رحمانی نبیرۂ حضرت مصنف و بسعی بلیغ جناب مولوی طفیل احمد صاحب خلف جناب مولوی مظہر اللہ صاحب موصوف در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ بعالی ہمتی جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقبالہ مالک مطبع مذکور بماہ جون سنہ ۱۹۰۲ء مطابق ماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۲۰ھ بمعرض طبع در آمدہ پسند شائقان گردید۔